



بنیاد توسعه کارآفرینی
زنان و جوانان
واحد توسعه و پژوهش



ویژه نامه داخلی بنیاد توسعه کارآفرینی زنان و جوانان، تابستان ۱۴۰۲

ویژه نامه سلسله نشست های «توسعه جامعه‌ی محلی»

مشقِ توانمندی

با گفتارهایی از:

کمال اطهاری، رضا امیدی، کریستابل پی‌جی، زهرا رهایی، محمدتقی شریعتی،
فیروزه صابر، حسن طایی، پویا علاءالدینی و احمد میدری



بنیاد توسعه کارآفرینی
زنان و جوانان



اسامی همکاران برگزارى نشست‌ها و تدوین ویژه‌نامه
(به ترتیب حروف الفبا):

مریم ارباب‌زاده، عطیه اشتری، محمد جواد دردکشان، مهدی سلیمانیه،
حامد سیاسی‌راد، محمد حسین صالحی، ساناز قربانی، کاظم متولی،
حسین موسوی، نیلوفر لهراسبی، شیما وزوایی، فاطمه یوسفی غروی.

گرافیک و صفحه‌آرایی: شب‌نم ترابی پاریزی

■ مشقِ توانمندی

ویژه‌نامه داخلی بنیاد توسعه کارآفرینی زنان و جوانان

(سلسله نشست‌های «توسعه جامعه محلی»)

تابستان ۱۴۰۲

واحد توسعه و پژوهش

فهرست

۶	خیز مجدد به سوی مدل توسعه کمال اطهاری گفتاری در مورد جایگاه توسعه محلی در برنامه‌ریزی کلان توسعه
---	--

۱۴	توسعه محلی: خواستنی هنوز نامحقق رضا امیدی و زهرا رهایی ادرباره موانع اداری، ساختاری و اجتماعی توسعه جامعه محلی
----	--

۳۴	نقد خویشتن فیروزه صابرا نیم‌نگاهی به قوت و ضعف‌های کارنامه سازمان‌های غیردولتی حوزه اجتماعی در ایران
----	--

۴۴	بی‌اعتمادی بزرگ احمد میدری ادرباره چالش‌های تعامل دولت و سمن‌ها در توسعه جامعه محلی
----	---

۵۴	توسعه جامعه محلی: داشته‌ها و نداشته‌هایمان گزارشی از سخنرانی حسن طائی و گفتگوی تحلیلی‌اش با رضا امیدی درباره خلاءهای سیاستگذاری‌های سطح کلان حوزه اشتغال با رویکرد توسعه جوامع محلی
----	---

۶۶	کارخانه‌ی تولید نابرابری پویا علاءالدینی گزارشی از سخنرانی با عنوان «توسعه اقتصادی محلی در ایران: فرصت‌ها و موانع»
----	--

۷۰	تجربه‌ی ابرار محمد تقی شریعتی گزارشی کوتاه از ارائه در نشست «بازخوانی تجربه‌ی جامعه‌ی نیکوکاری ابرار در روستاهای کردستان»
----	---

۷۴	جنبش کدومبشری هند: زنان به سوی توان‌افزایی گزارشی از سخنرانی کریستا بل پی‌جی در بنیاد توسعه کارآفرینی زنان و جوانان
----	---



www.foundationed.ir
info@foundationed.ir
۰۹۳۷۷۷۲۴۲۱۰
۰۹۳۷۷۷۲۴۲۱۰
@foundationed
نشانی: تهران، خیابان قائم‌مقام
فراهانی، کوچه دهم، پلاک ۲۴،
طبقه ۲، واحد ۱۳

مقدمه

واحد پژوهش بنیاد توسعه کارآفرینی زنان و جوانان تابستان ۱۴۰۲

بنیاد توسعه‌ی کارآفرینی زنان و جوانان، در ادامه‌ی فعالیت‌های هفده‌ساله‌ی خود، تلاش کرد در سال ۱۴۰۱، اهداف زیر را در قالب برگزاری سلسله نشست‌هایی تخصصی، محقق نماید: آشنایی بیشتر و عمیق‌تر با ادبیات حوزه‌های توسعه، توسعه جوامع محلی، توان‌افزایی و تسهیل‌گری معیشت پایدار، به روز شدن دانش بنیاد در زمینه توسعه جامعه‌ی محلی و پیوند میان مبانی نظری و انباشت تجربه‌های میدانی جهت اجرای بهتر در میدان و مداخله‌ی محلی. در کنار این اهداف کلی، این سلسله نشست‌ها به عنوان بستری جهت هم‌افزایی و انتقال تجربه در حوزه توسعه‌ی جامعه‌ی محلی در میان علاقمندان و فعالان این حوزه‌ها، مقدمه‌ای جهت تشکیل گروه‌های تخصصی متشکل از مشاورین حوزه‌های توسعه جامعه‌ی محلی جهت غنا بخشیدن و به روزرسانی طرح‌های توسعه جامعه محلی بنیاد و همچنین تولید محتوای تحلیلی در حوزه توسعه جامعه محلی در نظر گرفته شد. همچنین تلاش شد تا گروه‌های مختلفی نظیر جامعه‌شناسان، اقتصاددانان، پژوهشگران حوزه توسعه، برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری، دانش‌آموختگان و مشاوران مدیریت کسب و کار و کارآفرینی محلی، کارشناسان ارشد دولتی و مدیران اجرایی استان‌های مرتبط، کنشگران اجتماعی و فعالین سازمان‌های مردم‌نهاد و فعالان بخش خصوصی در نقش واحدهای مسوولیت اجتماعی شرکت‌ها و حامیان مالی طرح‌های توسعه جامعه محلی در فرآیند برگزاری این نشست‌ها مشارکت داشته‌باشند. نتیجه این تلاش‌ها، برگزاری نشست‌هایی تخصصی بود که گزارش‌های آن در این ویژه‌نامه پیش روی شماست.





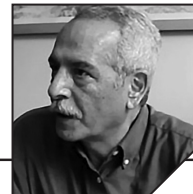
در طراحی اولیه این نشست‌ها تلاش بر این بود تا از خلال برگزاری این نشست‌ها، برخی از مفاهیم اساسی، تجربیات موفق و گاه ناموفق، از زاویه‌های دید مختلف از سیاستگذاران تا سازمان‌های غیردولتی و متخصصین دانشگاهی در حوزه‌های مرتبط با توسعه جوامع محلی و توانمندسازی جمعی تقاطع پیدا کنند تا بستری گفتگویی، تشابهات، تمایزها و نقاط تأکید و تصریح هر کدام از این گروه‌ها و نقطه نظرها، کاویده شود.

همچنین در برگزاری این نشست‌ها سعی شد تا با دعوت از برخی متخصصین، سیاستگذاران و فعالان سمن‌های فعال در حوزه‌های مرتبط با توانمندسازی جوامع محلی از رشته‌ها و حوزه‌های مختلف به عنوان سخنران، ناقدین حاضر در جلسه، طیفی از مهم‌ترین مسائل این حوزه به بررسی و گفتگو گذاشته شود.

فرآیند برنامه‌ریزی تا اجرا و سپس مستندنگاری و انتشار خروجی‌های این سلسله نشست‌ها، به مانند سایر فعالیت‌های ما در بنیاد توسعه کارآفرینی زنان و جوانان، فرآیندی جمعی و برآمده از یک همکاری گروهی چندین ماهه و مستمر بوده است که از همگی این عزیزان برای همکاری در این مسیر سپاسگزاریم. همچنان بر این باوریم که رستگاری اجتماعی، جمعی است و جز از خلال کار گروهی مشترک و هماهنگ، به دست نمی‌آید. امید که این همکاری مشترک فکری که خروجی آن اینک پیش روی شماست، گامی هر چند کوچک و به پیش در مسیر تحقق این رستگاری جمعی باشد.

خیز مجدد به سوی مدل توسعه

■ گفتاری از کمال اطهاری
در مورد جایگاه «توسعه محلی»
در برنامه ریزی کلان توسعه



کمال اطهاری نامی آشنا برای اهالی علوم انسانی در حوزه ادبیات توسعه در ایران است. علاقمندی او به پیوند زدن سطوح مختلفی از مباحث اقتصاد سیاسی و توسعه از یک سو و درگیری او در تهیه و تدوین طرح‌های جامع و سطوح عینی، زمینی و انضمامی توسعه، به نظریاتش امضایی خاص بخشیده است. در این گفتار کوتاه که در حاشیه‌ی یکی از نشست‌های توسعه جامعه محلی بنیاد بیان شد، او به خلاءهای بنیادینی اشاره می‌کند که بدون پر کردن آن‌ها، تحقق توسعه جامعه محلی غیرممکن است. خلاءهایی که باید در سطوح مختلف، از نوع و میزان مشارکت در زنجیره تولید ارزش جهانی و ایفای نقش در فرآیند تقسیم کار بین المللی تا سطح خرد و بازنگری در ساز و کارهای تصمیم‌سازی در سطح شهر و محله پر شود. گام‌هایی که از نظر او پیش‌نیازهای اساسی برای تحقق توسعه جامعه محلی در ایران است.

حدود بیست و چند سال پیش، من آن موقع در مرکز مطالعات معماری و شهرسازی بودم. مرحوم هدی آمدند پیش من و گفتند که می‌خواهند کاری را به همت فیروزه خانم آغاز کنند. به من گفتند تجاربات را در اختیار ما قرار بده. خود هدی همیشه به من لطف داشت و می‌گفت نگاه تو استراتژیک است اما این خود او بود که واجد نگاهی پیشرو و مترقی بود. در آن موقع نگاه من به طرف دانش توسعه جهت‌گیری داشت اما هنوز جامعیت را پیدا نکرده بود. من در سکونتگاه‌های غیررسمی و برنامه‌ریزی منطقه‌ای و حداقل یک برنامه مسکن (برنامه اول) را نوشته بودم. هم در سطوح خرد و هم در سطوح کلان کار می‌کردم اما هنوز این دو را به یکدیگر پیوند نداده بودم. به تدریج قدم اول این کار به سند توانمندسازی و ساماندهی سکونتگاه‌های غیررسمی بدل شد و سپس «طرح جامع مسکن» شکل گرفت. سپس در یک طرح جامع شهری، برای نخستین بار اقتصاد دانش‌بنیان را هم در سطح بخشی و هم در سطح فضایی، مطرح کردم. در اقتصاد دانش‌بنیان محاسبه‌هایی را انجام دادم. سپس خود را خیلی زود بازنشسته کردم که بتوانم به صورت متمرکز کار کنم.

“

موضوع مهم این است که ایران قفل‌شدگی نهادی پیدا کرده و فاقد دانش توسعه بوده است.

بخشی از این وضعیت به این خاطر بوده که حاکمیت این دانش را در اختیار نداشته و بخشی نیز به این سبب که سیاست‌زدگی مانع از آن شده که از پیش از انقلاب تا کنون، ما الگوی توسعه داشته باشیم.

”

اولین طرح جامع مسکن را سال ۱۳۸۴ و دومین طرح را نیز سال ۱۳۹۴ تهیه کرده بودیم. وقتی دولت روحانی دومین طرح را کنار گذاشت، به این نتیجه رسیدم که دیگر دولت نمی‌تواند مخاطب من باشد. بیرون آمدم و در مصاحبه‌هایم گفتم که دولت دیگر مخاطب ما نیست. از شرکت‌های مشاوره نیز بیرون آمدم. پس از آن، روی سیاست

اجتماعی کار کردم. سعید مدنی هم در آن جلسه اتاق فکر (وزارت کار) حضور داشت. آنجا مطرح کردم که باید سیاست اجتماعی بنویسیم و سیاست اجتماعی پشتیبان اقتصاد دانش‌بنیان است. این را نیز با موسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی کار کردم. پس از آن نیز توانستم طرح دیگری را به همت آقای میدری در خصوص دولت رفاه توسعه‌بخش برعهده بگیرم. البته «دولت توسعه‌بخش» را به غلط به «دولت توسعه‌گر» ترجمه کرده‌اند. خواستم تمام آن کارهایی را که تا کنون انجام داده‌ام به عنوان مقدمه در اینجا مطرح کنم.

موضوع مهم این است که ایران قفل‌شدگی نهادی پیدا کرده و فاقد دانش توسعه بوده است. بخشی از این وضعیت به این خاطر بوده که حاکمیت این دانش را در اختیار نداشته و بخشی نیز به این سبب که سیاست‌زدگی مانع از آن



باید توسعه محلی را در قالب یک الگوی جامع توسعه تعریف کنیم. اکنون مجبوریم و اگر روشنفکران جامعه مدنی از این الگوی توسعه غفلت کنند، کل جامعه از هم می پاشد.

ما در مقطعی هستیم که به خاطر بی کفایتی حاکمیت، جامعه سرمایه‌های اجتماعی خود را از لحاظ دولت از دست داده و هیچ الگویی را نیز ارائه نمی‌دهد.



ارضی را انجام دهد، مجبور می‌شود بیمه تأمین اجتماعی ایجاد کند و ... مارکس می‌گوید، دولت شکست‌دهنده انقلاب، موظف است وظایف انقلاب مغلوب را انجام دهد. به آن دقتی که این وظایف مطرح شده باشد انجام می‌دهد. ریکور به تعبیری نظیر استثمار و امپریالیسم و ... «واژگان بی‌نشان» می‌گوید. دولتی که سر کار می‌آید نیز مثلاً تنها می‌تواند بگوید که با امپریالیسم مبارزه می‌کند. اما برای توسعه الگو ندارد. می‌بایست روشنفکران بیش از این به الگوی توسعه می‌پرداختند.

نداشتن الگوی توسعه، وجوه مختلف اقتصادی اعم از عدم ورود به اقتصاد دانش را داراست که تله‌ی بهره‌وری را ایجاد می‌کند. آمریکای لاتین نیز به همین ترتیب بود. سپس تله‌ی نهادی و پس از آن نیز تله‌ی محیط زیست. مثالی می‌زنم. در اقتصاد شاخص پیچیدگی داریم که شامل تنوع اقتصادی است و به آن پیش پا افتادگی می‌گویند، یعنی اینکه چقدر یک صنعت - مثلاً خودرو - در جهان عمومی شده است. تنوع اقتصادی ما نیز کاهش پیدا کرده

شده که از پیش از انقلاب تا کنون، ما الگوی توسعه داشته باشیم. نبود این الگوی توسعه، سیستمی را پدید آورده که بسیار کژکارکرد بوده و به آن قفل‌شدگی نهادی می‌گویند. این نیز فقر و فساد و تخریب محیط زیست را بازتولید می‌کند. اگر که برنامه چهارم توسعه را اجازه می‌دادند که عملیاتی شود، اینقدر مجبور نبودیم که به الگوی توسعه پردازیم. بدین معنی که توسعه محلی را در قالب یک الگوی جامع توسعه تعریف کنیم. اما اکنون مجبوریم و اگر روشنفکران جامعه مدنی از این الگوی توسعه غفلت کنند، کل جامعه از هم می‌پاشد. ما در مقطعی هستیم که به خاطر بی کفایتی حاکمیت، جامعه سرمایه‌های اجتماعی خود را از لحاظ دولت از دست داده و هیچ الگویی را نیز ارائه نمی‌دهد. اما در زمان مشروطه با وجود اینکه آن موقع وضع به مراتب بدتر بود، جامعه اعتقادش را به روشنفکرانش از دست نداد. اما جامعه‌ی کنونی اعتقادی به روشنفکرانش نیز ندارد. از سال ۱۲۸۶ تا آمدن رضاشاه که مجبور می‌شود به اهداف مشروطه عمل کند تا بتواند پادشاه شود، ما هیچ الگویی برای جامعه‌مان نداریم.

در این جایی که نشسته‌ایم، نوعی اعتماد ایجاد می‌کند اما این اعتماد صرفاً در بستر Community است و این البته کفایت نمی‌کند. این نیرو حتماً باید خود را با مقوله توسعه پیوند دهد. چرا؟ برای اینکه ما دچار تله‌ی نوین توسعه شده‌ایم. قفل‌شدگی نهادی چرا اتفاق افتاده است؟ برای اینکه نهادها ناقص بوده است. روشنفکران هر وقت با دولت حرف زده‌اند، در این حد بوده که بودجه را توزیع کند. توزیعی سخن گفته‌اند نه توسعه‌ای. این خلاف سنت روشنفکران مشروطه است. حتی وقتی از قدرت رانده شدند، عمق نهادسازی آن‌ها را می‌بینیم. حکومت مجبور می‌شود اصلاحات

است چرا که زنجیره تولیدمان هیچگاه کامل نشده است.

ما فاقد برنامه و اولویت‌بندی صنعتی هستیم. بانک جهانی شاخصی دارد به نام KEI. Knowledge Economic Index. ارزیابی اقتصاد دانش نه اقتصاد دانش. اقتصاد دانش از لحاظ فناوری صنایع متوسط به بالا و خدمات مولد است. در سال ۸۲ با یک تیمی اقتصاد دانش را محاسبه کردیم و تصورم این بود که دانشگاه‌ها این کار را انجام می‌دهند اما چنین نبود. تز دکتری در خصوص اقتصاد دانش نوشته‌اند اما هیچ کدام از سه روش اقتصاد دانش را محاسبه نکرده‌اند. رفته‌اند KEI را محاسبه کرده‌اند. اکنون پیوند اقتصاد دانش با جامعه دانش مطرح شده است. باید این مطالبه از روشنفکران مطرح شود که به این حوزه ورود کنند. اقتصاد دانش یک مطالبه‌ی اساسی است، مانند صنعتی شدن. موقعیت کنونی ما از لحاظ اقتصادی مانند دوره‌ی قاجار است. یعنی همه‌ی صنایع ما در حال ورشکست شدن است چرا که وارد اقتصاد دانش نشده‌ایم. کشاورزی ما هنوز هوشمند نشده است تا بتواند به پایداری محیط زیستی کمک کند.

کسی که اقتصاد دانش را بفهمد، می‌داند که کشورهای جهان سوم باید روی کار- دانش تکیه کنند. کره جنوبی، چین و کشورهای دیگر که به تازگی صنعتی شده‌اند، روی کار-دانش متمرکز شدند. ابتدا نیروی کار را تربیت کردند برای اینکه بتواند به زنجیره‌ی تولید جهانی بپیوندد. مثلاً در منطقه آزاد چابهار، نیروی جوان باید زبان بلد باشد که بتواند با کشورهای دیگر وارد رابطه کاری و تعاملی شود. کشوری که در زنجیره‌ی ارزش جهانی وارد نشود، نمی‌تواند مزاد اقتصادی لازم را به دست آورد. با یک تلنگر به سادگی تحریمش می‌کنند.

همچنین اقتصاد دانش یک سیاست اجتماعی خاصی می‌خواهد تا به جامعه‌ی دانش بدل شود. جامعه‌ی دانش، جامعه‌ای است که دانایی را به توانایی بدل می‌کند. جامعه‌ی دانش جامعه‌ای است که از گهواره تا گور دانش بجوی است. این باید جزء مطالبات اصلی از روشنفکران باشد. نه اینکه بین مردم توزیع کنند. به تعبیر مرحوم قانع‌ی راد، مردم را در حصار یارانه گرفتار می‌کنند. من آن زمان به آقای شریعتمداری گفتم که همان طور که شما برای بچه‌ها در دوران کرونا آموزش از راه دور را تدارک دیدید، باید برای کارگران نیز چنین چیزی را مد نظر قرار داد. این سیستم باید پیاده شود تا سپس وارد اقتصاد دانش شویم. این باید جزء مطالبات باشد. سطح بازی را باید بالا ببریم تا بتوانیم وارد زنجیره ارزش جهانی شویم. ما معمولاً عادت کرده‌ایم با ادبیات



جامعه‌ی دانش، جامعه‌ای است که دانایی را به توانایی بدل می‌کند. جامعه‌ی دانش جامعه‌ای است که از گهواره تا گور دانش بجوی است. شکل‌گیری چنین جامعه‌ای باید جزء مطالبات اصلی از روشنفکران باشد.



اقتصاد وابستگی حرف بزنیم. اما سرمایه‌داری جهانی شده است و آن کشورهایی که در دهه ۷۰ سیاست انزوا جویانه را در پیش گرفتند، شکست خوردند. به تعبیر والرشتاین، واضح نظریه نظام جهانی، کشورهایی که در موقعیت کنونی وارد انزوا شوند، نئوفودال خواهند شد. که ایران را می‌بینیم چنین شده است. نئوفودال انحصار ایجاد می‌کند. یک نوع آن را در روسیه می‌بینیم. این الیگارش‌ی همان نئوفودالیسم است.

این است که در یک تعامل مثبت و در عین حال بسیار سنجیده، باید با شرکت‌های چندملیتی وارد بده بستان شد. چرا که این شرکت‌ها ۳۶ تا ۴۰ درصد تولید کالای پیشرفته را انجام می‌دهند. در صد شرکت برجسته چندملیتی، شرکت‌های نفتی و مواد اولیه دیگر حضور ندارند. درست است که هنوز نفت برای امپریالیسم اهمیت استراتژیک دارد، اما موضوع این است که اهمیت اقتصادی شرکت‌های چندملیتی که این میزان تولید را دارند، بسیار از شرکت‌هایی که مواد اولیه را دارند، بالاتر است. با قبل کاملاً متفاوت شده است. صادرات اصلی چین کامپیوتر و کالای پیشرفته است. بیشترین واردات آن نیز نفت و ابزار پیشرفته است. آمریکا نیز به همین نحو. ۷۰ درصد واردات آمریکا، کالای دانش‌بر است. کالایی که اساس آن‌ها در صنایع متوسط به بالا دیده می‌شود. چین و کره‌ی جنوبی و ... بزرگترین تولیدکننده‌های کالاهای صنعتی متوسط به بالا هستند. آن فضای قبل به کل متفاوت شده است.

برای جوامع محلی این نکته واجد ارزش است به این معنی که هر منطقه‌ای در ایران می‌تواند روی یکی از نمونه‌های فراگیر ارزش کار کند. اینها باید در طرح‌های آمایش سرزمین بیاید. شیوه‌ی ورود این بحث‌ها در هر منطقه برای هر طرح آمایشی را عرض می‌کنم. مثلاً تهران و اصفهان می‌توانند خدمات دانش‌بر عرضه کنند. اما جایی مانند سیستان و بلوچستان، می‌توانند منسوجات، پوشاک، اسباب بازی، محصولات چرمی و ... اما باید وارد زنجیره ارزش شوید. می‌بینیم اتیوپی وارد منسوجات شده است و رواندا و کنیا، وارد زنجیره‌ی باغداری. این کشورها در زنجیره تولید ارزش حضور دارند. این جهت‌گیری به صورت استراتژیک اخذ

“

ما سیاست اجتماعی نداریم. سکونتگاه‌های غیررسمی مادر حال گسترش است. اکثریت زمین‌های زیر سطح کشاورزی‌های ما زیر دو هکتار بوده و با تغییرات اقلیمی سقوط می‌کند. سطح آب پایین می‌رود و کشاورزان مجبور می‌شوند زمین‌هایشان را رها کنند. یکی از دلایلش این شرایط است که ما الگوی توسعه بخش نداشته‌ایم.

”

شده است. در این شرایط دولت‌ها نقش بسیار تعیین کننده‌ای دارند. به نقش دولت‌ها در مکتب اکلا، یعنی سازمان توسعه اقتصادی و اجتماعی آمریکای لاتین، تصریح شده است. در کار بانک جهانی، گفته می‌شود که باید مراقب شرکت‌های چندملیتی هم باشیم چرا که ممکن است همه‌ی بخش‌های مالیاتی را بگیرند و بعد هم هر کاری که خودشان بخواهند پیش ببرند. یک واژه‌ای است که حتماً باید آموخته شود. آن هم حرکت به سوی دولت توسعه‌بخش است. ما در یک گفتمان بسیار نازل که در ابتدای انقلاب در گرفت و ادامه هم پیدا کرد، این بود که یا بازار یا برنامه؟ گویی که این دو بیگانه‌اند. اما موضوع این است که باید ترکیب مناسبی از این دو برقرار شود. در همه جای

جهان نیز چنین شده است. آن‌هایی که این کار را نکرده‌اند، دچار بحران شده و سقوط کرده‌اند. دولت‌های توسعه‌بخش هم به کشورهای اسکاندیناوی و هم به ژاپن و کره‌ی جنوبی و چین گفته می‌شود. اینها همگی انواعی از دولت‌های توسعه‌بخش هستند. در خود سرمایه‌داری پیشرفته، اروپا را در نظر بگیرید. پیکربندی



خاصی میان بازار و برنامه وجود دارد. در طول زمان، وقتی نهادها ساخته شده، بازار عملیاتی و گسترده شده است. مثلاً اقتصاد آلمانی، بازار اجتماعی Social market شده است. نخستین بار که به این واژه برخوردیم، دیدیم که آلمان مسکن اجتماعی و دولتی ندارد. رفتیم کندوکاو کردم دیدم که از همان ابتدا بحث «بازار اجتماعی‌شده» در این کشور مطرح می‌شود که ریشه‌های آن به اردولیرالیسم، فردریش لیست و مکتب تاریخی آلمان بازمی‌گردد. یا سوسیال دموکراسی کشورهای اسکاندیناوی مدل دیگری از همین دولت توسعه‌بخش هستند. اما سطحی‌نگری‌ها در جامعه‌ی ما باعث می‌شود که هیچ گفتمانی شکل نگیرد و ارائه نشود. پس ما که می‌خواهیم فعالیت اجتماعی کنیم، باید الگو داشته باشیم. به قول داگلاس نورث، این اعتقاد و باور است که جامعه را جلو می‌برد. باید چشم‌اندازی برای جامعه وجود داشته باشد. اما چشم‌انداز باید مبتنی بر مدل و الگو باشد.

ادبیات دولت توسعه‌بخش بسیار پخته شده است. دولت شاه تا قبل از حزب رستاخیز، یک نوع دولت توسعه‌بخش بود و رشد ۱۰، ۱۵ درصد در سال را ارائه می‌داد. دولت‌های توسعه‌بخش باید جهت‌گیری دموکراتیک داشته باشند اما دیدیم که به حزب رستاخیز انجامید! به قول مرحوم بازرگان، خود شاه خود را برانداخت. کتاب دوم من در خصوص مدل‌های دولت توسعه‌بخش خواهد بود. عناصر آن را نیز قرار بود به آقای میدری تحویل دهم که به دولت جدید و تغییر و تحولات انجامید.

ما سیاست اجتماعی نداریم. سکونتگاه‌های غیررسمی ما نیز در حال گسترش است. اکثریت کشاورزی‌های ما زیر دو هکتار بوده و با تغییرات اقلیمی سقوط می‌کند. نشانه‌های آن را در اصفهان می‌بینیم. سطح آب پایین می‌رود و کشاورزان مجبور می‌شوند رها کنند. یکی از دلایلیش آن است که ما الگوی توسعه‌بخش نداشته‌ایم. من به آن انقلابی‌گری خرده‌بورژوازی می‌گویم. وقتی پس از انقلاب گفته شد که شرکت‌های سهامی و تعاونی‌های تولید را هر کسی که می‌خواهد منحل کند، هیچکس با آن مقابله نکرد. همین باعث شد که زمین‌ها خردتر شود و در طول زمان نیز در آن چاه می‌زنند و در مراتع تراژدی مشاعات پدید می‌آید. دو و نیم برابر ظرفیت مراتع، دام در آن‌ها وجود دارد. این است که ما نمی‌توانیم پس از وقوع فاجعه برویم «خانه‌ی هدی» بسازیم. ممکن است تعداد بسیاری هم بسازیم اما این چاره‌ساز فاجعه نیست. منظورم این نیست که نسازیم اما همراه با خانه هدی، این را باید گفت که نظام تولید کشاورزی ما باید تعاونی می‌شد. کاری که هم چینی‌ها و هم کره‌ای انجام دادند. دولت ژاپن در جاهایی به کشاورزان صد در صد یارانه می‌دهد اما در کشور ما می‌خواهند یارانه‌های کشاورزی را

کم کنند. یا همانطور که راست‌های جدید ما تصور می‌کنند که بازار همه کار را انجام می‌دهد. اگر دست نامرئی بازار کار می‌کند، چرا هر سال به یک نفر نوبل می‌دهند؟ خب یک نوبل سر مزار آدام اسمیت بگذارند و دیگران هم بروند دخیل ببندند! وقتی با این دانش سطحی روبرو هستیم، تراکم‌فروشی اتفاق می‌افتد، بخش صنعت را از میان می‌برد، تولید نیز خردتر می‌شود و زمین نیز پیش از آنکه خشک شود، برای ویلاسازی فروخته می‌شود. این تله‌ی توسعه‌ای است که در آن افتاده‌ایم. پس ما باید الگو و نهاد داشته باشیم. نه تنها برای توسعه محلی، بلکه پیوند آن باید با سطوح کلان نیز مشخص شود. یعنی سیاست اجتماعی باید پشتیبان اقتصاد دانش‌بنیان شود، بتواند وارد زنجیره ارزش شود و ... اگر این جهت‌گیری‌ها وجود نداشته باشد، با همان روستا و همان جماعت محلی از بین می‌رود. یک مثال بزخم. رابطه سرمایه‌گذاری با تولید کشاورزی معکوس است. چرا؟ چون در قالب یک مدل عمل نمی‌کند. سرمایه‌گذاری می‌کند اما بعد از یکی دو سال باید دور بریزد و به همان الگوی سنتی بازمی‌گردد. سرمایه‌گذاری انسانی هم می‌تواند معکوس شود وقتی مدل پرورش نداریم. مگر متخصص کامپیوتر سانویچ فروش نشده است؟ پس اینجا نیاز به سیستم داریم. وقتی مدل از بالا کار نکند از جایی به بعد جهت توسعه معکوس می‌شود. چیزی را که من در مجموعه خانم صابر دیده‌ام، به آن توانایی در فناوری اجتماعی می‌گویند. فناوری اجتماعی می‌تواند نظریه اجتماعی را به ارزش تبدیل کند. همانگونه که فناوری کالایی می‌تواند علم را به ارزش مصرفی تبدیل کند. ما باید همه‌جانبه‌نگرتر باشیم. قفل‌شدگی نهادی را پیشتر گفتم. تله فضایی فقر را نیز باید توضیح دهم. تله فضایی فقر از

تله طبقاتی بدتر است. در تله طبقاتی شما فقط درآمدتان کم است. در تهران قدیم در محله ما اختلاط کم درآمدها وجود داشت. در شهرسازی خارج نیز حتماً اجبار می‌کنند که ۱۰ درصد از هر محله کم درآمد باشند. اختلاط طبقاتی باعث می‌شود که این طبقات به هم کمک کنند. اما وقتی تنوع طبقاتی کم باشد و طبقات محروم در هم فشرده شوند، بزهکاری افزایش می‌یابد، معلمان خوب از مدارس آنجا بیرون می‌آیند. و فشرده‌گی و تله فضایی فقر را به نحوی ایجاد می‌کند که فرد نتواند از آن بیرون بیاید. اینها بسیار در سکونت‌گاه‌های غیررسمی مهم است و در روستاها نیز همین است. برای این تنوع اقتصاد روستایی بسیار مهم است که باید با زنجیره ارزش داخلی و خارجی و اقتصاد دانش پیوند بخورد.

این آخرین کاری است که انجام داده‌ام. بازنگری سند توانمندسازی در سطح شهرستان، شهر و محلات. یک موضوع بسیار مهم، ارتباط با کمیته برنامه‌ریزی شهرستان است. در سطح کمیته برنامه‌ریزی شهرستان، تعریف پروژه ممکن است. بودجه‌ای را که از بالا آمده، در شوراها برنامه‌ریزی می‌آید و به شهرستان‌ها تخصیص پیدا می‌کند. پروژه‌هایی که سطوح محلی دارد، در کمیته برنامه‌ریزی شهرستان تعریف می‌شود. آنجاست که می‌توانید توانمندسازی محلی را نیز انجام دهید. چون با مردم سروکار دارند، آماده‌ی شنیدن‌اند. حتی نماینده‌ها مجبورند از سخنان این نهادها تبعیت کنند.

این برنامه‌ریزی است که در سطح محله‌ی فرزاد انجام دادیم. به خصوص این کارگاه نوآوری را آنجا تعریف کردیم که مدل کوچکتر مرکز توسعه اجتماع - Community Development Center است. این به جایی اینکه بدل به سرای محله شود، باید محلی باشد که به شبکه دانش متصل شود. اما این باید جز



مطالبات محلی باشد. سازمان نوسازی شهر تهران آن را پذیرفت اما شهرداری آن را کنار گذاشت. حتی جای آن نیز در محله فرحزاد کنار گذاشته شد. پس این می‌تواند محل اتصال سمن‌ها باشد. حتی می‌توان ابزارخانه مانند کتابخانه باشد که ابزار اجاره دهند. اینها کارهای خلاقانه و نویی است. یا شرکت‌های اجتماعی به جای تعاونی، صورت‌های نویی است که در کانادا و ویتنام و ... راه افتاده است. قانون کانادا در این زمینه خیلی جامع و موفق است. به این Social Enterprise می‌گویند. صور نویی که باید پیروانیم و به کار گیریم.

توسعه‌ی محلی: خواستنی هنوز نامحقق

■ میزگردی با حضور رضا امیدی و زهرا رهایی
درباره موانع اداری، ساختاری و اجتماعی تحقق
توسعه جامعه محلی



رضا امیدی را در علوم اجتماعی ایران، به نظریات زمینه‌مند، مبتنی بر داده و خلاقانه‌اش در مورد سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی اجتماعی می‌شناسند. او که از معدود اهالی علوم اجتماعی است که علاوه بر دانش دانشگاهی به روز و بومی-جهانی‌اش، تجربه فعالیت در سازمان برنامه و بودجه به عنوان کارشناس و همچنین همکاری‌های گسترده با سازمان‌های رسمی و سمن‌های فعال در ساحت مسائل اجتماعی نظیر آموزش، فقر، نابرابری، یارانه‌ها را داشته‌است. بر اساس چنین تجربه‌ی دوگانه و چندساحتی‌ای، در این میزگرد دوفره، از تجربیات دست‌اولش در مورد فضای بروکراتیک و سازمانی مرتبط با سیاست‌گذاری اجتماعی نکات جدیدی را بیان می‌کند.

زهرا رهایی، متخصص اقتصاد و از فعالان حوزه اقتصادی و کسب و کار است. او در این میزگرد، بر مبنای رویکرد اقتصادی خود و نیز تجربه‌ی قابل ملاحظه‌اش در حوزه کسب و کار و فضای کارآفرینی ایرانی و آشنایی‌اش با نهاد‌های مردم‌نهاد این حوزه، از نتیجه‌ی مطالعات‌اش در حوزه شکل دادن «صندوق‌های خرد» می‌گوید و موانع به نتیجه رسیدن رویکردهای مبتنی بر توسعه محلی در ایران را از همین زاویه شرح می‌دهد.

رضا امیدی: پل تخریب‌شده‌ی سیاست‌گذاری اقتصادی و اجتماعی

قبل از اینکه به عنوان مدرس وارد دانشگاه شوم، سابقه‌ای همراه با دغدغه‌ای ده ساله در سازمان برنامه استان هرمزگان دارم و به عنوان کارشناس برنامه و بودجه در سطوح مختلف این سازمان کار کرده‌ام. تقریباً سال ۸۳ تا ۹۴ در این سازمان حضور داشتم. چون شروع کارم در این سازمان با کار بر روی بودجه آموزش و پرورش بود، خیلی به مسئله آموزش و بعد به کلیت سیاست‌گذاری اجتماعی علاقه‌مند شدم و بعد تحصیلاتم را در همین حوزه ادامه دادم و چند سالی است که در این حوزه کار می‌کنم.

وقتی در ابتدای دهه هشتاد دانشجوی این حوزه بودیم، اساتیدی داشتیم که تأکید داشتند خود سیاست‌گذاری اجتماعی اساساً گفتمانی است که در ایران وجود ندارد و در واقع ما با یک خلأ گفتمانی در حوزه سیاست‌گذاری اجتماعی روبرو هستیم و اساساً یک پرسش اساسی است که چرا نخبگان اجتماعی و روشنفکران خیلی به این حوزه و به مسئله عدالت و آموزش، سلامت و یا مسکن نمی‌پردازند.

اروپا را مثال می‌زنند که چطور جامعه‌شناسانی مثل فوکو، بوردیو و یا گیدنز در حتی جزئی‌ترین سطوح در مورد نظام بیمه‌ای بحث می‌کنند و یا بازار مسکن را تحلیل می‌کند در حالی که در واقع در ساحت روشن‌فکری شناخته می‌شوند. اما من فکر می‌کنم به رغم تمام تلاش‌هایی که در آکادمی شد و آکادمیسین‌ها خیلی تلاش کردند که پیوندی ایجاد کنند اما هیچ‌گاه نسبت مشخصی بین سیاست‌گذاری اجتماعی با سیاست‌گذاری اقتصادی در نیامد. گویی دو حوزه کاملاً منفک از هم در نظر گرفته می‌شدند و حتی در مقطعی که در بین سال‌های ۱۳۷۷ تا ۱۳۸۳ قانون ساختار نظام جامع رفاه تأمین اجتماعی نوشته شد، این تصور وجود

داشت که ما یک نهاد برنامه بودجه داریم که وظیفه‌اش سیاست‌گذاری اقتصادی است و لازم است که در کنار آن مثلاً یک سازمانی را وزارت رفاه یا سازمان تأمین اجتماعی تأسیس کند که وظیفه سیاست‌گذاری اجتماعی را برعهده داشته باشد و در واقع همیشه به شکل دو حوزه منفک از هم بود. اما امروزه، یعنی در این ده پانزده سال گذشته به نظر من خیلی این دو حوزه از منظر یک پیوند نهادی بسیاری در هم تنیده شده‌اند و دو حوزه مجزا از هم نیستند که ما بگوییم سیاست‌گذاری اقتصادی مسیر خودش

“

مدلی که تحت عنوان رابطه نهادی بین «سیاست‌گذاری اجتماعی» و «سیاست‌گذاری اقتصادی» ترسیم شده است، می‌توان گفت به نوعی نتیجه در هم تنیدگی این دو حوزه است.

”

را برود و از این سو سیاست‌گذاری اجتماعی صرفاً وظیفه جبران پیامدهای احتمالی منفی سیاست‌های اقتصادی را داشته باشد که مثلاً شما اگر سیاست‌هایی را که به فرض برای رشد اقتصادی دنبال می‌کنید پیامدهایی داشت، سیاست‌گذاری اجتماعی بیاورد و آن را جمع و یا جبران کند.

این مدلی که تحت عنوان رابطه نهادی بین سیاست‌گذاری اجتماعی و سیاست‌گذاری اقتصادی ترسیم شده است، می‌توان گفت به نوعی نتیجه در هم تنیدگی این دو حوزه است و می‌گوید که این دو را نباید منفک از همدیگر دید و چهار کارکرد عمده‌ای که در حوزه زیرساخت‌ها، سرمایه‌گذاری اجتماعی، ترانسفرها یا پرداخت‌های انتقالی و مشوق‌های

مالیاتی در یک نظام اجتماعی تعریف می‌شود، نظامی است که باید بتواند پیوندهای این دو را با هم ببیند.

این به چه معناست؟ به این معنا که در ایران، سیاست‌هایی که طی این یکی دو دهه تحت عنوان هدف‌مندی یارانه‌ها اجرا می‌شود، هرچه بیشتر حوزه رفاه و سیاست‌گذاری اجتماعی را تقلیل می‌دهد به پرداخت‌های انتقالی به حوزه مساعدتی و توجه به این نمی‌کند که

فقط باید منتظر باشیم که یک سرمایه‌گذاری اتفاق بیافتد و احیاناً یک سرریز به پایینی داشته باشد و یا نه! خود آن مشوق‌ها و سیاست‌های مالیاتی باید بتوانند یک هم‌پیوندی با بهبود رفاه جامعه داشته باشند. زیرساخت‌ها نیز به همین صورت است. ما اگر زیرساخت‌های ارتباطی و یا حمل و نقل ایجاد می‌کنیم، این‌ها در کنار اینکه باید به روند تولید کمک کنند، در عین حال باید در سیستم بازتوزیع، بازتولید و حمایت هم کمک

کنند. به همین دلیل است که از تقریباً دهه نود، حتی در ادبیات نهادهای بین‌المللی تأکید می‌شود که زیرساخت‌های ارتباطی مثل اینترنت و مخابرات باید بتواند به طور مشخص دسترسی طبقات پایین و روستایی‌ها به بازار و اطلاعات بازار را تسهیل کند. یعنی



این هم می‌شود یک کارکرد آن و فقط صرف ارتباط به معنای خاصش مطرح نیست بلکه باید یک ارتباطی با حوزه رفاه داشته باشد. در سایر حوزه‌ها هم هم‌چنین. این مدل به نوعی از پیوند دو گونه رژیم‌های رفاهی و رژیم‌های تولیدی به دست می‌آید. مطالعات رژیم‌های رفاهی، در ادبیات تخصصی، به ویژه در مطالعاتی که به طور مشخص از دهه نود توسط جامعه‌شناسی دانمارکی به نام اسپینگ اندرسن، شروع شده و کتابی با عنوان «سه جهان سرمایه‌داری رفاهی» منتشر کرده است. اندرسن در واقع جامعه‌شناسی چپ است. اندرسن می‌گوید ما سه نوع نظام رفاهی داریم که این گونه‌بندی‌های رفاهی را تقسیم‌بندی می‌کنیم

اتفاقاً بخش مهمی از حوزه رفاه معطوف به آن سه مؤلف دیگر از چهار مؤلفه هم هست. این چهار مؤلفه و چهار حوزه شامل تولید، بازتولید، بازتوزیع و حمایت می‌شوند. این چهار حوزه باید در ارتباط با یکدیگر دیده شوند. یعنی اگر ما به فرض سیاست‌های مالیاتی داریم که تیموس به عنوان یکی از اولین واضعان دولت رفاه این حوزه را رفاه مالی می‌شناسد و اگر ما مشوق‌های مالیاتی تعریف می‌کنیم، چه در معنای مالیات منفی برای طبقات پایین و چه در معنای مشوق‌های مالیاتی یا معافیت‌های مالیاتی برای سرمایه‌گذارانی که قصد سرمایه‌گذاری دارند، باید بدانیم که مابه‌ازای آن برای بهبود وضعیت رفاه جامعه چیست؟ آیا

به محافظه‌کار، لیبرال و سوسیال دموکرات و یا صنف‌گرا. او تأکید می‌کند آن چیزی که در هر کشوری مشخص می‌کند که این نظام رفاهی یا رژیم رفاهی چگونه دارد شکل می‌گیرد و رشد می‌کند، به دو سه عامل مهم بستگی دارد. اولی ائتلاف طبقاتی در جامعه به صورت تاریخی است. این که چه ائتلاف‌های طبقاتی وجود داشته و کیفیت تشکل‌یابی طبقاتی به چه صورت است و دوم این که میراث تاریخی کشورها در این حوزه‌ها چیست؟ یعنی خودشان به لحاظ فرهنگی و اصول و ارزش‌ها چه داشته‌هایی داشته‌اند؟ مثلاً مثالی می‌زنند و می‌گویند به لحاظ تاریخی، یکی از دلایلی که نظام بیمه‌ای و رفاهی و قانون کار آمریکا نسبت به اروپا انقدر عقب‌تر است، این است که در آمریکا سیستم

برده‌داری وجود داشته ولی در اروپا رابطه کارگری - کارفرمایی یا سیستم دستمزدی وجود داشته و به همین خاطر نظام بیمه به لحاظ تاریخی خیلی در اروپا نسبت به آمریکای شمالی جلوتر است. دیگری هم سطحی از کالایی‌زدایی است که جامعه به عهده دولت سپرده است. این که چه بخش‌هایی را به عنوان حوزه سرمایه‌گذاری

“

امیدی: «می‌گویند یکی از دلایلی که نظام بیمه‌ای و رفاهی و قانون کار آمریکا نسبت به اروپا انقدر عقب‌تر است، این است که در آمریکا سیستم برده‌داری وجود داشته ولی در اروپا رابطه کارگری - کارفرمایی یا سیستم دستمزدی وجود داشته و به همین خاطر نظام بیمه به لحاظ تاریخی در اروپا خیلی نسبت به آمریکای شمالی جلوتر است.»

”

اجتماعی دیده‌اند و دولت موظف شده تا با یک سازوکارهایی در آن حوزه سرمایه‌گذاری کند. باز مثال می‌زنم: در آمریکا خیلی از حتی پژوهش‌گران، سیاست‌گذاری اجتماعی آموزش را جزو سیاست‌گذاری اجتماعی نمی‌شناسند و بعضاً بینشان مناقشه است که آیا ما می‌توانیم آموزش و پرورش را ذیل سیاست‌گذاری اجتماعی به حساب آوریم یا نه! در واقع در اروپا تقریباً تردیدی نیست که یکی از مهم‌ترین محورهای سیاست‌گذاری اجتماعی آموزش و مهارت است و به این تأکید بسیار جدی دارند و می‌گویند اگر بخواهیم بر دو حوزه تأکید ویژه کنیم، آموزش و سلامت است و بعد این این دو، اشتغال قرار دارد. در رژیم‌های تولیدی، براساس این رابطه‌ی درهم‌تنیده‌ی سیاست‌گذاری اجتماعی و سیاست‌گذاری اقتصادی باز به لحاظ تاریخی دو دسته نظام هماهنگی بین این دو ساحت، یعنی بین حوزه اقتصادی و اجتماعی تعریف می‌شود. به اولی اصطلاحاً می‌گویند هماهنگی مبتنی بر صنعت و یا صنف که به طور مشخص اروپای غربی و اروپای شمالی مثالی از این نمونه هستند. برای مثال، آلمان را در نظر بگیرید، در همین ۶، ۷ سال قبل بالای ده هزار صندوق بیمه اجتماعی و بازنشستگی داشت. یعنی چون نظام صنف‌گرایی بود، هر صنفی مناسبات

خودش را داشت و در یک مقطعی ادغام شدند و حالا ۴۰۰، ۵۰۰ صندوق وجود دارد. صنف‌های به اصطلاح هم-ریسک، یعنی صنف‌های شغلی که ریسک‌های شغلی نزدیک به هم داشتند، با هم ادغام شدند. یعنی مثلاً کارگر ذوب‌آهن با معلم در یک صندوق نیستند چرا که ریسک‌های شغلی متفاوتی دارند.

دسته دوم نه مبتنی بر صنف بلکه می‌گویند هماهنگی بین این دو بر اساس گروه‌های شرکت‌ها تعریف می‌شود، براساس زنجیره‌های تولیدشان. در این زمینه کشورهای عموماً شرق آسیا و به طور مشخص ژاپن و کره جنوبی را مثال می‌زنند و در آن‌جا گفته می‌شود که این‌ها نظام رفاه شرکتی و بنگاهی دارند و اشتغال به شدت محوریت دارد. اگر سهم بودجه دولت کره را ببینید، بودجه خدمات اجتماعی در آن‌جا بسیار پایین است چرا که دولت کره می‌گوید که من تنها نسبت به غیرشاغلان تعهد دارم، در برابر کسی که اشتغال دائمی با ثبات و مادام‌العمر دارد، شرکت مسئول است. من (دولت) برای شرکت مشوق‌های مالیاتی تعریف می‌کنم و به همین دلیل است که نسبت مالیات به جی‌دی‌پی هم در کره به نسبت به خیلی از کشورهای OECD (سازمان همکاری و توسعه اقتصادی) پایین است اما در ازای آن وظایف رفاهی را به دوش شرکت محول می‌کنم. شرکت می‌شود متولی تأمین رفاه برای کارگران خودش و موقع بیکاری است که دولت از افراد حمایت می‌کند.

تفاوت این دو به لحاظ تاریخی این است که در گونه اول که مبتنی بر صنف است، شکل‌های کاری به لحاظ تاریخی خیلی قوی بودند و هنوز هم نقش دارند. این وضعیت در کشورهای اسکاندیناوی، اروپای غربی، فرانسه و آلمان همچنان در نظام سیاست‌گذاری و پیوند بین این دو مقوله هنوز ذی‌نفوذ هستند. اما در

“

امیدی: در ایران همیشه گفته می‌شود که نخست باید توسعه سیاسی اتفاق بیافتد و بعد می‌شود از عدالت و پیشرفت سیاست‌گذاری اجتماعی حرف زد گویی که زیرساخت، توسعه سیاسی است.

اما ما گونه‌ای دیگر در شرق آسیا داریم که اتفاقاً مسیر عکس را طی کرده است:

کره را مثال می‌زند و می‌گوید که اتفاقاً حکومت دست نظامی‌ها بود و این‌ها چون به دنبال رشد اقتصادی بودند، به نیروی انسانی سالم و با کیفیت و ماهر نیاز داشتند بنابراین در حوزه اجتماعی و در حوزه آموزش و سلامت سرمایه‌گذاری کردند و از اینجا بود که یک نظام رفاهی و یک طبقه متوسطی شکل گرفت که حقوق و در اواخر دهه ۸۰ و در اوایل دهه ۹۰، معروف است که می‌گویند کره جنوبی یک گذار نسبتاً کم‌هزینه‌ای داشت به لحاظ سیاسی و وارد یک پروسه دموکراتیزاسیون شد.

”

ژاپن و یا کره اتفاقاً این وضعیت نبوده است. نه این که تشکل‌های کارگری نیستند، ولی خیلی ضعیف‌اند و محوریت ندارند. به همین دلیل است که اگر بخواهیم به یک بحث نظری دیگر و حول محور شهروندی پیوندش دهیم، لازم است بگویم که در بحث شهروندی که مارشال مطرح می‌کند، می‌گوید که به لحاظ تاریخی فقط حقوق مدنی بوده است و بعد حقوق سیاسی و بعد حقوق رفاهی و اجتماعی در قرن بیستم به وجود آمده است. نقدهایی هم به آن هست ولی خیلی غالب است. در ایران هم خیلی غالب است. در واقع در ایران همیشه مطرح است که اول باید توسعه سیاسی اتفاق بیافتد و بعد می‌شود از عدالت و پیشرفت سیاست‌گذاری اجتماعی حرف زد و زیرساخت باید توسعه سیاسی باشد.

یک پژوهشگر بریتانیایی در کتابی که در رابطه با شرق آسیا نوشت، عنوان کرد که الزاماً شکل‌گیری دولت‌های رفاه بر اساس نظریه شهروندی مارشال نبوده است بلکه ما گونه‌ای دیگر در شرق آسیا داریم که اتفاقاً مسیر عکس را طی کرده است. کره را مثال می‌زند و می‌گوید که اتفاقاً حکومت دست نظامی‌ها بود و این‌ها چون به دنبال رشد اقتصادی بودند، به نیروی انسانی سالم و با کیفیت و ماهر نیاز داشتند بنابراین در حوزه سرمایه‌گذاری اجتماعی، و در حوزه آموزش و سلامت سرمایه‌گذاری کردند و از اینجا بود که یک نظام رفاهی و یک طبقه متوسطی شکل گرفت که حقوق سیاسی خود را مطالبه کرد و در اواخر دهه ۸۰ و در اوایل دهه ۹۰، معروف است که می‌گویند کره جنوبی یک گذار نسبتاً کم‌هزینه‌ای داشت به لحاظ سیاسی و وارد یک پروسه دموکراتیزاسیون شد. می‌گوید این الگو هم در جهان وجود دارد و اینطور نیست که شما بخواهید صرفاً الگویتان را بر اساس الگوی شهروندی اروپای غربی یا

شمالی در نظر بگیرید بلکه گونه‌های دیگه‌ای هم در این زمینه وجود دارد. این دو را چرا گفتم؟ چون می‌خواهم به سراغ نکته سوم برویم. این بسط یافته‌ی همان مباحث قبل است، این که سیاست‌های مالی و سیاست‌های بازار کار چه پیوندهایی را در حمایت اجتماعی و تولید و بازتولید اجتماعی و بازتوزیع دارند و چرا همگانی بودن در حوزه بازتوزیع مهم است و خیلی نباید در بازتوزیع به دنبال سیاست‌های گزینشی باشی و این سیاست‌های گزینشی باید بیشتر معطوف به خود آن قسمت بیرون از بازار کار باشد. قسمتی که شما فقط می‌خواهید *social assistance* یا مساعدت اجتماعی کنید یا نه بخواهید دنبال هدف‌مندی باشید. به طور مشخص وقتی در مقطعی از بعد از انقلاب برنامه سوم توسعه نوشته شد برای این که مبانی نظری‌اش را بنویسند، حتی بودجه حوزه‌هایی مثل آموزش و سلامت به عنوان یارانه معرفی شده است و گفته که باید به سمت فقرا هدف‌مند شود. یعنی دقیقاً در متن مستندات برنامه سوم که به نظر من یک خطای استراتژیک بوده است، آمده که اعتباراتی که دولت برای آموزش و پرورش و بهداشت و درمان هم می‌دهد، یارانه اجتماعی است و باید سعی شود که هدف‌مندش کنیم به سمت طبقات پایین و آن جاست که ما شاهد گسترش مدارس غیرانتفاعی و بیمارستان‌های خصوصی هستیم، چرا؟ چون فرض این است که دلیلی ندارد که دولت به طبقات بالا آموزش بدهد. برای همین است که در برخی از مناطق تهران اصلاً خانواده دوست داشته باشد که فرزندش را مدرسه دولتی ثبت‌نام کند، مدرسه دولتی دیگر در آن مناطق وجود ندارد و ۸۰، ۹۰ درصد خصوصی شده است و توجه نمی‌کنند که این تا چه اندازه می‌تواند باعث تضعیف همبستگی اجتماعی و تمایزبایی گروه‌های اجتماعی شود

امیدی: «می‌گویند یکی از دلایلی که نظام بیمه‌ای و رفاهی و قانون کار آمریکا نسبت به اروپا انقدر عقب‌تر است، این است که در آمریکا سیستم برده‌داری وجود داشته ولی در اروپا رابطه کارگری - کارفرمایی یا سیستم دستمزدی وجود داشته و به همین خاطر نظام بیمه به لحاظ تاریخی در اروپا خیلی نسبت به آمریکای شمالی جلوتر است.»

که خود بحثی مفصل است.

اگر خیلی سریع بخواهم بگویم که در ایران چه اتفاقی افتاده است، باید بگویم که در ایران از ابتدا نظام رفاهی مبتنی بر نظام بیمه‌ای شکل گرفته است، بیمه اجتماعی! از زمانی که شرکت ویکتوریا که یک شرکت بیمه خصوصی بود و آمد در ایران و متولی احداث راه‌آهن شمال شد، ما می‌بینیم که در قرارداد اولیه که با ایران و کارگران می‌بندد، در کنار دستمزدشان برایشان حق بیمه و حق از کار افتادگی و این‌ها را پیش‌بینی می‌کند؛ سال ۱۳۰۴، یا ۱۳۰۵. فراماسیون نظام رفاهی در ایران، از ابتدای ۱۳۰۰ به این طرف، مبتنی بر نظام بیمه‌های اجتماعی بوده است. به خاطر همین ما اگر ضریب پوشش کشور را ببینیم، در جاهایی که صنایع بزرگ یا بنگاه‌های بزرگ اقتصادی مستقر بودند، مثل خوزستان یا بوشهر که در حوزه نفت این ویژگی را دارند، یا اصفهان و حوالی آن که در حوزه صنایع سنگین این‌گونه است، بر اساس اطلاعات سال ۱۳۹۹، تمرکز پوشش بیمه‌ای هم در این جاهایی که استقرار صنعت وجود دارد، بیشتر است. این از لحاظ سیاسی هم خیلی حائز اهمیت است. این که ما گاهی مثلاً می‌گوییم چرا نمایندگان مجلس نگاه ملی ندارند و فقط دنبال منافع محل خود و حوزه انتخابی خودشان هستند، یک بخشش به همین دلیل است. من در پروژه‌های در دو دوره مجلس، کل سؤالات و تذکراهایی که نمایندگان مجلس از وزیر کار کرده بودند را استخراج کرده‌ام تا ببینم این‌ها چه کسانی بودند و چه گفته‌اند و چه خواسته‌اند. می‌توانم بگویم بالای ۹۰ درصد آن‌ها از استان‌های حاشیه‌ای بودند و عموماً از وزیر کار خواسته بودند که شرکت‌های تابعه مثلاً صندوق‌های بازنشستگی را مکلف بکند تا بیایند و در حوزه‌های انتخابی‌شان سرمایه‌گذاری کنند، یعنی یا بیایند پالایشگاه بزنند یا نیروگاه بزنند که بتوانند یواش یواش خودشان را وارد محدوده‌های سبز کنند. برعکس آن، شما وقتی پراکندگی خانواده‌های فاقد پوشش بیمه را می‌بینید، از بیمه تأمین اجتماعی تا هر نوعی از بیمه، آن‌جاهایی هستند که استقرار یا پراکندگی مناسب صنعت را نداریم، این وضعیت پررنگ‌تر است. جاهایی مثل سیستان و بلوچستان ۷۴ درصد خانوارها در سال ۹۸، بر اساس اطلاعات پایگاه رفاهی ایرانیان فاقد بیمه اجتماعی بودند.

باز پراکندگی دو دهک کم درآمد کشور را که ملاحظه کنیم، باز هم آن وسط نقشه که استقرار صناعی داریم و پوشش بیمه‌ای

بالاست، دهک‌های کم درآمد هم آن‌جا کم‌تر هستند. سه دهک پردرآمد دقیقاً باز می‌آید جایی که به لحاظ استقرار صنایع و بنگاه‌های بزرگ اقتصادی تمرکز بالاست، این سه دهک هم در آن‌جا متمرکزتراند. فقر چند بعدی هم در استان‌هایی که به خصوص در حاشیه‌های مرزی هستند، خیلی وسعت دارد.

الآن تقریباً ۸۰ درصد تمرکز بخش صنعت، یعنی کارگاه‌های بالای ۱۰ نفر، اشتغال صنعتی و ارزش افزوده صنعتی در ۷، ۸ استان است. حدود ۷۵ تا ۸۰ درصد تسهیلات کشور هم عموماً در این استان‌هاست چون سپرده‌های بانکی هم عموماً در همین استان‌هاست. ما اگر فقط تهران را در نظر بگیریم، فقط حدود ۷۰ درصد یا ۶۰ و خرده‌ای درصد آن در تهران است و به همین میزان، سپرده‌های بانکی هم در تهران است. حتی بعضاً شرکت‌هایی که در استان‌های دیگر کار می‌کنند، برای این‌که به تسهیلات دسترسی بهتری داشته باشند، دفتر مرکزی‌شان را در تهران مستقر می‌کنند و یک مناقشه زیادی وجود دارد که ما بر سر مالیات این‌ها داریم و همین امسال هم دیدم که استان‌هایی مثل هرمزگان می‌گفتند که این‌ها باید مالیات‌شان را به استان بدهند و نه به تهران. مثلاً حوزه فعالیت‌شان در کیش یا قشم و هرمزگان است ولی چون دفتر مرکزی‌شان در تهران است مالیات‌شان را به تهران می‌دهند. خود این‌ها یک تعارض جدی را ایجاد کرده است. من خاطرم هست که زمانی رئیس اداره مالیاتی یکی از شهرستان‌ها عنوان می‌کرد که ما چانه‌زنی‌مان با مرکز این است که تا می‌توانید مالیات کم‌تر بگیرید، یعنی تکلیف مالیات استان را پایین‌تر بگیرید و به همان میزان هم کفایت کنید. چرا ما اساساً باید از سرمایه‌گذاران استان مالیات بریزیم به خزانه ملی و ببینیم که بازگشت هم حاصل

نمی‌شود و لاقط همین‌جا بگذاریم که چهارتا شغل ایجاد بشود! چنین تعارض‌هایی هم بین ملی و منطقه‌ای یا استانی ایجاد می‌شود. طی ۲۵ سال گذشته اگر گزارش‌های مرکز آمار را ببینیم، استان‌های محروم همواره تورم بالاتری را تجربه کرده‌اند. جز یکی دو سال از سال‌های گذشته که تورم در دهک‌های بالا یک کمی بیشتر شد، عموماً اولاً تورم در دهک‌های پایین بیشتر بوده، مثل قضیه یارانه‌ها که می‌بینیم و استان‌های محروم هم تورم بیشتری از استان‌های برخوردار داشته‌اند. بر اساس اطلاعات ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان، در دهه ۹۰، سرمایه انسانی در استان‌های برخوردارتر بالاتر است و رضایت از نهادهای خدماتی و دولتی هم نسبتاً بیشتر است. البته سیستان و بلوچستان در برخی از شاخص‌ها استثنا است، یعنی به رغم محرومیتش، گاهی می‌بینید که رضایتی در حد متوسط در آن‌جا وجود دارد و خیلی پایین نیست.

من خاطرم هست که یک بار یکی از نمایندگان استان هرمزگان می‌گفت ما اگر بتوانیم دو مدیر میانی در سازمان‌های ملی داشته باشیم، بهتر از این است که یک استاندار خوب داشته باشیم. چون می‌دانند همه اختیارات در مرکز متمرکز هست و یک کارشناس چه بسا بتواند بیشتر از یک مدیرکل استانی یا یک معاون استانی در مناسبات توزیع و تخصیص منابع به استان کمک کند و به همین دلیل است که وقتی می‌بینیم مثلاً فراکسیون زاگرس‌نشینان در مجلس تشکیل می‌شود تعجب نمی‌کنم. این‌که شما می‌بینید یک‌هوا یک نهادی در تهران قومیتی می‌شود و به ناگاه بخش بزرگی از کارشناس‌هایش از یک استان هستند، تعجب نمی‌کنم چون این‌ها باور در استان‌ها به وجود آمده که ما به نوعی دچار یک استضعاف نهادی شده‌ایم و برای برون رفت از آن باید بتوانیم به

نیروی انسانی و مصالح و امکانات و ماشین‌آلات است و دسترسی‌اش به دستگاه‌ها بهتر است و در همین مرکز هم کسی که بتواند در تهران پروژه بگیرد، نمی‌رود در استان‌های حاشیه‌ای بگیرد. پروژه گرفتن در بشاگرد هزار مشکل برایش دارد، راه نیست، کمبود منابع است،

“

امیدی: تجربه‌ام نشان می‌دهد که همین وضعیت مرکز پیرامون که بین ملی و استانی وجود دارد، باز بین مرکز استان و شهرستان‌ها هم وجود دارد.

”

بی‌برقی است و غیره. حتی بخش خصوصی که می‌خواهد با منابع دولتی یک مدرسه بسازد، این اتفاق باعث می‌شود که یک پروژه مدرسه ۵ کلاسه که باید ۶ ماهه تمام شود، سه ساله تمام می‌شود چرا که یک پیمان‌کار جزئی پای کار می‌آید و پیمان‌کار جدی که توان مالی داشته باشد و بتواند سریع کار را پیش ببرد نمی‌آید. ما در سال ۱۳۸۵ تست کردیم. یک مناقشه‌ای با نوسازی داشتیم. آن‌ها دنبال این بودند که تعداد زیاد پروژه تعریف کنند، ما اصرار کردیم که فقط ۵ مدرسه براساس اولویت در ۵ شهرستان بسازند. پافشاری کردیم. آن زمان یک مدرسه شش کلاسه راهنمایی به همراه خوابگاه ۷۰۰، ۸۰۰ میلیون هزینه می‌برد، الان تقریباً هر کلاس درس برای نوسازی مدارس اینقدر تمام می‌شود. آن زمان در همان سال اول همان ۵۰ درصد را دادیم. وقتی پیمانکاران فهمیدند که پول خوبی در این قضیه است، پیمانکاران قوی پای کار آمدند. شما فرض کنید که در تابستان موافقت‌نامه امضا شد، مهر سال بعد دانش‌آموز سر کلاس رفت. به دلیل اینکه

مرکز راه پیدا کنیم، به نهادهای سیاست‌گذار و توزیع‌کننده منابع در مرکز راه پیدا کنیم و باید آدم داشته باشیم. بعضاً نیروهایشان در استان را تشویق می‌کنند که اگر می‌توانید زمینه‌سازی کنیم تا منتقل بشوید به سازمان‌های مرکزی تا ما هم در مثلاً سازمان برنامه یا فلان وزارتخانه آدم داشته باشیم. می‌شود روایت‌های خیلی زیادی از این وضعیت تعریف کرد. آقای اطهاری در جلسه گذشته بحثشان را این‌طور خاتمه دادند که می‌شود به پایین‌ترین لایه تصمیم‌گیری یعنی کمیته برنامه شهرستان امیدوار بود به عنوان یک راه.

من چون خودم در چندین کمیته برنامه‌ریزی بندر لنگه و پارسیان در هرمزگان بوده‌ام و در بشاگرد از وقتی شهرستان شد به مدت سه سال در کمیته برنامه‌ریزی آن دبیر بودم و دبیر جاسک بودم و در مطالعات مکران حضور داشتم، تجربه‌ام نشان می‌دهد که همین وضعیت مرکز پیرامون که بین ملی و استانی وجود دارد، باز بین مرکز استان و شهرستان‌ها هم وجود دارد. یعنی کارشناس خوب سازمان برنامه می‌شود آن کارشناسی که دفتر پروژه‌ها را با خودش ببرد در کمیته برنامه‌ریزی و بدون خط‌خوردگی برگرداند. یعنی تا می‌تواند شورای برنامه‌ریزی شهرستان را کنترل کند تا امکان دستکاری در پروژه‌ها را نداشته باشند چون می‌دانید که مهم‌ترین جلسه کمیته برنامه‌ریزی هر شهرستان، اولین جلسه هر سال است که در آن توضیح اتفاقات آن شهرستان اتفاق می‌افتد. سیکلش هم این‌گونه است که ابتدا استان انجام می‌شود و بعد یک به یک به هر شهرستان می‌رود. پس به علت این بی‌اختیار بودن، خود به خود مدیران و پیمان‌کارانی که به مناطق می‌روند هم ضعیف‌اند. برای مثال هیچ پیمانکار قوی‌ای نمی‌رود در بشاگرد کار کند. ترجیح می‌دهد در مرکز استان کار کند که

منابع خوب این‌طور توزیع شد، پیمان‌کاران قوی پای کار آمدند و پروژه شبانه‌روزی که ۵، ۶ سال طول می‌کشید در عرض ۸، ۹ ماه آماده شد و در بندر خمیر خاطریم هست که در عرض حدود ۹ ماه، یک مدرسه راهنمایی شبانه‌روزی تمام شد و برای سال بعدش ثبت‌نام کردند. این ولی ادامه پیدا نمی‌کند چرا که میل مدیران این است که کلنگ‌زنی‌های بسیاری داشته باشند. من فکر می‌کنم اگر ما بودجه عمرانی کشور را صفر بگذاریم، بهتر از این است که عددی بگذاریم ولی نصف و نیمه تخصیص بدهیم. چرا که مثلاً به استان ایکس می‌گوییم شما امسال هزار میلیارد ریال بودجه عمرانی دارید. آن هم می‌رود به اندازه هزار میلیارد یک بخش را به عنوان پروژه نیمه‌تمام می‌گذارد و بر اساس بخش‌بندی‌هایی که دارند، بخشیش هم می‌شود پروژه جدید. یعنی استان مکلف است که در ابتدای سال کل اعتبارات مصوبش را غیر از پروژه، توزیع کند. باید فهرست پروژه بدهد. بعد دستگاه مناقصه می‌گذارد و برای پروژه‌های جدید پیمان‌کار می‌گیرد، آن‌وقت تخصیص یک هو می‌شود ۵۰ یا ۴۰ درصد و دولت هم می‌گوید

“

امیدی: صرف فعالیت‌های خیریه الزاماً مسئله‌ای از مسائل جامعه‌ی ایران را حل نمی‌کند. فعالیت خیریه برای کشوری جواب می‌دهد یک درصد جمعیتش زیر خط فقر باشد نه ۳۰ درصد آن!
جایی که بر اساس گزارش‌های رسمی ۳۲ درصد آن زیر خط فقر مطلق هستند، فعالیت خیریه‌ای کاری از پیش نمی‌برد.

”

اولویت با پروژه‌های خاتمه‌یافتنی است؛ یعنی آن‌هایی که با این میزان تخصیص پایان می‌یابد. پروژه‌های تازه‌ی شما که پیمان‌کار هم آمده پای کار و شما هم قرارداد بسته‌اید و موافقت‌نامه هم دست طرف است، اما پول نیست پس یک پروژه‌ای که باید چند ماهه تمام شود می‌شود، یک داستانی که چند سال زمان می‌برد و یک دفعه شما با ۷۰

هزار پروژه ناتمام مواجه می‌شوید.

من می‌خواهم روی این موضوع هم صحبت کنم که حالا، جای نهادهای مدنی کجاست؟ اریک‌الین رایت یک مقاله‌ای دارد که یکی دو سال قبل از فوتش آن را نوشت و در آنجا بحث‌های اقتصاد اجتماعی را مطرح می‌کند. در آن می‌گوید ما سه ساحت قدرت داریم:

۱- اقتصاد،

۲- سیاست و

۳- جامعه

که هرکدام یک عامل‌هایی دارد: بازار عامل اعمال قدرت اقتصادی است، دولت عامل اعمال قدرت سیاسی است، و نهادهای مدنی عامل اعمال

“

**امیدی: اریک آلین
بحث‌های اقتصاد
اجتماعی را مطرح
می‌کند و می‌گوید
ما سه ساحت قدرت
داریم:**

**اقتصاد، سیاست
و جامعه؛ هر کدام یک
عامل‌هایی دارد؛ بازار
عامل اعمال قدرت
اقتصادی است،
دولت عامل اعمال
قدرت سیاسی است،
و نهادهای مدنی
عامل اعمال قدرت
اجتماعی هستند.**

”

قدرت اجتماعی هستند.

چه نوع رابطه‌ای بین این سه می‌تواند وجود داشته باشد تا بهینه‌ترین نظام تخصیص و توزیع منابع و امکانات اتفاق بیافتد؟ آیا جامعه مدنی مطالبه‌گری از دولت داشته باشد و دولت را ناگزیر کند تا در این مکانیزم بازی کند یا دولت را وادار کند تا به بازار فشار بیاورد و بازار باید و تعدیل ایجاد بکند و یا خود جامعه مدنی مستقیم مقابل بازار بایستد و بازار را مجبور کند؟ من فکر می‌کنم که این الزام‌هایی که باید بینیم بین سطح ملی و استانی (منظورم از منطقه، استان است بر اساس نظام تقسیم‌بندی ایران) یک بخش مهمی از کنش‌های مدنی باید معطوف به اعمال قدرت اجتماعی بر روی این مکانیزم باشد. صرف این‌که مثلاً بروند به سمت فعالیت‌های خیریه الزاماً مسئله‌ای از مسائل را حل نمی‌کند.

فعالیت خیریه برای کشوری جواب می‌دهد یک درصد جمعیتش زیر خط فقر باشد نه ۳۰ درصد آن! جایی که بر اساس گزارش‌های رسمی ۳۲ درصد آن زیر خط فقر مطلق هستند، فعالیت خیریه‌ای کاری از پیش نمی‌برد. جایی که بر اساس سرشماری‌های نفوس و مسکن، ۱ میلیون و هفتصد هزار نفر بازمانده از تحصیل دارد، نهادهای خیریه نمی‌توانند به تنهایی کاری کنند. نهایتاً می‌توانند ۴۰، ۵۰ هزار تا را پوشش بدهند، نمی‌توانند یک میلیون و هفتصد هزار نفر را پوشش دهند. اینجا دقیقاً جایی است که باید به شیوه‌های مختلف اعمال قدرت کرده و مطالبه‌گیری کنند تا دولت وظیفه خودش را در این حوزه‌ها بشناسد. این فهرست را نیز مدام می‌شود ادامه داد. من می‌گویم آموزش و یا فقر، ولی این در حوزه‌های مختلف ادامه دارد.

زهرارهایی: توسعه جامعه محلی

مرور می‌کنیم. من مشخصاً از «صندوق‌های خرد» را نام می‌برم چون مطالعات آکادمیکی در این مورد انجام داده‌ام، می‌توانم بگویم که با همین نهاد سازی اجتماعی ورود پیدا کردند ولی اکثریت فعالیت‌های دیگر شکست خورد، به این دلیل که بند مشارکت در مقابل شرایط و الزامات اقتصادی و بحث‌های معیشتی پاره شد.

سؤال اصلی من این بود که وقتی ما از توسعه جامعه محلی صحبت می‌کنیم از چه زاویه‌ای باید به موضوع نگاه کنیم که هم آن بند مشارکت و اجتماعی که در دل بحث توسعه اجتماعی است پاره نشود و هم از طرفی الزامات اقتصادی بتواند یک معیشت پایدار را برای

از صحبت‌های جناب دکتر استفاده کردیم و خوشحالم که بعد از نیم قرن بالاخره یک جامعه‌شناسی دیدم که مقداری سر دوستی با اقتصادی‌ها داشت چرا که معمولاً دوستان جامعه‌شناس خیلی با زاویه با اقتصادی‌ها برخورد می‌کنند.

نکته‌ای که می‌خواهم مطرح کنم بر می‌گردد به پریشی که در این سه سال فعالیت‌م در بنیاد توسعه کارآفرینی زنان و جوانان برایم پیش آمد. ما دوره‌های مختلفی را در بنیاد گذاشتیم و همیشه یک جایی به مشکل بر می‌خوردیم. زمانی که دوستان آموزه‌ها را از منظر جامعه‌شناسی و اجتماع مطرح می‌کردند و ما از منظر اقتصادی می‌خواستیم بحث‌هایی را با تسهیل‌گران و با فعالان گروه‌های مختلف داشته باشیم. نکته‌ای را آقای دکتر اشاره کردند که من این را همان دوره اول به دوستان بنیاد گفته بودم و فکر می‌کنم که اساس این نشست‌ها هم بر همین بود. این که قرار نیست سیاست‌های اجتماعی بیاید و پیامدهای منفی اقتصادی را برطرف کند و این همان شکافی است که در دوره‌های خودمان می‌دیدیم. مثلاً یکی از سؤالاتی که من از دوستان می‌پرسیدم این بود که شما قبل از ما می‌آیید و با بچه‌ها در رابطه با مبحث اجتماع و کامیونیتی و لزوم مشارکت و بدی رقابت صحبت می‌کنید و در نهایت وقتی می‌سپارید به دست ما، آن فرد محصولش را مثلاً به دیجی کالا یا جای دیگر می‌سپارد و باید از فرایند قیمت‌گذاری و رقابت در بازار پیروی کند. یعنی باید دائماً سعی کند وضعیتش را بهتر کند و به مرور زمان چون این موضوع با معیشت آن‌ها سر و کار دارد، خیلی از آموزه‌های شما به فراموشی سپرده می‌شود. کسانی که در جوامع محلی فعالیت می‌کنند را

“

رهایی: سؤال اصلی من این بود که وقتی ما از توسعه جامعه محلی صحبت می‌کنیم از چه زاویه‌ای باید به موضوع نگاه کنیم که هم آن بند مشارکت اجتماعی پاره نشود و هم از طرفی الزامات اقتصادی بتواند یک معیشت پایدار را برای فرد ایجاد کند؟

”

فرد ایجاد کند؟ به هر حال نیازهای اقتصادی را نمی‌شود نادیده گرفت. نکته سوم هم این که چطور نهادهای مدنی ما به این سمت حرکت کنند که هم در این دوگانه نیفتند و هم اینکه چیز قابل‌ی از دل جامعه در بیآورند. بنده وقتی به عنوان یک فعال مدنی و یک نماینده مجموعه‌ای که بحثش توسعه جامعه محلی است، وارد جامعه محلی می‌شوم باید در نهایت به کجا برسم؟ این‌ها ابهاماتی است که ما در بنیاد با بسیاری از عزیزان صحبت کردیم و واقعیت این است که متأسفانه به نتیجه

نرسیدیم و قرار شد که سلسله نشست‌هایی باشد که گروه‌های مختلف بیایند و نظرات و ایده‌هایشان را بگویند تا به آن نقطه برسیم. آقای دکتر به زیبایی از مباحث کلان شروع کردند و به پایین آمدند و بسیاری از مباحثی که گفتند با نظراتی که من دارم تطابق داشت. من ابتدا به نموداری اشاره کنم که می‌گوید ما یک توسعه ملی داریم، یک توسعه جامعه محلی و بر سر راه این دو، یک توسعه منطقه‌ای داریم. در روز اولی که بنا شد این نشست‌ها را داشته باشیم من به این فکر می‌کردم که ما مسیری که با آن می‌خواهیم جامعه محلی را پیوند بدهیم به توسعه ملی باید از توسعه منطقه‌ای بگذرد، کمالینکه آقای دکتر هم به زیبایی این بحث را شکافتند و گفتند ما اگر در جامعه نتوانیم در سطح منطقه رویکرد درست را انتخاب کنیم و بتوانیم پیامدها و نتایجی که از توسعه ملی سرریز می‌کند یا توزیع کنیم یا در قالب فرصت‌ها ارائه کنیم، نمی‌توانیم در رابطه با توسعه جامعه محلی صحبت کنیم. پس بسیاری از پژوهش‌هایی که در این رابطه در ایران هست و من طی این دو ماه بسیار آن‌ها را جست‌وجو کرده‌ام، اصلاً به این مقوله‌ای که توسعه محلی چه ارتباطی با توسعه منطقه‌ای می‌تواند داشته باشد، نپرداختند.

بر می‌گردم به صحبت‌های دکتر امیدی در رابطه با پیشنهادی که دکتر اطهاری دادند و ایشان هم نقد داشتند و من هم به مراتب نقد جدی‌تری دارم. آقای دکتر امیدی در سطح کمیته‌ی شهرستان گفتند، اما آن چیزی که پژوهش‌های ما نشان این بود که در سطح دهیاری‌های روستاها هم همین‌طور است و درباره دهیارهایی که آن‌جا هستند و شوراهایی که در روستاها هستند و حتی در شورای محلات هم ما همین معضلات را داریم، یعنی باز تولید همان روابط ناسالمی که توسعه منطقه‌ای

می‌جنگد تا حقش را از توسعه ملی بگیرد، ولی حقی که بنا نیست به پایین دست لحاظ شود. پس یکی از مشکلاتی که ما داریم این است که بینیم نقطه را کجا بگذاریم! یعنی می‌توانیم بگوییم که اگر توسعه منطقه‌ای بهبود پیدا کرد، بنابراین می‌توانیم توسعه جامعه محلی را داشته باشیم؟ به هیچ عنوان! یعنی ما اساساً باید خود بحث را از توسعه منطقه‌ای شروع کنیم در ارتباط با توسعه جامعه محلی. اگر این را تقویت نکنیم، نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم که از این مسیر به یک اتفاق خوبی برسیم نیست. این فرضیه من است. با چندین نفر صحبت کردم و پژوهش‌های قبلی‌ام هست و این بار رفته‌م در مدل‌های جهانی بررسی کردم. سه مدل در سه کشور برای من خیلی جالب بود. یکی از آن‌ها ایرلند بود. وقتی ایرلند بحث توسعه جامعه محلی را شروع کرد، یکی از نکاتی که به آن اشاره کرده این است؛ ما چطور می‌توانیم صدای جامعه محلی را مستقیماً به عرصه ملی برسانیم؟ بنابراین آمده و بحث فقر و اشتغال را در درجه دوم قرار داده و بحث مطالبه‌گری را مطرح کرده، یعنی فرد به جایی برسد که خودش بتواند از پس رفع نیازهای اساسی‌اش بر بیاید و این را در اولویت قرار داده است. یعنی به این نتیجه رسیده که توسعه منطقه‌ای فقط به شکل یک مرحله گذار در این اتفاق می‌تواند رخ دهد. سپس آمده و بر این اساس مطالبه کرده و گفته ما در این حوزه قوانینی می‌خواهیم، یعنی توسعه جامعه محلی ما باید مبتنی بر یک سری قوانین باشد. پس رفته و به مجلس گفته ما این مطالبات را داریم و از جمله مطالباتی که برای من خیلی جالب بود، همان بحثی بود که ما در ایران داریم، یعنی بحث امنیت برای کسانی که در توسعه جامعه محلی کار می‌کنند، یکی از درخواست‌های آن‌ها بود. بنابراین به این ترتیب خود جامعه محلی

مستقیم به بحث توسعه ملی وصل می‌شود. ما در حوزه زنان سرپرست خانوار در اندوزی و در زمانی که خانم ابتکار در معاونت حضور داشتند، یک کاری انجام دادیم و یک پروژه مشترک داشتیم و می‌خواستیم ببینیم که آن‌ها چه کرده‌اند برای زنان سرپرست خانوار و ما چه کرده‌ایم. دقیقاً دلیل این که کشور اندونزی در حوزه زنان سرپرست خانوار Best Practice دنیاست، همین است، یعنی نهادها به گونه‌ای عمل کرده‌اند که آن واحدهای خرد محلی در یک روستا یا در یک شبکه توانسته گفتمان ملی ایجاد کند بدون این که لازم باشد منطقه در آن دخالت کند. جوامع محلی ما اما این امکان را ندارند، به دو دلیل. یک اینکه قانونی وجود ندارد و هر لحظه ممکن است این‌ها منفی بشوند و دو اینکه چون ساختار قدرت در کشور ما ناسالم است و همیشه رویکرد از بالا به پایین است، همیشه



رهایی: اقتصاد چون بر اساس زنجیره ارزش صحبت می‌کند این امکان را دارد که شما در یک جامعه خرد محلی کار کنید ولی زنجیره ارزش‌تان با زنجیره ارزش جهانی پیوند بخورد. ما ولی با دوستانی که از بعد جامعه‌شناسی کار می‌کردند و در گروه ما بودند، نتوانستیم بر سر این موضوع که جامعه محلی می‌تواند مستقیماً به توسعه ملی گره بخورد، به نتیجه‌ای برسیم. این اولین مشکل بین ما بود.



این اتفاق می‌افتد. هدف من این بود که بگویم الزاماً توسعه منطقه‌ای نمی‌تواند ما را به توسعه جامعه محلی برساند و راه‌کارهای دیگری هم هست. کشورهای دیگری هم وجود دارد در این حوزه، مثال‌هایی در رابطه با اندونزی و مالزی بسیار زیاد است.

اقتصاد چون بر اساس زنجیره ارزش صحبت می‌کند این امکان را دارد که شما در یک جامعه خرد محلی کار کنید ولی زنجیره ارزش‌تان با زنجیره ارزش جهانی پیوند بخورد. ما ولی با دوستانی که از بعد جامعه‌شناسی کار می‌کردند و در گروه ما بودند، نتوانستیم بر سر این موضوع که می‌توان جامعه محلی مستقیماً به توسعه ملی گره بخورد، به نتیجه‌ای برسیم. این اولین مشکل بین ما بود. دومین مشکل این بود که برای ما از منظر اقتصادی موضوع خیلی شفاف است. ما می‌گوییم که ما یک توسعه ملی دلخواهی داشته‌ایم، این‌ها رشد اقتصادی نامتوازن داشته‌اند و باعث شد که شکاف درآمدی به وجود آمد و این شکاف درآمدی در کنارش

اثرات زیست محیطی مخربی داشت و توزیع درآمد در میان مناطق مختلف شکل نگرفت و حالا لازم است که ما بازبینی کنیم و ببینیم که لازم است سیاست‌های اجتماعی بیاید و ورود پیدا کند. وقتی راجع به سیاست‌های اجتماعی صحبت می‌کنیم، چون استراتژی‌های صنعتی برای ما خیلی اهمیت دارد ولی یکی از چیزهایی که خیلی مهم است، تغییر شرایط در بهبود وضعیت انسانی است که این را ما از جامعه شناس‌ها گرفته‌ایم چون آن‌ها این بحث را مطرح کرده‌اند که فرمان باید به سمت بهبود وضعیت انسانی بچرخد. در اینجا است که بحث نیازها مطرح می‌شود. یکی از نکاتی که بین اقتصاد و جامعه شناسی شکاف می‌اندازد این است که ما اقتصادی‌ها می‌گوییم که نیاز یک امر ذهنی است. ما نمی‌توانیم از بالا به پایین یک نیازی را برای آدم‌ها تعریف کنیم. حتی اولویت نیاز هم نمی‌توانیم تعریف کنیم. یکی از چیزهایی که هایدل به واسطه آن مشهور شد و جایزه نوبل برای آن گرفت، همین موضوع بود. او می‌گفت دانشی که شما فکر می‌کنید که دارید و می‌توانید بر اساس آن برنامه‌ریزی متمرکز انجام بدهید و همه آدم‌ها را خوشبخت کنید، این دانش اساساً وجود ندارد. این دانش بین آدم‌ها پخش است. ما وقتی به جامعه محلی می‌رسیم، این گفته هایدل با بحث توسعه جامعه محلی با هم می‌خواند. ما می‌گوییم در جامعه محلی دانش ضمنی‌ای وجود دارد که این دانش پراکنده است، بنابراین ما دانش را جمع می‌کنیم و شکلش می‌دهیم، اما آیا ما می‌توانیم تعیین کنیم که واقعاً همه کسانی که در جامعه محلی هستند نیازهای یکسان دارند؟

رهایی: ما هنوز در زمینه توسعه جامعه محلی فهم مشترک نداریم چراکه توسعه منطقه‌ای برای ما اصل است و توسعه جامعه محلی مطرح نیست اصلاً و اگر هم مطرح است، بحث نگاه خیریه‌ای است که ما هم از منظر اقتصاد بسیار با آن مخالفیم.

ما در اقتصاد می‌آییم و کامیونیتی (اجتماع) را واحد قرار می‌دهیم، با تعریفی که در نهایت در رابطه با این مفهوم یعنی کامیونیتی داریم. بنابراین نکته دومی که خیلی اهمیت پیدا می‌کند و من در بحث توسعه جامعه محلی به آن اشاره می‌کنم این است که آیا ما می‌توانیم در بحث جامعه محلی اصالت را از فرد بگیریم و کامل به جامعه بدهیم یا توسعه جامعه محلی راه‌حل بینابینی بین دو تفکر دارد؛ تفکری که فرد را مقدم می‌داند و تفکری که جامعه را مقدم می‌داند. ما می‌دانیم که اندیشه‌های خاصی بر دانشگاه‌های ما حاکم است. پس ما هرچه که به این سمت جامعه نزدیک‌تر می‌شویم به نظرمان می‌رسد که ترکیب نیازهایی که ما می‌خواهیم به عنوان یک انسان برای یک نفر برطرف کنیم خیلی منسجم و کلی است ولی از آن طرف وقتی به حوزه فرد می‌رویم می‌بینیم



که در برنامه ششم هم یک بخشی از آن آمده اما در برنامه ششم سعی شده که آن بحث انسان محور بودن را هم وارد کند. نقدهایی که به آن می‌شود را قبول داریم. رویکردهای نامناسب برنامه‌ریزی بوده و به روز نبوده است. آن قرائتی که از توسعه پایدار از ۱۹۵۰ تا به حال که در سال ۲۰۲۲ هستیم یک سیر خیلی مهمی را طی کرده و دوستان در بخش‌هایی، قرائت‌هایی که بر اساس فهم شخصی خودشان بود در این برنامه آورده‌اند. این که اگرچه راجع به تنوع صحبت می‌شود و راجع به محلی بودن صحبت می‌شود اما راهکارهای مناسب آن در برنامه نیامده یا از دل برنامه در نمی‌آید، این مسئله قطب رشد که ما اوجش را در بحث عسلویه دیدیم و خیلی منتقد بودیم و حالا هم هستیم، نسبت به پیامدهای منفی‌ای که این پروژه داشته برای جامعه محلی آن‌جا و در نهایت این مشکل که البته مختص کل جامعه ماست؛ این که ما مراکز تصمیم‌گیری متفاوتی داریم. یعنی وقتی که برنامه ششم اتفاق افتاد، خیلی از دوستان چون آن‌جا تکلیف محلی مشخص

که این‌ها تنوع دارند و یکی از دلایلی که ما در صندوق‌های خرد این مشکل را داشتیم که بعد از سال اول این‌ها نتوانستند با هم کنار بیایند، دقیقاً به همین دلیل اولویت نیازها بود. اگر دوستان با صندوق‌های خرد آشنایی داشته باشند می‌دانند که قرار بود یک نهاد توسعه‌ای باشد و تمام مؤلفه‌هایی که معتقدیم برای ورود به جامعه محلی باید اتفاق بیفتد، در آن بود. خوب حالا ما به کجا رسیدیم؟ همه اساتید و دوستان می‌دانند که بحث محله و منطقه و محلی نگاه کردن و منطقه‌ای نگاه کردن، چه قبل و چه بعد از انقلاب در تمام برنامه‌های توسعه بوده است اما اوجش رویکردی است که در برنامه ششم توسعه آمده است. در این برنامه برای اولین بار اگر اشتباه نکنم پنج یا شش بار به واژه محلی اشاره می‌کند. از نظر ما اقتصادی‌ها برنامه ششم توسعه نهایتاً به سند آمایش سرزمین منجر می‌شود که یک قدم بسیار بزرگ رو به جلو است. چرا که تا قبل از آن بحث‌های رشد مطرح بوده و بحث‌های سیاست‌های قطبی رشد خیلی مطرح می‌شد

همین‌طور آقای دکتر اطهاری هم در جلسه پیش به آن اشاره کردند و همین‌طور رویکرد نظام منطقه‌ای، نوآوری و دانش‌بنیان که موضوع اصلی بحث آقای اطهاری هم بود.



نکته‌ای که باز اینجا با آن برخورد می‌کنیم این است که آیا جامعه محلی باید دانش‌بنیان شود؟ این سؤالی است که معمولاً پاسخی داده نمی‌شود. ما اقتصاد دانش بنیان را جزء بحث‌های اقتصاد می‌دانیم ولی وقتی به بحث جامعه محلی می‌رسیم آیا ما باید دانش ضمنی نهفته در جامعه محلی را برداریم و نوآورانه و خلاقانه برای آن جامعه و بعد برای کشور کار کنیم یا آیا باید همان‌گونه که در عرصه دانش‌بنیان سیاست‌گذاری می‌کنیم، این کار را انجام دهیم؟ تفاوت این دو این است که جامعه محلی ما قبل از هر چیز دنبال ساختارهای ارتباط فضای مجازی است. تعبیرش از مفهوم دانش این است. یک نکته جالب دیگری هم که وجود دارد این است که من گاهی می‌بینم که در ایران، با اینکه نظریه‌های دانش بنیان مال ایران نیست و از آن طرف می‌آید ولی عده‌ای آن چنان از این نظریه‌ها دفاع می‌کنند که شاید کسانی که

تعیین نشده بود، با انگیزه‌های مختلف آمدند و برنامه‌های توسعه محلی نوشتند. یعنی یکی از شکاف‌ها و جاهایی که خیلی مسئله‌دار بود و باید از سیاست‌گذار مطالبه کرد. همان‌طور که گفتیم در ایرلند که قانون‌گذاری مطرح است، این است که چه کسی متولی جامعه محلی است؟ برای جامعه محلی چه کسی و با چه ساختار و انگیزه‌ای باید برنامه‌ریزی کند؟ ما برنامه و بودجه، بنیاد مسکن و بنیاد مستضعفان و بنیادهای دیگر را داریم که با انگیزه‌های مختلف در جامعه محلی دخالت می‌کنند. ما حتی افرادی داریم که رأساً و با فهم شخصی خودشان از توسعه جامعه محلی می‌روند و کارها را انجام می‌دهند. بحث من ارزش‌گذارانه نیست، بلکه بر سر نابسامانی است. ما این نقدها را به برنامه توسعه داشتیم و به همین دلیل در سند آمایش سعی کردیم که مقداری هم رویکردمان به جامعه محلی را تقویت کنیم و هم به نوعی بتواند این هم‌پوشانی را انجام دهد. اما می‌دانیم که سند آمایش سرزمینی هم مورد نقدهای بسیاری است.

اگر اجازه بدهید این مباحثی که مربوط به توسعه پایدار است را کنار بگذارم چرا که می‌خواهم بگویم دقیقاً کجای برنامه سوم و سند آمایش مطابق با توسعه پایدار نیست که حالا این‌ها را به زمان دیگر موکول می‌کنم تا برسم به پرسش اصلی.

وقتی در بحث توسعه منطقه‌ای وارد می‌شویم، به یکی از معضلاتی می‌رسید که در اقتصاد مطرح است. دوستانی که سند آمایش سرزمینی را نقد می‌کنند، معتقدند که رویکردی که آن‌جا به عنوان رویکرد توسعه پایدار استفاده شده، درست نیست. رویکردهای دیگری مانند رویکرد نهادی هم وجود دارد که چندین بار در صحبت‌های آقای فرشاد مؤمنی دیده‌ام و نوشته‌های بسیاری هم راجع به آن دارند و

خودشان این نظریه‌ها را طراحی کرده‌اند انقدر تعصب نداشته باشند. بنابراین ما انتظارمان این است که وقتی به جامعه محلی می‌رسیم، تعریفمان از دانش‌بنیان کاربردی‌تر می‌شود در حالی که این شکاف وجود ندارد. وقتی ما می‌گوییم باید از این رویکرد استفاده کنیم باید یک ساختاری داشته باشیم. جدی‌ترین و عملی‌ترین پیشنهاد تا همین جا می‌آید که تا سطح توسعه منطقه‌ای می‌ماند. من حاضرم با شما شرط ببندم که محال است ما یک تئوریسین، نظریه‌پرداز، روشنفکر، دغدغه‌مند و یا دانشجویی داشته باشیم که این دانش‌بنیان را آورده باشد در سطح محلی. نهایتاً در سطح توسعه منطقه‌ای هستند، آن هم با یک سری از کلام‌های کلی. نقد من این است که یک سندی تهیه شده است به اسم سند آمایش سرزمینی که قرار است مقدمه‌ای باشد برای برنامه توسعه هفتم با تمام ایراداتی که ما می‌دانیم. ولی زمانی که ما می‌آییم و این سند را نقد می‌کنیم و می‌گوییم تو این برنامه را نداری و بعد ادعا داریم که می‌خواهیم توسعه جامعه محلی کار کنیم، حواسمان به این آیتم‌ها نیست. حداقل برداشت من دانش‌آموز در این عرصه به این گونه است. من از ابتدا این را گفتم که ما یک پرستی داشتیم در بنیاد و من به عنوان کسی

“

رهایی: بسیاری از افرادی که با نگاه توانمندسازی به سمت جامعه محلی می‌روند و کار انجام می‌دهند، پشت پرده نگاه خیریه‌ای دارند.

”

که دغدغه دارم در حوزه جامعه محلی که چرا این دو با هم یکجا نمی‌نشینند. برای این رفتم پژوهش کردم و دو سه دستاورد به دست آوردم. دستاورد آخری که فکر می‌کنم آن کارگروهی که گفتند آقای اطهاری، باید از این نقطه شکل بگیرد، یکیش این است! ما هنوز سر تعریف

جامعه محلی و ویژگی‌های آن به تفاهم نرسیده‌ایم. این مایی که می‌گوییم همه کسانی هستند که دغدغه جامعه محلی دارند. اما وقتی در عمل وارد می‌شویم نمی‌دانیم که این افراد یک گروه‌اند یا یک سیستم اجتماعی هستند؟ آیا باید به مکان توجه کرد؟ یکی از مسائلی که در کامیونیتی اختلال ایجاد می‌کند این است که ما برای مکان جغرافیایی چقدر باید ارزش قائل باشیم؟ من دیده‌ام که در بیان، جایی که لازم باشد این مکان گذاشته می‌شود و جایی که لازم نباشد برداشته می‌شود. مثلاً وقتی می‌روند سراغ بحث فضای مجازی دیگر مکان قائل شدن برای یک کامیونیتی معنا ندارد! مثلاً شما می‌توانید برای یک منطقه باشید و الآن در خارج از کشورید ولی هنوز تعلق خاطر دارید و از طریق فضای مجازی ارتباط دارید با آن‌جا و عضوی از کامیونیتی جامعه محلی محسوب می‌شوید. یکی از آن چیزهایی که ما نمی‌توانیم روی آن حساب کنیم همین معلق بودن زمان و مکان است. مثلاً یکی از چیزهای جالبی که من می‌بینیم در حوزه زمان این است که تعریفی که از جامعه محلی می‌شود و بر مبنای آن پروژه را انجام می‌دهند، متناسب با زمان جلو نمی‌رود و بروز نمی‌شود. به



نظر می‌رسد که تغییر و تحولاتی که در طول زمان بر این جامعه مترتب شده است هنوز با همان انگیزه‌های اولیه که سازمان و نهاد ورود پیدا کرده، بر همان اساس جلو می‌رود. ما دقیقاً در یکی از پروژه‌های بنیاد این را می‌بینیم که سیر تحول آن چگونه بوده است. وقتی برمی‌گردیم و به دلیلش نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که یک نگاه سنتی بر جامعه محلی حاکم است که انگار آن پویایی را در آن نمی‌بیند حتی اگر جامعه تغییر کند. من در دو سال گذشته نزدیک به ۶۵ تعریف از کامیونیتی از مقالات مختلف جمع کردم که یکی از آنها به نظرم می‌تواند ما را به انسجام برساند که اگر آن را مبنا قرار بدهیم از نظر ما (با نگاه اقتصادی) می‌توانیم بگوییم که توسعه جامعه محلی هم می‌تواند فرصت ایجاد کند و هم چالش. فرصت‌ها مشخص است؛ بحث مشارکت و یا پاسخگویی و یا آن احیای دانش بومی با آن ادبیاتی که ما در اقتصاد از آن صحبت می‌کنیم، مدارا و در نهایت نیز افزایش کنترل در محیط. اما از آن طرف چالش‌های ما برمی‌گردد به همان عدم نگاه مشترک به مقوله بازار. یعنی همان که برمی‌گردند و می‌گویند که رقابت بد است، بازار مخرب است و نظام استثمارگر دارد باز تولید می‌شود. ما فهم مشترکی از توسعه جامعه محلی در کشور نداریم. یعنی اگر یکی از خروجی‌های ما این باشد که به فهمی مشترک از توسعه جامعه محلی برسیم بسیار راهگشاست. چرا این را عرض می‌کنم خدمتان؟ تقریباً وقتی سه ماه گذشته که به من گفتند می‌خواهیم چنین نشستی داشته باشیم، من یک ارزیابی کردم و دوستان بنیاد را هم درگیر کردم. آمدم طرح مسئله کردم و گفتم من یک هم‌چین دغدغه و پرسشی دارم و می‌خواهم چنین موضوعی را هم بررسی کنم، نمی‌دانم برای جلسه‌ام چه عنوانی انتخاب کنم!

می‌شود عنوان به من پیشنهاد بدهیم؟ می‌خواستم ببینم چقدر فهم مشترک داریم، مایی که در یک جا کار می‌کنیم. نزدیک به ۱۷، ۱۸ نفر به من پاسخ دادند و دریغ از دو پاسخ مشترک. من می‌خواستم مسئله‌ای که طرح می‌کنم در قالب آن عنوان بیاید. این من را به اینجا رساند که ما هنوز در زمینه توسعه جامعه محلی فهم مشترک نداریم چراکه توسعه منطقه‌ای برای ما اصل است و توسعه جامعه محلی مطرح نیست اصلاً و اگر هم مطرح است، بحث نگاه خیره‌ای است که ما هم از منظر اقتصاد بسیار با آن مخالفیم و متأسفانه جامعه به آن سمت در حال حرکت است و حتی بسیاری از افرادی که با نگاه توانمندسازی به سمت جامعه محلی می‌روند و کار انجام می‌دهند، پشت پرده نگاه خیره‌ای دارند. یعنی ابزار تولید را می‌خرند، جنس را هم از طرف می‌خرند و فقط می‌گویند تو بایستی اینجا و کار کن. این همان کار خیره است.

پس به نظر من ما نیاز داریم که یک فهم مشترک در این حوزه داشته باشیم. نظام نخبه‌گرایی منطقه‌ای، واقعاً این همان بازتولید همان نظام توسعه ملی است. همان کسی که در منطقه خوب کار می‌کرد و حداقل در جهت منافع استان کار می‌کرد، وقتی به مرکز می‌آید دیگر در جهت منافع استان کار نمی‌کند. برای خیلی‌ها این اتفاق می‌افتد و این نشان می‌دهد که داستان جور دیگری است. یکی دیگر از مسائلی که خیلی نگران کننده است این است که توسعه جامعه محلی در غیاب فهم مشترک ملی و در غیاب گفتمان منصفانه (سعی می‌کنم از ادبیات رالزی استفاده کنم به جای ادبیات عدالت) مشکلی که ایجاد می‌کند این است که توسعه جامعه محلی به ابزار تبدیل می‌شود. من سیاست‌گذار وقتی می‌خواهم سخنرانی کنم دوتا کلمه محلی به بحثم اضافه می‌کنم، من روشنفکر که می‌خواهم بگویم دغدغه‌مندم هم همینطور، فارغ از این که یکبار تجربه را از نزدیک دیده باشم و همینطور بحث اینکه توسعه جامعه محلی در کشور ما در قالب برنامه‌های توسعه ملی یک خطر جدی دارد که اتفاقاً دارد به سمت مهندسی اجتماعی می‌رود. نگاهی که خیلی‌ها در رابطه با توسعه جامعه محلی دارند این است که آن مشارکت که اساس کار است اساساً نادیده گرفته می‌شود. البته باید این را در نظر بگیریم که ما در جهانی زندگی می‌کنیم که اساساً گفتمان و مشارکت جزء واژه‌هایی است که ما خیلی در ادبیات حکمرانی این ساحت و وضعیت و موقعیت نمی‌بینیم. به هر حال این هم یکی از نکاتی است که می‌توانیم بگوییم. برای جمع‌بندی، چیزی که امروز خواستم بگویم دغدغه‌هایی بود که از منظر اقتصادی باید به آن پرداخته شود و این که ما باید به آن فهم مشترک برسیم.

نقدِ خویشتن: نیم‌نگاهی به قوت و ضعف‌های کارنامه سازمان‌های غیردولتی در ایران

■ متن سخنرانی



در بنیاد توسعه کارآفرینی زنان و جوانان



بنیاد توسعه کارآفرینی
زنان و جوانان

فیروزه صابر، از کنشگران فعال مدنی شناخته‌شده در ایران است. او که فعالیت‌های اجتماعی خود را از اواخر دهه‌ی هفتاد شمسی آغاز کرد، حدود سه دهه‌است که با فراز و فرودهای این حوزه به خوبی آشناست. تمرکز او بر فعالیت در حوزه توانمندسازی و توسعه جوامع محلی و گردهم‌آوردن کنشگران فعال در حوزه‌های توان‌افزایی و کارآفرینی جمعی در چهارچوب نهادهای مختلف مدنی، تجربیات ارزشمندی را رقم زده‌است. صابر در این سخنرانی، تحلیلی را از مهم‌ترین نقاط ضعف و قوت کارنامه عملکرد سازمان‌های غیردولتی در ایران ارائه می‌دهد. وی سپس راهکارهای عملیاتی خود را برای تقویت این کارنامه مطرح می‌کند.

اعضا از مجموعه هم داوطلبانه است. البته در جامعه ما، شکل‌گیری، حتی تأثیرش در مدیریت و خروجش هم یک تغییر دیگری دارد: چرا که دولت است که تعیین می‌کند؛ یعنی با مجوزها و با نظارت‌ها است. ولی در همه جای دنیا این از شکل‌گیری تا خروج این سازمان‌ها کاملاً داوطلبانه است و مشارکت مردم است که معنا دارد. وقتی می‌گوییم «داوطلب» به این معنا نیست که فقط پول نمی‌گیرد و کار می‌کند؛ بلکه در واقع نقش مشارکت‌جویانه‌اش در تصمیم‌سازی، تصمیم‌گیری، اجرا و بهبود مسیر تأثیرگذار است که تماماً غیردولتی و غیرانتفاعی است.

“

اگر جامعه را یک مثلث فرض کنیم یک وجه آن دولت است، یک وجه بخش خصوصی و یک وجه آن هم جامعه مدنی است.

”

در خصوص سیر سازمان‌های غیردولتی، یکی از استادان دانشگاه هاروارد آمده است این را در سه دوره مرور کرده است:

- دوره اول آن دوره رویکردهای «حمایت‌گری و خیرخواهانه» است که تا دهه ۱۹۶۰ بوده.
- در دوره دوم که دهه ۷۰ بوده است بر نیازهای جامعه محلی و جلب مشارکت خود آن‌ها متمرکز شده است. این دوره بیشتر معطوف به اجتماعات محلی است و فقط هم با نگاه‌های خیرخواهانه نیست.
- در همین مسیر توسعه، دوره سوم در دهه ۱۹۹۰ است که این نهاد مدنی و سازمان‌های غیردولتی در توسعه عاملیت دارند؛ یعنی تأثیر می‌گذارند و تأثیرشان از جهت فکری و نظام تصمیم‌گیری است که می‌تواند تأثیرگذار باشد

برای این که بخواهیم با هم موضوعی که راجع به نقش سازمان‌های غیردولتی در توسعه جامعه محلی مطرح است را شروع کنیم، باید مفروضاتی داشته باشیم. آن مفروضات یک سری تعاریف است: اول، تعریف جامعه مدنی است؛ همان‌طور که همه دوستان می‌دانند جامعه مدنی، متشکل از سازمان‌هایی است که داوطلبانه شکل گرفته‌اند، به نوعی مستقل از دولت است و کاملاً هم غیرانتفاعی است. یعنی انگیزه سود شخصی و فردی ندارد. آقای بشیریه مطرح کردند: نکته‌ای که وجود دارد این است که در مورد جامعه مدنی فقط این مهم نیست که استقلال داشته باشد؛ بلکه باید ضریب نفوذ در قدرت سیاسی داشته باشد و این زمانی است که جامعه مدنی مفهوم جدی خودش را می‌گیرد. با این تعبیر اگر جامعه را یک مثلث فرض کنیم؛ یک ضلع آن دولت است، یک ضلع بخش خصوصی و یک ضلع آن هم جامعه مدنی است. به طور طبیعی هرچه قدرت اجتماعی و هویت اجتماعی جامعه مدنی پررنگ‌تر باشد، در واقع در تعامل با دولت و بخش خصوصی با دست خیلی پُتری می‌تواند جلو برود و تأثیرگذارتر باشد. در حالی که وقتی ضعیف باشد، تحت آن قدرت و متأثر از آن قدرت جلو می‌رود.

آنچه امروز قرار است در مورد جامعه مدنی بحث کنیم راجع به سازمان‌های غیردولتی موجود در جامعه مدنی است. جامعه مدنی یک طیف است و ما قرار است در مورد یک قسمتی از آن که «سازمان‌های غیردولتی» هستند بحث کنیم. تازه وقتی جلوتر می‌رویم مقصودمان سازمان‌های غیردولتی است که در توسعه جامعه محلی نقش دارند. از آنجایی که سازمان‌های غیردولتی هم در جامعه مدنی قرار دارند، شکل‌گیری‌شان کاملاً داوطلبانه است، مدیریتشان داوطلبانه است و حتی خروجش

و به نوعی وارد گفت‌وگو و تعامل با دولت‌ها می‌شود.

وقتی سازمان‌های غیردولتی به این مرحله از رشدیافتگی می‌رسند، کارکردهای آنها روشن‌گری و آگاهی‌بخشی ارتقاء پیدا می‌کند. کارکرد آن‌ها دیگر فقط حمایتگری نیست. هرچند می‌تواند حمایتگری هم باشد ولی فقط آن نیست. پس یک وجه آگاهی‌بخشی و حساس‌سازی مردم را دارد. فقط در حد آگاهی‌بخشی نیست و درمورد نکاتی که مسائل اجتماعی به بحران منجر می‌شود این حساس‌سازی را انجام می‌دهد [و] مشارکت اجتماعی را طلب می‌کند. درواقع فضایی ایجاد می‌کند که این مشارکت اجتماعی مفهوم پیدا کند و این به‌صورت یک جریان اجتماعی خودش را جلو می‌برد. وقتی این اتفاق می‌افتد، هویت اجتماعی و آن فرهنگ تشکل‌گرایی هم شکل می‌گیرد. زیرا وقتی مشارکت می‌خواهد صورت بگیرد، این تشکل‌گرایی درواقع توسعه پیدا می‌کند و کنشگری اجتماعی رخ می‌دهد. وقتی این سیر طی می‌شود، به‌طور طبیعی مفهوم مطالبه‌گری در نظام حکمرانی معنا پیدا می‌کند و چون به واسطه‌ی یک ظرفیت کارشناسی و فکری است این می‌تواند کمک کند تا این مطالبه‌گری کجا و چگونه باشد و نهایتاً حلقه واسطه بین دولت و جامعه می‌شود. از این جهت و از این مسیر است که سازمان‌های غیردولتی می‌توانند به بهبود زندگی و توسعه اجتماعی کمک کنند.

چون بحث ما توسعه جماعت‌محور یا محلی است یاد آقای مدنی را هم گرامی می‌داریم و انشاءالله هرچه زودتر [ایشان] به اتفاق بقیه دوستان اسیر راهی پیدا کنند. توسعه جماعت محور بیانگر یک فرایند است که در واقع می‌تواند سرمایه‌ی اجتماع را بسیج و جمع‌آوری کرده و مورد استفاده و بهره‌برداری قرار بدهد.

تنوع تجربه‌ی سمن‌های فعال در حوزه توسعه‌ی جماعت‌محور

خیلی از سازمان‌های غیردولتی که الان در حوزه توسعه جماعت‌محور فعالیت می‌کنند نگاه‌های مختلف دارند. بعضی‌ها کاملاً مشارکت‌جویانه است تا جایی که یک نهاد مدنی خودش به آن‌جا می‌رود و با فکر خودش یک مجموعه یا یک کسب و کاری را شکل می‌دهد و بقیه را در اختیار قرار می‌دهد. بنابراین، این موضوع توسعه جامعه محلی یک طیف است. یعنی خود همه سازمان‌های غیردولتی هم از یک مدل تبعیت نمی‌کنند.

کاپلن مطرح می‌کند که یک سازمان غیردولتی وقتی می‌تواند اثرگذار باشد و در جامعه ضریب نفوذ داشته باشد که به توسعه سازمانی خودش فکر بکند.

برای این که این اتفاق بیفتد و آن توسعه جامعه محلی صورت بگیرد یک توسعه ظرفیتی باید صورت بگیرد. این توسعه ظرفیت در سه لایه و سه سطح است. اگر این را هم باز به شکل فرایندی بنسیم؛ یعنی فرایند ایجاد، تقویت و اساساً حفظ آن ظرفیت باشد و در طول زمان توسعه پیدا کند، [در سه سطح فردی، سازمانی و اجتماع خواهد بود]:

- در سطح فردی، توانایی‌ها، مهارت‌ها، دانش و تجربه توسعه پیدا می‌کند که این منجر به عملکرد بهتر فرد می‌شود.

- در سطح سازمانی وقتی توسعه ظرفیت صورت می‌گیرد یعنی ظرفیت سازمانی توسعه پیدا می‌کند، ساختارها، سیاست‌ها، رویه و روال‌های



**سازمان‌های
غیردولتی همیشه
فکر می‌کنند لزوماً
از یک جای دیگری
باید تغذیه بشوند،
در حالی که یکی
از محل‌ها و مراکز
تغذیه خودشان
هستند.**

**یعنی خودشان
می‌توانند خودشان
را تقویت کنند.**

**حالا این منبع
تغذیه می‌تواند
شامل سازمان‌های
بزرگتر و با قدمت
بیشتر باشند؛
آنهايي که فراگیرتر
هستند و در سطح
ملی تری هستند.
آنها می‌توانند
این شرایط رشد و
توسعه همدیگر را
فراهم کنند.**



سازمانی برای اداره‌اش شکل می‌گیرد و منجر به آن می‌شود که سازمان، اثربخشی بهتری داشته باشد.

- وقتی سطح اجتماع توسعه پیدا می‌کند، قوانین و مقررات، سیاست‌ها، هنجارها و روابط شکل می‌گیرد و این کمک می‌کند تا دامنه توسعه در جامعه افزایش پیدا کند.

در نتیجه در این توسعه ظرفیت هر سه سطح و سه لایه باید لزوماً با هم توسعه پیدا کند؛ نمی‌شود یکی جلو برود و یکی عقب بماند. آنچه که مهم است توسعه ظرفیت سازمانی است. منظورمان سازمان‌های ان جی اویی است که کاپلن مطرح می‌کند که یک سازمان غیردولتی وقتی می‌تواند اثرگذار باشد و در جامعه ضریب نفوذ داشته باشد که به توسعه سازمانی خودش فکر بکند. این توسعه سازمانی خودش، منجر به عناصری می‌شود که اولاً به پیرامون خودش دستیابی پیدا می‌کند. [مثلاً] نکته‌ای که آقای دکتر اشاره کردند که وقتی یک ان جی او در وضعیتی است که یک نظامی اقتدارگرایانه وجود دارد باید این را درک کند و اگر از اول تا آخر بگوید: من نمی‌توانم در این موقعیت هیچ کاری بکنم، از اول کنار می‌کشد و برای مسئولیت اجتماعی‌اش هیچ کاری نمی‌کند. ولی این معنی‌اش این نیست که خیلی راحت بتواند از پس وضعیت برآید؛ بلکه باید با یک درک واقع‌بینانه‌ای چالش‌ها و پیچ‌های جدی که پیش‌رو دارد را ببیند که چگونه می‌تواند نقش‌آفرینی کند یا بتواند موقعیت خودش را در آن نظام و سیستم تعریف و تعیین کند و به عنوان یک بازیگر فعال باشد و نه منفعل. همچنین بتواند قابلیت و توانایی ایجاد تغییر را در همان شرایط داشته باشد و اگر بخواهد این کار را بکند باید صاحب چشم‌انداز و استراتژی باشد و ساختار متناسب با آن را هم ایجاد کند. برای این‌که این اتفاق بخواهد بیفتد ابزارهایی لازم دارد. این ابزارها و زیرساخت‌ها عنصر آموزش، پژوهش و مشاوره است. اینها چیزهایی است که همه‌مان می‌دانیم در آن جی اوها کم است یا کم‌رنگ است و کافی نیست.

سرمایه اجتماعی، درون‌گروهی خود سازمان‌های غیردولتی است. سازمان‌های غیردولتی همیشه فکر می‌کنند لزوماً از یک جای دیگری باید تغذیه بشوند، ولی یکی از محل‌ها و مراکز تغذیه خودشان هستند. یعنی خودشان می‌توانند خودشان را تقویت کنند. حالا این منبع تغذیه می‌تواند شامل سازمان‌های بزرگتر و با قدمت بیشتر باشند؛ آنهایی که فراگیرتر هستند و در سطح



و رشد و توسعه تبدیل نمی‌شود؛ مثلاً فرض کنید تا سال‌ها معیشت و جهیزیه داده می‌شود. البته جامعه فقیر به این چیزها نیاز دارد؛ مثلاً در یک جایی مثل سیستان و بلوچستان که ۲۵ درصد جامعه‌اش نمی‌توانند نان بخزند طبیعی است که دوستانی مثل شما سهم عظیمی در تأمین نان مردم آن‌جا دارند. ولی این باید به یک جایی برسد که خودش هم توانمند بشود تا بتواند از پس آن دادن پول تأمین نان بریاید. بنابراین، وجه اندیشه‌ورزی نیکوکاران و حامیان خیلی اثر دارد.

اسومین منبع، همکاری با سازمان‌های بین‌المللی است. هرچند در جامعه ما خیلی سخت است و انگ جاسوسی و این مسائل می‌خورد؛ ولی به هر حال ما می‌توانیم صاحب یک استاندارد بشویم که بالاخره یک تقویت و توسعه‌ای شده است و یک آموزه‌هایی از آن طرف آمده است. به خصوص که قدمت این کار در آن‌جا بیشتر است و ما می‌توانیم صاحب استانداردها و کسب تجربه بشویم. عامل و منبع چهارم، ارتباطات شبکه‌ای میان

ضعف دیگر، ناپایداری نیروهای داوطلب است. نیروهای داوطلب ناپایدارند و اساساً آن‌جی اوها خیلی در اداره آنها موفق نیستند.

ملی‌تری هستند. آنها می‌توانند این شرایط رشد و توسعه همدیگر را فراهم کنند. منبع درون‌زای مهم دیگر در این زمینه، حمایت نیکوکاران و حامیان است. خوشبختانه در همین جلسه هم دو سه تا از حامیان بنیاد حضور دارند. واقعیت این است که هرچه درک نیکوکاران و حامیان نسبت به توسعه جامعه محلی بیشتر باشد، درواقع کار روان‌تر می‌شود. نکته‌ای که وجود دارد این است که اساساً حمایت نیکوکاران و حامیان، حمایت نیکوکارانه صرف است. حمایت نیکوکارانه صرف هم دو شکل دارد؛ نخست نوعی حمایت جاری، مستمر و دوم حمایتی که به نهاد

خود ان جی اوهاست. خوشبختانه در چند سال اخیر نیاز ان جی اوها به همدیگر به خصوص از زاویه تخصصی خیلی زیاد است و شبکه‌هایی شکل گرفته‌اند؛ اما هنوز فرهنگ شبکه‌ای خیلی شکل نگرفته است. چون وقتی شبکه شکل می‌گیرد باز نگاه همه سازمانی است. حتی در ان جی او هم باز نگاه ما سازمانی است. علت این است که اساسنامه ان جی اوها به نوعی تابع این قانون تجارت است که در واقع سلسله مراتبی است. یعنی باز یک هیئت امناء، مجمع یا هیئت مدیره‌ای و مدیرعاملی وجود دارد. در نتیجه، وقتی این اساسنامه را جلوی یک ان جی اوایی می‌گذارند که خودش داوطلبانه دور هم جمع شده است تا مشارکتی کار کند اما وقتی با این اساسنامه باید جواب پس بدهد، تفکر سلسله مراتبی می‌آید و آن مشارکت درون خود ان جی اوایی که باید حامل مشارکت در جامعه باشد کم‌رنگ می‌شود و این تمرین در درون خود سازمان هم هی کم‌رنگ می‌شود. غیر از اینها، زیرساخت‌های ارتباطی و همکاری و حمایت دولت هم هست که روی این موارد بیشتر صحبت می‌کنیم.

نقد خویشتن: برخی نقاط قوت و ضعف سازمان‌های غیردولتی در ایران

واقعیت این است که قبل از این که سراغ ارتباطمان با دولت برویم، باید بنیم خودمان در درون خودمان چگونه هستیم؟ نقاط قوتمان به عنوان یک فرصت چیست؟ و نقاط قابل بهبودمان چیست؟
نقاط قوت سازمان‌های غیردولتی به نظر من از این قرارند:
بر اساس تجربه‌ای که در این سال‌ها وجود دارد، یکی از نقاط قوت ان جی اوها در توسعه جامعه محلی، درک نیازهای جامعه محلی است. واقعیت

این است که ان جی اوها در این حوزه آگاه‌تر از دولت هستند. علتش روابط دوستانه و نزدیکی است که ان جی اوها با جامعه محلی دارند. تجربه خود ما این است که وقتی دولتی‌ها به این‌جا می‌آیند مثلاً یا می‌خواهند روبان پاره کنند یا می‌خواهند از بالا نگاه کنند. اساساً چون قدرت سیاسی و قدرت دولت در ایران در همه عرصه‌ها خیلی زیاد است، با همه قدرت خودش آن‌جا می‌نشیند؛ بنابراین، این رابطه نمی‌تواند دوطرفه باشد. در ان جی اوها مهارت تسهیل‌گری وجود دارد. به خصوص در ان جی اوایی که بر توسعه جامعه محلی دارند کار می‌کنند، آشنایی و باور به برنامه‌های توسعه مشارکتی وجود دارد؛ [هرچند] ممکن است در عمل صد درصد نباشد ولی به هر حال علاقه و انگیزه برای رسیدن به آن دارد و نسبت به آن انعطاف‌پذیر است و قدرت و مهارت بسیج اجتماعی را دارد.

نقاط قابل بهبود سازمان‌های غیردولتی را هم به نظر من در این حوزه‌ها باید جستجو کرد: اکثریت ان جی اوها برنامه راهبردی جدی ندارند. سازمان‌های مردم‌نهادی که برنامه‌های راهبردی دارند خیلی کم‌اند [که] می‌دانند تا پنج یا ده سال دیگر به کجا می‌خواهند برسند. هرچند این را هم می‌دانیم که در جامعه‌ای مثل خودمان که این همه چالش دارد و اساساً یک نظام اقتدارگرا دارد خیلی نمی‌شود برنامه راهبردی [داشت] چون آیت‌های پیرامونی که تأثیر می‌گذارند خیلی زیاد هستند. اما به هر حال می‌تواند یک سناریویی از برنامه داشته باشد. نکته دیگر، ناپایداری نیروهای داوطلب است. نیروهای داوطلب ناپایدارند و اساساً ان جی اوها خیلی در اداره آنها موفق نیستند. همچنین، یکی دیگر از مشکلات این مجموعه‌ها، کمبود منابع است؛ کمبود منابعی اعم از منابع مالی و غیره. نکته مهم دیگر، ضعف

“
**اکثریت ان جی اوها
 برنامه راهبردی
 جدی ندارند.
 سازمان‌های
 مردم‌نهادی که
 برنامه‌های راهبردی
 دارند خیلی کم‌اند
 مجموعه‌هایی که
 می‌دانند تا پنج یا
 ده سال دیگر به کجا
 می‌خواهند برسند.**
 ”

قابلیت کارشناسی است. اساساً تولید محتوا به عنوان یک موضوع مهم در سازمان‌های غیردولتی که روی این موضوع دارند کار می‌کنند خیلی کم است. حتی تجربه‌ها مدون نمی‌شود. این تجربه‌ها به واسطه استادان دانشگاه تئوریزه نمی‌شود. و تمام این کتاب‌هایی که الان ما داریم از آنها استفاده می‌کنیم ترجمه‌ای است. علوم انسانی و علوم اجتماعی اساساً چیزی نیست که در عرصه آزمایشگاه بخواهد خودش را نشان بدهد. تجربه عملی است. این تجربه عملی را دانشگاه‌ها و دوستان صاحب نظر اینها را تئوریزه و مدل‌مند کرده‌اند و علم شده است. بعد می‌آید ترجمه می‌شود و ما از آن استفاده می‌کنیم. می‌گوییم این این را گفته است و آن آن را گفته. در حالی که تجربه‌های جامعه خودمان خیلی زیاد است و می‌تواند روی اینها خیلی کار بشود. نقطه قابل بهبود دیگر، نبود نظام ارزشیابی، پایش سازمانی و بهبود مستمر است. این نکته دیگری است که به عنوان ضعف ما تلقی می‌شود.

و نهایتاً نگرانی‌های امنیتی و سیاسی است که این دیگر دست خود سازمان غیردولتی نیست و دست جامعه، دولت و حکومت است. چتر نگاه امنیتی و سیاسی که چه کسی باشد و چه کسی نباشد و چه کسی اداره کند و چه کسی اداره نکند، کاملاً موثر است و در نتیجه کم‌کم آن وجه داوطلبی - اگر به آن تعاریف اولیه برگردیم - این‌جا خدشه‌دار می‌شود. پس، داوطلب صد درصد نیست؛ چون باز هم یک نوع وابستگی به دولت و حکومت صورت می‌گیرد.

با این تعبیر، جامعه محلی که ما می‌خواهیم به عنوان تسهیل‌گر سراغش برویم فقط با نهاد تسهیل‌گر غیردولتی و سازمان غیردولتی ارتباط ندارد بلکه با دولت هم ارتباط دارد. به‌خصوص با دولت محلی، معتمدین و سایر نهادهای غیردولتی، حامیان و نیکوکاران. در واقع این جامعه محلی وقتی به نهاد محلی تبدیل می‌شود خود یک پایگاه اجتماعی است. مثلاً الان در تجربه‌های خیلی از کشورهای دیگر، مدرسه پایگاه توسعه محلی است و فقط این نیست که بچه‌ها بروند درس بخوانند. کلاس برای بزرگسالان، محلی برای گردهمایی‌ها، نشست‌ها، گفتمان‌های محلی و مناسبات اجتماعی آن محل هم هست. در واقع یک پایگاهی است که همیشه در آن باز است و اینگونه نیست که فقط در ساعت تحصیل باز باشد. اینقدر هم قرار نیست همه بروند ساختمان بسازند، از همان ساختمانی که هست

بهترین استفاده را می‌کنند.

نظر می‌رسند: تمرکز بر آورده‌های مشترک، قانونمند کردن توافقی‌های مشترک، ارزشیابی و پایش مستمر و نهایتاً بهبود مستمر.

با این تعاریف، آنچه به نظر من نقش نهاد تسهیل‌گر در توسعه جامعه محلی است، این است که اساساً چند وجه وجود دارد که باید این را کمک کند. من هم مخصوصاً اینها را «کمک» نوشته‌ام. علتش این است که وقتی ما سطح دانش و تجربه عملی‌مان بالاتر می‌رود، حتی وقتی به عنوان تسهیل‌گری که می‌خواهیم فرهنگ مشارکت را توسعه بدهیم باز ما هم با یک قدرت اجتماعی جلو می‌رویم. دانش، تجربه و کتاب و نوشته‌هایمان قدرت می‌شود و با این وضعیت، باز فرهنگ مشارکت را درست ایجاد نمی‌کنیم. یعنی می‌گوییم: ما آمده‌ایم تا تو را توسعه بدهیم! این خیلی فرق می‌کند که ما بگوییم: ما آمده‌ایم تا با هم همدیگر را توسعه بدهیم. یعنی به نظر من وقتی تسهیل‌گر وارد جامعه محلی می‌شود، خودش هم توسعه پیدا می‌کند و باید این را به عنوان یک باور بدانند؛ نه رفتار مصنوعی. این اصلاً بحث رفتار مصنوعی نیست. به عنوان یک باور است. علتش هم این است که وقتی می‌خواهیم فرهنگ مشارکت ایجاد کنیم، یک آورده‌ها و داشته‌های مشترکی داریم که ممکن است در یک زمان‌ها و مقاطعی اینها برابر و منطبق با هم نباشند. یعنی وقتی ما به عنوان تسهیل‌گر وارد می‌شویم دانش، ظرفیت و اساساً دید اجتماعی ما متفاوت با جامعه محلی است. چون ما در یک شهر بزرگی پرورش پیدا کرده‌اید و آن در یک جامعه محلی است. خیلی متفاوت است. اما اگر ما با داشته‌های آنها شروع نکنیم، ما که داریم می‌رویم مدام داریم تلقین می‌کنیم و می‌گوییم داریم می‌رویم مشارکت می‌کنیم. داریم می‌رویم با آنها حرف می‌زنیم. ولی باز حرف خودمان را می‌خواهیم غالب کنیم. پس جمع‌بندی کنم: برای برداشتن گام‌های به جلو در این حوزه، این موارد مهم به

تسهیل‌گر و کمک به شکل‌گیری و تقویت روابط متقابل

به نظر می‌آید نقشی که نهاد تسهیل‌گر دارد این است که به شکل‌گیری روابط متقابل کمک کند. اساساً ابتدا باید ارتباط برقرار کنیم. این ارتباط باید کاملاً ساده باشد. ساده‌سازی گفتمان برای یک تسهیل‌گر بسیار مهم است. اگر این ارتباط بخواهد از خلال یک زبان و ادبیات پیچیده اتفاق بیفتد، اصلاً درک مشترک به وجود نخواهد آمد. رسیدن به این زبان ساده و قابل فهم و برقراری ارتباط با جامعه هدف یک هنر است.

خاطره‌ای از خانم توران میرهادی دارم. ایشان هشتاد و خرده‌ای سن و تجربه بسیار خوبی داشتند. متأسفانه هنوز هم نظام آموزشی و پرورشی ما از شیوه‌های آموزشی ایشان استفاده‌ای نکرده‌است.

“

ساده‌سازی گفتمان برای یک تسهیل‌گر بسیار مهم است. اگر این ارتباط بخواهد از خلال یک ادبیات پیچیده اتفاق بیفتد، اصلاً درک مشترک به وجود نخواهد آمد. رسیدن به این زبان ساده و برقراری ارتباط با جامعه هدف یک هنر است.

”

استراتژی‌های تعامل دولت و سازمان‌های غیردولتی: از بازدارنگی تا همیاری

یک مسأله‌ی مهم در حوزه فعالیت نهادهای مردم‌نهاد، استراتژی‌های تعامل دولت و سازمان‌های غیردولتی است. واقعیت این است که این استراتژی‌ها یک طیف هستند. در پایین‌ترین سطح، استراتژی بازدارندگی است. یعنی یک نگرشی است که اساساً نه دولت می‌خواهد با فعالیت‌های مدنی خیلی ارتباط پیدا کند و نه اصلاً سازمان‌های غیردولتی می‌خواهند. چون اصلاً می‌گویند اگر ارتباط نداشته باشیم خیلی راحت‌تر می‌توانیم کار کنیم. یعنی کاملاً یک فرهنگ بیگانگی وجود دارد.

یک استراتژی هم برد-باخت است. یعنی در واقع آن‌جا می‌خواهند به عنوان ابزار تلقی می‌شوند. هرکجا که نیاز بود و از اینها خواستند استفاده کنند و آن باید برد و این طرف باید ببازد. کم کم به سمت توسعه و تعالی می‌آید که این استراتژی همیاری است. یعنی در واقع یاریگری و یادگیری دارند و در واقع یک نوع همکاری و تشریک مساعی است.

بالاترین سطح آن توسعه‌گران هستند. به این مفهوم که مشارکت صد درصد است. یعنی مشارکت هم در لایه تصمیم‌سازی و هم تصمیم‌گیری و هم لایه اجرا و هم لایه ارزشیابی و بهبود مستمر است. اینطور نیست که فقط یک تکه‌اش باشد. وقتی می‌گوییم مشارکت در مسیر توسعه یعنی در همه جا این اتفاق می‌افتد.

جمع‌بندی این‌که چند سال پیش ما در شبکه ملی موسسات نیکوکاری و خیریه یک مطالعه‌ای با شرکت بازآفرینی شهری انجام دادیم. یعنی آنها حمایت کردند و آقای دکتر علاءالدینی هم مشاور این طرح بودند. آن‌جا همین بحث

ولی شیوه‌ی ایشان برای نهاد و فعالیت‌های لغت‌نامه‌شان اینطور نبود که همه افرادی که با ایشان کار می‌کردند استاد دانشگاه یا روشنفکر در معنای مصطلح یا دانشگاهی باشند. بلکه حدود ۶۰۰ نفر بودند که استاد دانشگاه، صاحب فکر، صاحب نظر، نویسنده و مترجم بودند ولی یک تعدادی از اینها دانش‌آموز بودند. خاطریم هست در یکی از نشست‌هایی که خود خانم میرهادی هم بود یک پسر کلاس چهارم دبستان حاضر بود و نظر می‌داد و خانم میرهادی هم انگار که یک دانشمند جلویش است رفتار می‌کرد. خیلی فرق نمی‌کرد مثلاً آقای دکتر منجری جلوی ایشان نشسته‌اند یا آن بچه کلاس چهارم نشسته است. ممکن است به بعضی‌ها بر بخورد که یعنی چه که من را با این همه تجربه، علم، دانش و تجربه عملی‌ام در کنار این گذاشته‌اید. ولی ایشان این را درک می‌کرد. یعنی این رفتار مصنوعی نبود.

این یک نوع مشارکت است. وقتی این اتفاق می‌افتد درک متقابل از موقعیت‌های همدیگر است. یعنی هم تسهیل‌گر از موقعیت‌های آن جامعه محلی اطلاع پیدا می‌کند و هم او نسبت به موقعیت تسهیل‌گر. اساساً مسئله‌یابی یک فعالیت مشترک است. ما قرار نیست آنها را به مسائل مصنوعی یا مسائلی که ما فکر می‌کنیم سوق بدهیم. اینطور نیست که نسخه خاصی وجود دارد که باید آن را در همه محله‌ها بپیچیم. الان تجربه خود ما در سیستان و بلوچستان و زابل که دوستان هستند با زاهدان بسیار فرق می‌کند. در یک استان است ولی مسائل و شیوه‌ها فرق می‌کند. در چابهار با زاهدان فرق می‌کند. یک فصل مشترکی دارد، ولی بخشی از آن خیلی متفاوت است. اگر ما به عنوان یک تسهیل‌گر این را درک نکنیم، نمی‌توانیم موضوع را پیش ببریم و آن وقت دافعه ایجاد می‌کنیم.

“

**معمولاً می‌گوییم: ما آمده‌ایم تا
تو را توسعه بدهیم!**

**این بیان خیلی فرق می‌کند تا
اینکه که ما بگوییم: ما آمده‌ایم
تا با هم، همدیگر را توسعه
بدهیم.**

**یعنی به نظر من وقتی تسهیل‌گر
وارد جامعه محلی می‌شود،**

**خودش هم توسعه پیدا می‌کند و
باید این گزاره را باور داشته باشد.**

”

شد که اساساً مشارکت دولت با سازمان‌های غیردولتی چگونه است؟ به این رسیدیم که این باید کاملاً چند وجهی باشد. یک وجه آن آن جی اوها هستند، یک وجه بخش خصوصی و کسب و کارها هستند که آنها حتماً باید به عنوان بخشی از حامیان باشند، حکومت هم یک وجه است و همچنین جامعه. این‌جا در واقع چند لایه است. اصلاً اینگونه نیست که ما فکر کنیم آن جی او باید با دولت همکاری کند. یعنی همه جامعه مدنی، جامعه محلی، آن جی او و دولت نقش دارند و حتی بخش خصوصی به عنوان مسئولیت اجتماعی شرکتی‌اش در این زمینه نقش دارند. و نهایتاً لایه خود حکومت و جامعه هم هست. در نتیجه، اگر بخواهیم خلاصه کنیم: علی‌رغم گرفتاری‌هایی که وجود دارد کاملاً درست است که توسعه جامعه محلی فقط با ارتباط تسهیل‌گر و نهاد محلی صورت نمی‌گیرد و حتماً باید حکومت و دولت نقش داشته باشد تا قابلیت تکثیر و توسعه وجود داشته باشد؛ وگرنه در حد همان پروژه باقی می‌ماند. حالا ممکن است یک سازمان غیردولتی خیلی قوی باشد و مثلاً این را در یک بخشی تکثیر کند ولی باز یک پروژه بزرگ است و اینگونه نیست که یک توسعه ملی بخواهد رخ بدهد. حتماً هم باید بخش خصوصی حضور داشته باشد تا بتواند این مشارکت چند وجهه و چند سویه را هدایت کند.

بی‌اعتمادی بزرگ

■ گفتگویی با احمد میدری
درباره چالش‌های تعامل دولت و سمن‌ها در توسعه
جامعه‌ی محلی



احمد میدری، اقتصاددان و استاد دانشگاه در رشته‌ی اقتصاد است. اما تجربیات او در حوزه اجرایی، کمتر از تجربه‌ی حضورش در دانشگاه نیست: او که تجربه‌ی ایفای نقش در نقش‌هایی چون نماینده مجلس در دوره‌ی ششم و عضویت کمیسیون اقتصادی مجلس و همچنین معاونت وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی در دولت‌های یازدهم و دوازدهم را داشته، عملاً هم در سطح قانونگذاری و هم اجرا با فرآیندهای اداری و سازمانی آشناست. از سوی دیگر، تعلق خاطر او به سنت «نهادگرایی» در اقتصاد، تعلق خاطر و توجه جدی او به نقش نهادهای اجتماعی غیررسمی و غیردولتی را دوچندان کرده است. با این دو ویژگی، میدری یکی از حرفه‌ای‌ترین افرادی است که می‌تواند درباره‌ی نسبت میان ویژگی‌های فضاها رسمی و دولتی از یک سو و فضاها غیررسمی و سمنی و چالش‌های همکاری یا تعارض میان این دو فضا نظر دهد. به همین دلیل و با همین موضوع کلی به سراغ او رفتیم و درباره‌ی این مسأله با او گفتگو کردیم.

پرسش: از نظر شما مهم‌ترین آسیب‌های همکاری بین دولت و جامعه مدنی برای توسعه جوامع محلی در ایران چیست؟ آیا می‌توان فاصله تاریخی میان دولت و ملت یا جامعه و حکومت را به نحو دیگری صورت بندی کرد و مورد بازخوانی انتقادی قرار داد؟ شما چه تجاربی در این رابطه دارید؟

میدری: صورت مسئله این است که آسیب‌های همکاری بین دولت و جامعه مدنی برای توسعه جوامع محلی در ایران چیست؟ من ابتدا خدمت آقای دردکشان و قبلا خانم شمس و آقای سیاسی که این موضوع را مطرح کردند گفته‌ام که من تجربه عملی برای توسعه جوامع محلی و کار با نهادهای مدنی برای این موضوع نداشتم و [فعالیت] در معاونت رفاه بیشتر در حوزه سیاستگذاری بوده. ولی بر اساس علاقه شخصی یک جاهایی سعی کردیم همکاری‌هایی داشته باشیم و این همکاری‌ها و تجربه‌ها آنقدر غنی و تکرارشونده نبوده که بتوانم یک سری قواعد در این زمینه بگویم که کجا می‌توانیم به یک همکاری بهتر با جامعه مدنی و موسسات غیردولتی دست پیدا کنیم و کجاها شکست می‌خوریم. اما به هر

“

«تلقی خیلی از موسسات این است که دولت نهادی پرمشکل و ناکارآمد است ولی در طرف دیگر موسسات مردمی داریم که تماما خوب هستند و هرچه مشکل است در دولت است. این تلقی بازدارنده است و اجازه تعامل بین دولت، دستگاه‌های اجرایی و موسسات مردمی نمی‌دهد.»

”

حال تجربه‌هایی بوده که فکر می‌کنم بیانش بتواند مفید باشد و یک سری مطالعاتی هم بوده که در میان گذاشتن آن با دوستان می‌تواند مفید باشد.

چراکه مسئله مهم است و شاید این گفت‌وگوها بتواند ما را به یک الگوی همکاری متقابل بین نهاد دولت و نهادهای مدنی برساند. واقعیت این است

که تجربه من در این مدت این بوده که ما دو نوع نهاد داریم: یکی موسسات مردمی و یکی دستگاه‌های اجرایی هستند. یکی از شرط‌هایی که بتوانیم به یک تعامل خوب برسیم این است که به ضعف هر دو طرف اعتراف کنیم. تلقی خیلی از موسسات و دوستان این است که دولت نهادی است پرمشکل و ناکارآمد ولی در طرف دیگر موسسات مردمی داریم که تماما خوب هستند و هرچه مشکل است در دولت است. این تلقی بازدارنده است و اجازه تعامل بین دولت، دستگاه‌های اجرایی و موسسات مردمی نمی‌دهد و به شکل‌های مختلف خودش را بروز می‌دهد و موجب عدم همکاری می‌شود. شکل‌های خیلی مختلفی را می‌توان فهرست [کرد] که من برخی از آنها را تجربه کرده‌ام. مثلا موسسات مردمی از این که بگویند ما با دولت کار می‌کنیم می‌پرهیزند و فکر می‌کنند این یک جور [ضعف و منفی است]. [البته در اینجا] بحث خوب و بدش نیست. ممکن



است در جامعه‌ای که آنها که قرار گرفته‌اند این تصور شکل گرفته باشد که کار کردن با دولت یک نکته منفی است و ما باید بگوییم مستقل از دولت به معنای عدم ارتباط هستیم.

پرسش: ارتباط میان دولت و نهادهای مدنی را چطور می‌توان بازتعریف کرد؟ در این رابطه اگر مصداقی در نظر دارید، بفرمایید.

من فکر می‌کنم [فرض] دوستانی که این صورت مسئله را داده‌اند این است که جوامع محلی را بدون همکاری دولت نمی‌توان توسعه داد. باید نگاه دولت به موسسات مردمی تغییر کند و هم بازدارندگی‌اش را کاهش بدهد و هم بپذیرد که جامعه محلی باید رشد کند. بنابراین، ما به یک همکاری احتیاج داریم. من صورت مسئله را از صحبت‌ها این‌طور فهمیدم که برای این که بتوانیم به توسعه جوامع محلی دست پیدا کنیم همکاری دولت لازم و مفید است. در این تلقی که ما می‌خواهیم از دولت مستقل باشیم، استقلال به معنای یک فاصله گرفتنی است که مبهم است. این استقلال یعنی چه؟ نهاد مردمی مشخصاً از ساختار دولت مستقل است ولی یعنی آیا اگر کمک مالی گرفت خدش‌های به استقلالش وارد شده است؟ اگر دستگاه دولتی برای کمک‌ها بگوید صورت‌های مالیات را بده یا به من بگو داری به چه کسانی کمک می‌کنی این نکته منفی است؟ چون مثلاً ما یک تجربه‌ای داشتیم که در شرایط کرونا یونیسف آمد گفت شما می‌توانید این مبلغ را به کودکان کمک کنید. ما یک راه داشتیم که این را به بهزیستی و کمیته امداد بدهیم و یک راه این بود که از موسسات مردمی استفاده کنیم. ما راه دوم را رفتیم. گفتیم می‌خواهیم از موسسات و نهادهای مردمی استفاده کنیم و [به آنها] گفتیم کد

“

«تلقی خیلی از موسسات این است که دولت نهادی پرمشکل و ناکارآمد است ولی در طرف دیگر موسسات مردمی داریم که تماماً خوب هستند و هرچه مشکل است در دولت است.

این تلقی بازدارنده است و اجازه تعامل بین دولت، دستگاه‌های اجرایی و موسسات مردمی نمی‌دهد.»

”

“

**باید نگاه دولت به
مؤسسات مردمی
تغییر کند و هم
بازدارندگی‌اش را
کاهش بدهد و هم
پذیرد که جامعه
محلی باید رشد
کند.
ما به یک همکاری
احتیاج داریم.**

”

ملی کسانی که [از شما] کمک دریافت می‌کنند را به ما بدهید. یک بحث این بود که [گفتند]: بعضی از آنهایی که به آنها کمک می‌دهیم کد ملی ندارند؛ بچه‌های اتباع یا بی‌شناسنامه هستند. بنابراین ما نمی‌توانیم کد ملی بدهیم. گفتیم: خوب ما نرم‌افزاری داریم که شما موقعیتی که کمک می‌کنید بدهید یا حتی می‌توانید عکس را تیره کنید و اینها به ما داده بشود. خوب به هر حال ما باید اطمینان خاطر می‌دهیم به خودمان، هم به دستگاه‌های دیگر و هم به کسانی که این پول‌ها را برای کمک می‌دهند بدهیم. بعضی از مؤسسات خیریه و مؤسساتی که کودکان را تحت پوشش داشتند این را به عنوان یک مداخله تصور کردند و گفتند این [درخواست شما] به این علت است که شما به ما اعتماد ندارید. ولی برخی از مؤسسات بر اساس همین چارچوب کار کردند و پیش رفتند. این نکته‌ای است که فکر می‌کنم یک مقدار باید در موردش بحث بشود که استقلال مؤسسات مردمی چیست؟ و ما چه نگاهی به دستگاه‌های دولتی داریم؟

پرسش: محدودیت‌های دستگاه‌های بوروکراتیک در مواجهه با مطالبه‌گری نهادهای مدنی چیست؟ آیا مسائلی وجود دارد که در ارزیابی نهادهای مدنی از دولت یا بالعکس، مغفول مانده باشد؟

نکته بعد این است که یک فرهنگی در جامعه ما، چه داخل مؤسسات مردمی، نشریات و نیروهای سیاسی وجود دارد که [می‌گویند] کار ما مطالبه‌گری است و ما به دنبال ترویج مطالبه‌گری هستیم و یک جور پاسخ‌گویی از دولت را باید تشویق کنیم. این بحث درست است و نمی‌شود انکارش کرد. چون مطالبه‌گری کارکردهای مثبت خیلی زیادی دارد. می‌خواهم به عنوان کسی که هشت سال کار اجرایی کرده و مشکلاتی دارد بگویم که نکته‌ای که وجود دارد این است که دستگاه‌های اجرایی و دولت با مسائل و مشکلات مختلفی درگیرند. ما یک شعار درست داریم ولی بستری که قرار است این اتفاق بیفتد چقدر می‌تواند به حرکت در جهت این آرمان یا هدف خوب کمک بکند؟ واقعیت این است که دستگاه‌های اجرایی ما دچار مشکلات مختلف هستند؛ با سیستمی روبه‌رو هستند که هر فردی که مدیر می‌شود آن‌جا را خلق نکرده است و دایره

“

دستگاه‌های اجرایی ما با سیستمی روبه‌رو هستند که هر فردی که مدیر می‌شود آن‌جا را خلق نکرده است و دایره اختیاراتش محدود است، با آدم‌هایی سروکار دارد که از قبل تعیین شده‌اند، رویه‌هایی که زیاد برای این کار آماده نیست و برای مشارکت، پاسخ‌گویی و مطالبه‌گری آماده نیست و امکان این‌که یک دستگاه اجرایی بتواند در چارچوبی که نهادهای مدنی انتظار دارند برود نیست. »



اختیاراتش محدود است، با آدم‌هایی سروکار دارد که از قبل تعیین شده‌اند، رویه‌هایی که زیاد برای این کار آماده نیست و برای مشارکت، پاسخ‌گویی و مطالبه‌گری آماده نیست و امکان این‌که یک دستگاه اجرایی بتواند در چارچوبی که نهادهای مدنی انتظار دارند برود نیست. [هرچند] این خواسته‌ای [است] که از طریق گروه‌هایی از طرف جامعه منتقل می‌شود، [اما] چون دستگاه‌های اجرایی آمادگی این را ندارد یک جور فرار از ارتباط رخ می‌دهد. یعنی مسئله دستگاه اجرایی این است که چگونه بتواند مدیریت بکند و چگونه بتواند قدرت هدایت این ماشین معیوب را داشته باشد و از طرف دیگر باید با شفافیت و پاسخ‌گویی بیشتر رو به رو باشد. من در هدف هیچ شکی ندارم، ولی در این‌که شما چگونه می‌خواهید [این را محقق بسازید مسئله دارم]. وقتی خود آن‌جا قرار می‌گیریم می‌بینیم این کار آسانی نیست. در شرایط سیاسی مختلف می‌توانیم در موردش صحبت کنیم. یعنی یک طرف میز کسی است که مسئله‌اش این است که اصلاً چگونه می‌تواند قدرت را برای هدایت یا انجام وظایفی که با آنها روبه‌رو است به وجود بیاورد و یکی مسئله‌اش توزیع قدرت است و این تقابل در فضای سیاسی عملاً باعث این می‌شود که گرایش نهاد دولت به سمت حذف نهادهای مدنی می‌رود. در حوزه‌ای که من بودم این زیاد مصداق ندارد ولی خودم به عنوان تجربه این‌که در تشکلهای دانشجویی و سیاسی بودم می‌دانم که این خواسته از آن طرف وجود دارد. چراکه فشارهایی که از طرف این نهاد به آن وارد می‌شود آنقدر در این

کشتی که این ناخداپیش است متلاطم است که این را یک مزاحم برای پیشبرد کارهایی می‌داند که در واقع دنبال می‌کند. مثلاً در گفت‌وگویی که با آقای هاشمی رفسنجانی در زمانی داشتیم می‌گفت: من نمی‌دانم در دهه شصت وقتی جریان چپ من را هدف قرار داد می‌خواست کدام جریان را حمایت کند؟ من با هزار مشکل روبه‌رو هستم و جریان چپ هم از این طرف حمله می‌کند و عملاً در تضعیف این جریان جنبش دانشجویی خیلی نقش داشت و بعدها می‌خواست بیاید با این جریان سیاسی پیوند بخورد [درحالی که] این جریان سیاسی در یک فرایندی تضعیف شده بود و دیگر نمی‌توانست به عنوان یک شریک خوب [عمل کند]. وارد بازی‌ای شده بود که نتیجه‌اش به زبان خود همان جریان چپ در ایران هم رخ داد. من فکر می‌کنم این مسئله‌ای است که در این نهاد دستگاه اجرایی خواه کسی که با جریان‌های سیاسی در سمت ریاست جمهوری قرار می‌گیرد یا در دستگاه‌های اجرایی در سطوح پایین‌تر با این روبه‌رو است.

پرسش: آیا می‌توانید به تجربه‌ای ملموس از تنش یا تعامل نهادهای مدنی با دستگاه‌های بوروکراتیک ذکر کنید؟ در این رابطه، موانع و محدودیت‌ها از سویی و ظرفیت‌ها و امکانات از دیگر سو چه بوده است؟

مثلاً جریانی که آسیب‌شناسی و بازشدن می‌تواند به ما در فهم رابطه دولت با موسسات خیریه کمک کند جریان «جمعیت امام علی» است که همه ما خبرش را می‌دانیم و کم و بیش اطلاعاتی از آن داریم. به خاطر این که یکی از کسانی که در هیئت مدیره‌اش بود و از گردانندگانش و از همکاران قبلی من در مجلس بود مرحوم دکتر کهرام بود- که دخترش هم

بعد از ایران رفت- وقتی جمعیت منحل شد، وزارت کار ارتباط گرفتند که برای چه این کار را کردند و ما باید برویم صحبت کنیم و این کار نادرست بوده. وقتی من رفتم با مسئولش در وزارت کشور صحبت کردم نکته‌ای که اینها می‌گفتند این بود که ما با کار خیریه این جمعیت سال‌ها کاری نداشتیم و مشکلی با این کارهای خیریه نداریم ولی بعد از این که شبکه‌اش گسترده شد دیگر نمی‌خواست فقط کار خیریه بکند؛ هم وارد مسائل سیاسی شد مثل سقوط هواپیما اوکراین و بیانیه داد و [هم] گرایش‌های فکری و مذهبی خاصی ترویج می‌کرد که من که این‌جا هستم اگر بخواهم این [وضعیت] را ادامه بدهم از بقیه تشکلهای نمی‌توانم حمایت بکنم. یعنی [منظورم این است که باید] ما این شکلش را بنیم که چه جزایری از قدرت در نظام اجرایی ما وجود دارد. و وقتی که ما به عنوان موسسه یا بخشی از جامعه مدنی می‌خواهیم کار کنیم قرار است در این شبکه و [با] منظومه‌های قدرت [ارتباط برقرار کنیم] که به تعبیر مرحوم مجید تهرانیان ما به یک جور فئودالیسم بروکراتیک روبه‌رو هستیم. [باید بنیم] با که می‌خواهیم پیوند برقرار کنیم؟ چون این تصویر خیلی مبهم است و ما شناختی از تعاملات سیاسی درون دستگاه‌های اجرایی نداریم. نیروی مدنی که وارد می‌شود خیلی وقت‌ها علیه خودش اقدام می‌کند. یعنی واقعیت پیچیده سیاسی درون ایران درک نمی‌شود؛ بنابراین کسانی که می‌توانند در دوره‌های بعد کمک کنند [حذف می‌شوند و از بین می‌روند]. اگر بخواهیم عملگرا و واقع‌گرا باشیم، باید با این جریان سیاسی موجود پیوند بخوریم و متناسب با فضای پیچیده سیاسی رفتار کنیم. متأسفانه این شناخت وجود ندارد و نمی‌توانیم بگوییم چرا این شناخت را نداریم. شاید گفت‌وگو با

آدم‌هایی که در آن صحنه‌ها بوده‌اند و با تنش‌های سیاسی درون دستگاه‌های اجرایی زندگی کردند بتوانند به ما کمک کند نسبت به نظام سیاسی خودمان واقع‌بین باشیم و بنیم چه حرکت مدنی که گامی به پیش باشد و واقع‌بینانه باشد می‌توانیم در ایران داشته باشیم؟



پرسش: اگر با این فرض موافق باشیم که ایران به لحاظ تاریخی و در ابعاد گوناگون به ویژه سیاسی، توسعه یافته و دموکراتیک نیست، آن گاه پرسش این است که به نظر شما، در سیستم‌های غیردموکراتیک، جامعه مدنی چطور می‌تواند تقویت شود؟

من یک مطالبی به صورت پراکنده خوانده‌ام که می‌تواند کمکمان کند. این، مسئله ما تنها نیست. ما در سیستم‌های غیردموکراتیک هستیم. [باید بنیم] در سیستم‌های غیردموکراتیک، جامعه مدنی چطور می‌تواند تقویت شود؟ ما باید با توجه به این واقعیت [پیش برویم]. می‌دانم دوستانی هم که حاضر هستند و دارند کار می‌کنند در همین فضای غیردموکراتیک توانسته‌اند فعالیت‌های مدنی خودشان را گسترش بدهند. در اروپای شرقی، چین، آفریقا و آمریکای لاتین، ادبیات خیلی زیادی تحت عنوان کتاب De-liberate authoritarian وجود دارد که آقای دکتر کهرام شاید در این زمینه هم کار کرده باشند. بحث این که ما دنبال یک جور Deliberation در سیستم هستیم ولی [این که] چه Deliberation در سیستم اقتدارگرا ممکن است، امر پیچیده‌ای است. یعنی این که مطبوعات ما چگونه می‌تواند هم مستقل باشد و بتواند انعکاس خواسته‌های جامعه مدنی باشد ولی واقع‌بینانه و بتواند

“
به تعبیر مرحوم
مجید تهرانیان
ما به یک جور
«فئودالیسم
بروکراتیک» روبه‌رو
هستیم.
همچنین شناختی
از تعاملات سیاسی
درون دستگاه‌های
اجرایی نداریم.
”

گام به گام پیش برود و بتواند سیستم تحول تدریجی یا پیش‌روی آرام را طراحی کند. من فکر می‌کنم خیلی وقت‌ها ما این را نداشتیم و بعد دست به اقداماتی زدیم که این اقدامات در نهایت به زیان خود ما منجر شده است.

پرسش: در همین رابطه، چه تجارب جهانی‌ای وجود دارد که بتواند در فهم بهتر نسبت دولت و جامعه مدنی به ما کمک کند؟

در کنار این تجربه‌ها بد نیست چند نکته نظری هم که به‌طور پراکنده مطالعه کرده‌ام خدمت دوستان عرض کنم. فکر می‌کنم آنها هم به ما کمک می‌کند تا [فکر کنیم] آنها را در جامعه خودمان چطور بهتر می‌توانیم کار کنیم. این تضعیف جامعه محلی اصلاً پدیده صرفاً ایرانی نیست. پدیده جهانی است. پاتنام که همه دوستان می‌شناسند یک کتاب تحت عنوان *Bowling Alone* (به تنهایی کباب شدن) دارد که [می‌گوید در] جامعه آمریکایی چطور آدم‌ها منفرد شدند و سیستم شبکه‌های اجتماعی تضعیف شده و به همین علت سرمایه‌های اجتماعی از بین رفته است. یک کتاب دیگری دارد که در معاونت رفاه ترجمه کردیم اما منتشر نکردیم چون ترجمه‌ها زیاد خوب نبود. پس از این کتاب کلینتون به پاتنام می‌گوید چهره‌ای که شما در کتاب تصویر کرده‌ای که سرمایه‌های اجتماعی جامعه آمریکایی اینقدر از بین رفته است و آدم‌ها منفرد شده‌اند تصویر نامطلوبی است و اگر هم واقعیت دارد، پس چه کار باید کرد؟

این کتاب آمده تجربه‌هایی از جامعه آمریکا را جمع‌آوری کرده که چگونه وقتی جامعه محلی از بین رفته، یک جاهایی دارند یک کارهایی می‌کنند که جامعه محلی دارد احیا می‌شود. نمونه‌ها و مسئله‌هایی در این کتاب است که

من فکر می‌کنم برای ما می‌تواند خیلی الهام‌بخش باشد. مثلاً این که کلیسا کارکردش را در جامعه آمریکا از دست داده است و افراد خیلی کمتر برای مراسم عبادی مذهبی به آن‌جا مراجعه می‌کنند اما [از طرفی] جامعه‌ای [هم هست] که می‌خواسته کلیسا را نگاه دارد. خیلی جاها کلیسا را فروختند. یعنی گفتند دیگر کسی نمی‌آید، ما برای چه این دارایی را حفظ کنیم. فروختند و آن پول را صرف کارهای خیریه و کارهای دیگر کردند. اما یک عده گفتند نه کلیسا یک نهاد مدنی بوده که محل مراجعه مردم بوده و حالا ما باید با آن یک کار دیگر کنیم. [پس،] آمدند کلیساها را به نهاد آموزشی تبدیل کردند که افرادی می‌آیند آن‌جا و آموزش‌های مختلف داده می‌شود. [به این ترتیب،] شکل آن نهاد، محتوا و آن شبکه انسانی که در آن محله بوده را توانستند حفظ کنند. یا در آن کتاب نشان می‌دهد مدرسه کارکرد این را دارد که نقش مهمی در مورد سرمایه‌های اجتماعی ایفا کند. من فکر می‌کنم این خیلی می‌تواند به ما کمک کند و از آنهایی است که باید برایش راهی پیدا کنیم که دولت تغییر رفتار بدهد.

پرسش: آیا نمونه‌های موفق در ایران که نشان از تغییر تدریجی این فضا باشد را تجربه کرده‌اید؟

در دولت ما متأسفانه آموزش و پرورش از نهادهایی بود که اول انقلاب بسیار امنیتی شد و بیشتر از همه جا [با] گزینش‌ها حذف کردند. مثلاً [در مورد] پارک‌ها در اواخر دهه شصت یک جور آزادسازی صورت گرفت و ساعت‌های متفاوت شد و افراد حاضر شدند. مثلاً ورزش‌های صبحگاهی [راه افتاد]. این را می‌دانم که اواسط دهه هفتاد که [ورزش‌های صبحگاهی] آغاز شد باز مخالفینی حتی در تهران داشت، ولی امروز

تا آموزش و پرورش را پویا کنیم. آموزش و پرورش ۱۱۰ هزار مدرسه دارد. در اقصی نقاط ایران مدرسه داریم و هنوز معلم‌ها با وجود این که حقوقشان از همه کمتر است بهترین کارمندان دولت هستند. معلم‌های عاشق فراوان داریم. این یک ظرفیتی است که به این که چگونه می‌توانیم جامعه محلی‌مان را گسترش بدهیم کمک بکنند.

فکر می‌کنم این مطالعات جای تأمل دارد و باید روی آن کار شود. یک جریانی هم در اقتصاد و مدیریت در صحنه‌ی بین‌المللی به وجود آمده که می‌گوید که ما در دنیا چیزی حدود چهار میلیارد انسان داریم که درآمد روزانه شان کمتر از دو و نیم دلار است. یعنی اگر هفت میلیارد داشته باشیم این قاعده هرم جمعیتی چهار میلیارد انسان است که بازار بزرگی هستند که بنگاه‌ها به سودآور بودن این بازار توجه نکردند. [در میان] افراد مختلف، نهادها و امروز دانشگاه‌های مختلف یک ادبیاتی به وجود آمده تحت عنوان: «فقرزدایی سودآور» که [می‌گوید] ما از بنگاه‌ها دعوت کنیم خودشان بیایند برای سودخودشان فکر کنند که چطور می‌توانند در فقرزدایی کمک کنند.

پرسش: در این خصوص بیشتر توضیح دهید. چه نسبتی میان رویکرد بنگاهی و فقرزدایی می‌تواند وجود داشته باشد؟

یک کاری که من پیشنهاد کردم در این جلسه می‌توانیم به‌طور کامل درموردش صحبت کنیم به‌خصوص که بحث جامعه محلی هم هست [مربوط به همین مورد است]. یک شرکتی هست به نام «سیمکس» که جزو ده شرکت برتر دنیا در تولید سیمان است. کاری که این شرکت کرده این است که در حاشیه شهرها با کمک تشکل‌های مدنی و صندوق‌های خردی

این که ورزش صبحگاهی در پارک‌ها صورت بگیرد هیچ منعی ندارد. یعنی ما یک مرحله آزادسازی پارک‌ها داشتیم و به نظرم این در تقویت جامعه مدنی گام خیلی مثبتی بوده. اما مدرسه واقعا یک نهادی است که می‌تواند در تقویت جامعه محلی ما موثر باشد و باید در این رابطه فکر بشود. حرکت‌هایی هم در آموزش و پرورش [انجام شد]. مثلاً در حوزه آسیب‌های اجتماعی تحت عنوان «طرح نماد» فعالیت‌هایی صورت گرفت. من هم در دوره‌ی معاونت رفاه خیلی تلاش کردم تا با اینها پیوند بخوریم. ولی آدم‌هایی که آن‌جا بودند بیشتر سازمانی می‌دیدند تا به یک شکلی خود آموزش و پرورش را تقویت کنند نه این که مثلاً از طریق مدرسه بتوانیم با موسسات خیریه پیوند بخوریم. ایده‌ای که در طرح نماد وجود دارد این است که به درستی می‌گفتند جایی که شما می‌توانید آسیب اجتماعی را تشخیص بدهید مدرسه است؛ معلم به عنوان کسی که ارتباط خیلی زیادی دارد کودکی که خانواده‌اش مشکل دارد و دچار افسردگی یا اضطراب است را به سرعت تشخیص می‌دهد و این معلم است که می‌تواند این خانواده را به کمیته امداد، بهزیستی معرفی بکند. من به دنبال این بودم که بتوانیم سیستمی که اینها طراحی کرده بودند را با موسسات خیریه مرتبط کنیم؛ اما متأسفانه آموزش پرورش حتی زمینه اتصال مدارس به کمیته امداد و بهزیستی را هم فراهم نکرد. یعنی این سیستم از نظر این که بتواند در درون مدرسه هماهنگی و مقدمات لازم فراهم کند تا حداقل اینها به بهزیستی یا کمیته ارجاع داده بشوند هم موفق نبود. درمورد این که چطور می‌توانیم جامعه محلی را بسط بدهیم، من فکر می‌کنم اگر در دولت به دنبال یک شریک هستیم به جای این که در این نهادها حمایتی یا وزارت رفاه بخواهیم باید کاری کنیم

که در خانواده‌های فقیر به وجود آورده است برای افزایش فروش سیمان‌ش [تلاش کرده]. اصلاً اهداف خیرخواهانه دنبال نکرده است؛ [بلکه] چون از این طریق می‌توانسته واسطه‌ها را حذف بکند کاری کرده است. کمک می‌کند به افراد فقیر کمک کرده [و گفته] بیاید به میزان سه ماه پس‌انداز کنید، من به اندازه شش ماه مصالح ساختمانی که خودم تولید می‌کنم را در اختیارتان قرار می‌دهم. ولی یک کار دیگر هم می‌کنم به شما کمک می‌کنم بتوانید تقاضاهایتان را انباشت کنید تا سایر مصالح را با قیمت ارزان‌تر بخرید. مشاوره‌های فنی به شما می‌دهم تا ساختمان‌هایتان را به بهترین شکل و با ارزان‌ترین قیمت بازسازی کنید. در واقع خدمات فنی مهندسی به اینها می‌دهد. این به عنوان بزرگ‌ترین تجربه مسکن‌سازی در حاشیه‌نشین‌های کشورهای مختلف مطرح شده است و بخش مسکن سازمان ملل [از آن] تقدیر کرده است. اقتصاددانی که این تجربه را جمع کرده است در ۳۰-۴۰ صفحه تجربه این موسسه را جمع‌آوری کرده است. این شاید یک موسسه از صدها موسسه‌ای است که مثلاً از اوایل دهه ۲۰۰۰ که این مطرح شده است به این جنبش پیوسته‌اند.

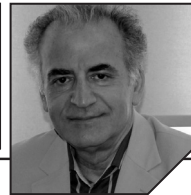
در واقع بنگاه‌های بزرگ یا [به] جامعه محلی می‌آیند و برای کاهش فقر به خودشان کمک می‌کنند. یعنی نه به خاطر خدا؛ بلکه به خاطر سود. ولی این انگیزه سود چون یک انگیزه پایدار است [جواب می‌دهد] و می‌توانم بعداً بیشتر توضیح بدهم.

یا این‌که این شرکت‌های بزرگ می‌توانند برای ایجاد تحول در محیط نامناسب اداری کمک بکنند. اصلاً این کتاب دو قسمت دارد؛ یک قسمت تجربه‌ها است و یک قسمت تئوری است که چرا بنگاه‌های بزرگ می‌توانند منشأ تغییر نظام اداری و رفع نقایص دولت باشند. از این نظر است که ما باید یک شریک خوب در شرکت‌های خصوصی بزرگ ایجاد کنیم تا بتوانیم به یک شیوه جدید فقرزدایی دست پیدا کنیم.

به نظرم این یک ادبیات قابل توجهی است که می‌شود در ایران مطرح کرد و با مسئله‌های این جمع سازگاری دارد و راه متفاوتی را پیش پای ما می‌گذارد.

توسعه جامعه محلی: داشته‌ها و نداشته‌هایمان

■ گزارشی از سخنرانی حسن طائی و گفتگوی
تحلیلی‌اش با رضا امیدی
درباره خلاءهای سیاستگذاری‌های سطح کلان
حوزه اشتغال با رویکرد توسعه جوامع محلی



بنیاد توسعه کارآفرینی
زنان و جوانان

دکتر حسن طایی، اقتصاددان و عضو هیأت علمی دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبائی است. او سابقه ریاست دانشکده و مدیریت این گروه آموزشی را نیز در کارنامه دارد. وی همچنین عضو شورای پژوهشی مرکز مطالعات و پژوهش‌های جمعیتی آسیا و اقیانوسیه است. یکی از حوزه‌های علاقمندی و تخصص او، اقتصاد کسب و کار است و متون و پژوهش‌های متعددی در این حوزه منتشر کرده است.

پیش از این در شرح میزگرد «توسعه محلی: خواستنی هنوز نامحقق» توضیحاتی در مورد دکتر رضا امیدی ارائه گردید.

اَبَرضعف نظام سیاست‌گذاری حوزه اشتغال: خلاء نظام کارشناسی توسعه محلی

من در حوزه برنامه‌ریزی اقتصادی به ویژه برنامه‌ریزی نیروی انسانی، از بدو انقلاب تا الآن هر موضوعی مطرح شده، من در جریان آن بوده‌ام. یعنی اگر بگوییم پنج نسل مطالعه در این زمینه انجام شده است که هر کدام از آن‌ها منجر به تدوین برنامه‌ای شده است، من در تمام این‌ها بوده‌ام. یعنی در حوزه اشتغال نمی‌شود بگویید فلان طرح که من بگویم از آن با خبر نبوده‌ام! من جزو این نظام تصمیم‌سازی بوده‌ام. دقیقاً از زمانی که نتایج آمارگیری سال ۱۳۶۵ منتشر شد تا امروز، که سی و خرده‌ای سال می‌شود، من تمام توان علمی و دانش تخصصی و هوش و حواسم را به مسئله بازار کار معطوف کرده‌ام.

درست است که جز اقتصاددان‌ها محسوب می‌شوم ولی اگر راجع به بورس از من بپرسی من اظهار بی‌اطلاعی می‌کنم. ذهن من روی مسئله «بازار کار» متمرکز بوده است. در این حوزه یک مسئله وجود داشت که اصولاً اشتغال یک امر فرابخشی بود. لاجرم وقتی که بحثمان را نهایی می‌کردیم می‌دیدیم که آقایان همتای من از سازمان بنادر و بانک مرکزی و وزارت صنایع و وزارت کشاورزی و غیره آمده‌اند و این می‌شد امر فرابخشی. من اعتراف می‌کنم که در طول این سال‌ها، یعنی از ۱۳۶۸ تا الآن که من در جریان برنامه‌ریزی نیروی انسانی و بازار کار بودم، حقیقتاً ما از سطح ملی پایین‌تر نیامدیم. چه شما خوشتان بیاید یا نه، ما نیامدیم. این قضیه ادامه داشت تا سال ۱۳۸۷، ۸۸. موضوعی را مطرح کردند به اسم سند توسعه اشتغال و سرمایه‌گذاری در استان‌ها. دوباره ما که رفتیم آن‌جا، تلاش می‌کردیم که آن سیاست‌های منطقه‌ای و آن دیدگاه‌های منطقه‌ای را وارد کنیم ولی چون اصولاً کارشناس این امر نبودیم و ما برای سطح ملی تربیت شده بودیم خیلی ورود نمی‌کردیم. من دو تا از آن‌ها را نوشته‌ام. در اصل طراحی سند و پروپزال اولیه هم حضور داشتیم و مسئول انجام پروژه در دو تا از استان‌ها هم بوده‌ام.

طائی: چیزی که ما نداشتیم یک نظام کارشناسی بود که بحث‌هایی که شما امروز درباره منطقه و جامعه محلی کردید را بشناسد. اگر نظام کارشناسی را اقدام یا مجموعه رفتاری تحقیقی، علمی، نظام‌مند و آینده‌نگر که بر اساس سوابق تجربی و اطلاعات فنی و علمی، نسبت به یک مورد خاص، صورت بپذیرد، آن وقت ما به لحاظ منطقه‌ای و محلی، مشکل شکل‌گیری یک چنین نظامی را داریم.

فقدان انسجام سیاستی و سیاست‌گذاری: اصلی‌ترین مشکل سازمان برنامه و بودجه و همه دولت‌ها در سال‌های پس از انقلاب

سراغ سیاست‌گذاری برویم. سیاست‌گذاری به معنای طراحی سازوکاری است مبتنی بر دانش نظری. خرد مدیریتی و تجربه کارشناسی برای ایجاد فضا برای حرکت کارگزاران اقتصادی، یعنی دولت، بنگاه‌ها و خانوارها و ارتباطشان با دنیای خارج و بازیگران اجتماعی، یعنی احزاب، سمن‌ها، خیریه‌ها، شخصیت‌های حقیقی و حقوقی و مطبوعات و غیره. سیاست‌گذاری باید بیاید سازوکاری را مبتنی بر دانش نظری، خرد مدیریتی، تجربه کارشناسی و اطلاعات برای فضا ایجاد کند تا کارگزاران اقتصادی و بازیگران اجتماعی به سمت وضعیت مطلوب یا همان چیزهایی که شما اینجا مطرح می‌کنید. این معنای سیاست‌گذاری است. حوزه کاری من حوزه اقتصادی است ولی اگر بگویید یک تفکیک جدی بین سیاست‌گذاری اقتصادی و سیاست‌گذاری اجتماعی بیاور نمی‌توانم. موضوع برنامه‌ای که ما با آن کار می‌کردیم انسان بود و از موهبت تشخیص برخوردار بود، خیلی برنامه‌پذیر نبود که! عرضه و تقاضا را درست تخمین می‌زدیم و مقابل هم قرار می‌دادیم و شاخص‌های کمی و کیفی را به دست می‌آوردیم ولی موضوع، موضوع آدم بود. بنابراین هم بحث ما یک بحث اقتصادی بود و هم بحث اجتماعی بود و هم بحث روانشناسی بود و هم بحث حقوقی بود و غیره. در واقع جامع‌الاطراف بود. بنابراین من نمی‌توانم خیلی بین سیاست‌گذاری اجتماعی و اقتصادی تفاوت بگذارم. حالا آن که در حوزه پول دارد کار می‌کند شاید انقدر دقیق بتونه صحبت کند ولی حداقل من نمی‌توانم. من می‌خواهم به شما عرض کنم که اگر



چستی نظام کارشناسی توسعه محلی

چیزی که ما نداشتیم یک نظام کارشناسی بود که بحث‌هایی که شما امروز در باره منطقه و جامعه محلی کردید، بشناسد. اگر به نظام کارشناسی بگوییم اقدام یا مجموعه رفتاری تحقیقی، علمی، نظام‌مند و آینده‌نگر که بر اساس سوابق تجربی و اطلاعات فنی و علمی، نسبت به یک مورد خاص، صورت بپذیرد. ما به لحاظ منطقه‌ای و محلی، مشکل شکل‌گیری یک چنین نظامی را داریم. کارشناس منطقه‌ای ضرورتاً آن کسی که در سازمان برنامه و بودجه استان کار می‌کند، نیست. اگر کارشناس را شخصی بدانیم که بنا بر مسئولیت اخلاقی و به پشتوانه تخصص و تجربه خود می‌تواند این نظام‌بارگی نظام کارشناسی و یا مدیریت را برای تصمیم‌گیری خردمندانه به سوی بهبود رهنمون کند، یعنی آن چیزهایی که راجع به انسان در سطح ملی گفتیم، این را در سطح منطقه‌ای و جامعه محلی پیاده کند، نداشته‌ایم. این مسئله‌ای است که ما فاقد آن بوده‌ایم.

سیاست‌گذاری را این‌طور تعریف کنیم، آنگاه سیاست‌گذاری آغاز به نه گفتن به بسیاری از آرزوها و آرمان‌ها و اهداف است. اگر ما می‌توانستیم در سیاست‌گذاری نه بگوییم، به سمت و سوی انسجام سیاسی می‌رفتیم. این اصطلاحی است که خیلی کم از آن استفاده می‌کنیم: انسجام سیاسی. اگر به من بگویید که الان بزرگ‌ترین مشکل سازمان برنامه و بزرگ‌ترین مشکل دولت چه در دولت آقای رئیسی و چه در دولت آقای روحانی چیست؟ می‌گویم فقدان انسجام سیاسی. این نبوده است. می‌خواهند اشتغال ایجاد شود؟ خوب شما یک جاهایی یک کارهایی می‌کنید که

مانع اشتغال‌زایی می‌شد. بنابراین این انسجام سیاسی وجود نداشت چرا که توان نه گفتن نبود. ما نمی‌توانستیم بگوییم که در حوزه سیاست‌گذاری جادو و معجزه وجود ندارد! من خودم هم بخشی از این بدنه بوده‌ام. یکی از مجرمان من هستیم. ما نمی‌توانستیم نه بگوییم! برنامه سوم یکی از بهترین برنامه‌های کشور بود. به لحاظ پشتوانه کارشناسی خیلی برنامه سطح بالایی بود، بنا به تجربه من. ما یک مشکلی در نظام سیاست‌گذاریمان داریم، حالا که

آردمان را الک کردیم و الکمان را هم آویخته‌ایم می‌گوییم‌ای کاش ما به سیاست‌گذاری منطقه‌ای و به توجه به جامعه محلی توجه می‌کردیم.

انسجام سیاسی یک رویکرد است. انسجام سیاسی در کنار سیاست‌گذاری است. یک ابزار سیاسی است برای ادغام ابعاد اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، زیست محیطی و سیاسی در تمام محیط‌های سیاست‌گذاری اعم از جامعه محلی، چیزهایی که بین جامعه محلی و منطقه است و من نمی‌توانم برای آن اسمی بگذارم تا برویم بالاتر و به سیاست‌گذاری ملی و بین‌المللی برسیم. ما این انسجام سیاسی را نداریم. اگر انسجام سیاسی را داشتیم، وضعیت تفاوت‌های منطقه‌ایمان این‌گونه نمی‌شد. اینقدر با هم متفاوت و انقدر اختلاف منطقه‌ای؟!

ضرورت‌ها و الزامات سیاست‌گذاری در سطح جامعه محلی

اگر بخواهیم برویم به سمتی که جامعه محلی و سیاست‌های منطقه‌ای جایگاهی داشته باشد، باید به سمتی برویم که نظام کارشناسی و انسجام سیاسی را به معنای واقعی انجام بدهیم. اگر یک نفر از «آی‌ال‌او» (سازمان بین‌المللی کار) بیاید به ایران و ۶ ماه راجع به نظام کار ایران مطالعه

طائی: سیاست‌گذاری، آغاز به نه گفتن به بسیاری از آرزوها و آرمان‌ها و اهداف است. اگر ما می‌توانستیم در سیاست‌گذاری نه بگوییم، به سمت و سوی انسجام سیاسی می‌رفتیم.

طائی: می‌خواهند
اشتغال ایجاد
شود؟
خب شما یک
جاهایی یک
کارهایی می‌کنید که
مانع اشتغال زایی
می‌شد.
بنابراین این انسجام
سیاستی وجود
نداشت چرا که توان
نه گفتن نبود.

کند و پیشنهاد بدهد. او نخواهد توانست چنین کاری کند. حتماً می‌گوید سراسر این سیستم دچار تناقض است. یعنی اینقدر چیزهایی دارید که هم دیگر را خنثی می‌کند نباید انتظار داشت که چیزی درست شود. این یک بخش. حالا شما بیاید یک کار دیگر را هم انجام دهید. من الآن یک فعال جامعه محلی‌ام و آن بحث دانشگاه و کارشناس برنامه بودن و همه را گذاشته‌ام کنار. گرچه چین و چروک‌های روحی وجود دارد و هر جا اسم بازار کار می‌آید ناخواسته ذهنم پر می‌کشد ولی من ده سال است که در جامعه محلی فعالیت می‌کنم. به شما بگویم که ما کارشناس جامعه محلی نداریم! ما در کارگاه‌های محلی که برگزار می‌کنیم، مثلاً برای دهداران و بخش‌داران و این‌ها توضیح می‌دهم، خیلی وقت‌ها از ترکیبی از دانش آکادمیک، دانش محلی و دانش زندگی استفاده می‌کنیم. باید بگویم که واقعاً ما کارشناس جامعه محلی نداریم. این یک اعتراف است. یک چیزی که مرحوم استاد ما، آقای دکتر هوشنگ صادق‌لو که ایران‌شناس بود و از یازان مرحوم خلیل ملکی هم بود، می‌گفت که برنامه‌ریزی در ایران مینیاتوری یا موزاییکی است. در جامعه محلی هم اگر بخواهید سراغ آن بروید، هیچ حکم کلی‌ای برای جامعه محلی نمی‌شود داد. راجع به منطقه‌ای البته‌ای نمی‌توانم به این صراحت بگویم ولی در رابطه با جامعه محلی هیچ حکم کلی‌ای نمی‌شود داد مگر در یک جامعه‌ای بایستید و شناخت کسب کنید و بعد فعالیت کنید. این فعالیت‌ها باید در ابتدا خیریه‌ای باشد. خیریه‌گیری کارت شماس‌ت برای ورود به جامعه محلی است. برای رفتن سراغ جامعه محلی باید یک گیرین کارت داشته باشید و آن هم فعالیت‌های خیریه‌ای است در جامعه. خیلی صریح برایتان می‌گویم. راجع به جامعه محلی صحبت کردن خیلی دشوار و سخته چون شما می‌توانید نهایتاً روی چند جامعه محلی تخصص داشته باشید و روی همان‌ها حرف بزنید. شمولیت ندارد. خیلی کیس بای کیس باید پیش رفت مگر اینکه جامعه ما به جایی برسد که مثلاً یک نفر بیاید بگوید من بر اساس این سیصد و نود و شش مطالعه‌ای که در رابطه با جامعه محلی شده در این زمینه و این سیصد و نود و شش کیس استادی انجام شده و من به این نتیجه رسیده‌ام. ما تا آن زمان خیلی راه داریم.

رضامیدی:

با این حجم از مسائل، نوع کنشگری در رابطه با جامعه محلی باید متفاوت از این باشد که خود نهادها مستقیم بروند برای حل آن. بلکه بخش اصلی فعالیتشان باید متمرکز باشد بر برجسته کردن مسئله، عمومی دیدن مسئله و مطالبه‌گری از دولت و قدرت. من یک مثال می‌زنم؛ جمعیت امام علی (ع) را همه ما می‌شناسیم. تا جایی که من می‌دانم، ۶ هزار نفر در

سرتاسر کشور تحت پوشش امام علی (ع) است. بسیار عالی. ولی همین الآن کمیته امام خمینی ۲ میلیون و ۵۰۰ هزار نفر را تحت پوشش دارد. نمی‌خواهم مقایسه کنیم بلکه می‌خواهم حجم مسئله را بگویم. جمعیت امام علی (ع) در کنار این کنشگری‌اش باید محور اصلی خود را مطالبه‌گری بگذارد که چرا انقدر باید فقر در جامعه باشد؟ دینامیزم‌های تولید فقر در ایران شاید به همین دلیل نبود یک پارچگی سیاست‌گذاری به اندازه‌ای که فقر تولید می‌شود، سیاست‌های مبارزه با فقر نمی‌توانند تولیدات جدید را پوشش دهند. اخیراً یک مرکزی با پنجاه اقتصاددان دانشگاه‌های مختلف کشور در مورد سیاست‌های اخیر گفت‌وگو کرده است. در رابطه با همین شوک حذف ارز ترجیحی. از پنجاه اقتصاددان، ۴۹ نفرشان تأکید کرده‌اند که این سیاست هم در کوتاه مدت و هم در بلند مدت به ضرر طبقه پایین است و طبقه بالا از آن منتفع می‌شود. آن یک نفر هم که گفته به نفع طبقه‌ی پایین است گفته در حد سه چهار ماه ممکن است فقیرترین دهک‌ها به دلیل آن پدیده توهّم پولی یک مقداری خوش‌به‌حالشان بشود ولی احتمالاً از ابتدای سال بعد اثرش در آن‌جا هم معکوس

می‌شود. یعنی آن یک نفر هم برای یک دوره کوتاهی مثبت تلقی کرده است. این دینامیزم‌هایی نیست که خیریه‌ها بتوانند جمعش کنند. این در سطح ملی اتفاق می‌افتد.

من نکته‌ای طنز بگویم که شاید جالب باشد. در آن تناقضات خیلی مهم داخل یک بخش می‌بینید که در این سندی که به عنوان حمایت از

“

امیدی: فرآیند تصویب «قانون اعطای تابعیت از طرف مادر در مورد کودکان بی‌شناسنامه» به نظرم نمونه‌ی کنشگری خوبی بود:

مجموعه‌ای از سینماگران، نهادهای مدنی، روشنفکران، تیپ‌های مختلف فکری، چپ و راست پایش را امضا کردند و به مطالبه‌ای تبدیل شد و در مقطعی هم آدمی در وزارت کشور و یکی هم در وزارت رفاه پیدا شد و اصطلاحاً میزی هم در نظام سیاست‌گذاری باز شد و این را گرفت و پیش برد و بعد از شش هفت سال به قانونی رسید که توانسته مقادری پیشرفتی ایجاد کند.

”

در نهایت من نمی‌گویم که نهادهای مدنی آن فعالیت‌هایشان را قطع کنند یا نه. می‌گویم محوریتشان باید در مسیر بررسی کردن این مسئله و مطالبه‌گری باشد. در حوزه کودکان مثال می‌زنم، ما در دهه ۸۰ یک ان‌جی‌اوی در بندرعباس داشتیم که در سال ۸۲ تعطیلش کردند. تازه در دوره خیلی گرم ان‌جی‌او سازی بود و در دوره آقای خاتمی هم بود، ان‌جی‌اوی ما تعطیل شد. اولین ان‌جی‌اوی اجتماعی در بندرعباس بود. در آن زمان ان‌جی‌اوهایی که در حوزه کودکان کار می‌کردند مطالباتشان قانون حمایت از حقوق کودک و مقابله با آزار کودکان بود و اینقدر پافشاری کردند تا لایحه‌ای وضع شد. الآن ولی کنشگری شده است که سر چهارراه‌های به این بچه‌ها بیسکوییت بدهیم یا پول نقد؟! در هفده، هجده سال مطالبات این‌طور تغییر کرد. البته این جای تحلیل دارد که آیا از سر نامیدی این اتفاق افتاد؟ یعنی گفتند با دولت و نهادها نمی‌شود وارد دیالوگ شد پس هر کدام باییم و خودمان یک حوزه‌ای تعریف بکنیم و خودمان راضی باشی که داریم کاری می‌کنیم. آن سطحی که هست اما به نظرم مهم است و اگر بشود پیوندی با نخبگان اجتماعی ایجاد کرد مفید است. مثل اتفاقی که در رابطه با قانون اعطای تابعیت از طرف مادر در مورد کودکان بی‌شناسنامه شد. به نظرم کنشگری خوبی بود. این که مجموعه‌ای از سینماگران، نهادهای مدنی، روشنفکران، تیپ‌های مختلف فکری، چپ و راست پایش را امضا کردند و به مطالبه‌ای تبدیل شد و در مقطعی هم آدمی در وزارت کشور و یکی هم در وزارت رفاه پیدا شد و اصطلاحاً میزی هم در نظام سیاست‌گذاری باز شد و این را گرفت و پیش برد و بعد از شش هفت سال به قانونی رسید که توانسته مقادری پیشرفتی ایجاد کند. من این سطح از مطالبه‌گری را مهم می‌دانم

“
امیدی: در دهه‌ی هشتاد، مطالبات ان‌جی‌اوهایی که در حوزه کودکان کار می‌کردند تحقق قانون حمایت از حقوق کودک و مقابله با آزار کودکان بود و اینقدر پافشاری کردند تا لایحه‌ای وضع شد.
الآن ولی هدف کنشگری این است که سر چهارراه‌های شهر به این بچه‌ها بیسکوییت بدهیم یا پول نقد.
 ”

افزایش جمعیت تصویب شد و اسم دقیقش را نمی‌دانم، این را ببینید! مشوق‌ها برای استان‌هایی تعریف شده که نرخ زیر ۲٫۵ درصد باروری دارند. یعنی آن‌هایی که زیر ۲٫۵ اسم نرخ باروریشان، به آن‌ها مساعدت کنیم. اتفاقاً فقر در استان‌هایی که عموماً بالای ۲٫۵ است نرخ باروری‌شان، بیشتر است. یعنی در داخل سندی که آمده‌اند در یک حوزه مشخص بنویسند عکس شده است چه رسد که این را بیابند با مسائل حوزه بازنشستگی قیاس کنید! به اصطلاح می‌گویند قوانین بازنشستگی پیش از موعد قانون «قاتل صندوق‌های بازنشستگی» بوده است. در این قانون حمایت از باروری نوشته‌اند خانم‌هایی با ۴۰ سال سن و ۲۰ سال سابقه کار، اگر سه فرزند بیاورند می‌توانند تقاضای بازنشستگی بدهند. من نمی‌گویم که این خیلی مشوق باشد چرا که طبیعتاً زنان شاغل بعید است به خاطر چنین مشوقی بخواهند باردار بشوند. من می‌خواهم بگویم چه تناقض‌هایی وجود دارد.

“

**امیدی: با این حجم
از مسائل، نوع
کنشگری در رابطه با
جامعه محلی باید
متفاوت از این باشد
که خود نهادها
مستقیم بروند برای
حل آن.
بلکه بخش اصلی
فعالیتشان باید
متمرکز باشد بر
برجسته کردن
مسئله، عمومی
دیدن مسئله و
مطالبه‌گری از دولت و
قدرت.**

”

امانه به این معنا که بقیه کارها تعطیل شود ولی این باید محوریست باشد.

من بیشتر بحثم در رابطه با استان‌ها است تا جامعه محلی و در رابطه با استان‌ها خیلی هم ناامید نیستم. بیشتر فکر می‌کنم نوعی تمرکززدایی از پایتخت به سمت مراکز استان‌ها هم خیلی کمک کننده است. ما در سازمان برنامه بندرعباس تجربه‌ای داشتیم. تا سال ۸۶ بودجه آموزش و پرورش استان‌ها استانی بود و از ۸۷ شد ملی که به نظر من ملی شدنش نتیجه توهم دولت بود از وفور منابع نفتی. در حالی که در بررسی‌هایی که من بعداً کردم، چه با کارشناس‌های آموزش و پرورش و چه با کارشناس‌های برنامه‌بودجه حوزه آموزش و پرورش همه قائل به این بودند که تا قبل از ۸۷ وضعیت آموزش و پرورش استان‌ها از خیلی جهات بهتر از ۸۷ بوده است که بودجه ملی شده و آمده در دست وزارت آموزش و پرورش. من یک مثال خیلی ساده بزنم. در سال ۸۶، یعنی آخرین سالی که بودجه استانی بود، من مدیر بودجه اجتماعی سازمان برنامه هرمزگان بودم، سرانه دانش‌آموزی که به استان می‌دادیم ۳۶ هزار تومان بود. یعنی به ازای هر دانش‌آموز ۳۶ هزار تومان به مدارس داده می‌شد. الان که حدود ۱۶ سال می‌گذرد این مبلغ شده است صفر! البته مصوب آن ۱۵ هزار تومان است اما عملاً دیگر برداشته شده است. در صورتی که من فکر می‌کنم آن‌زمان وضع بودجه کشور بهتر از الان نبود.

من همچنان فکر می‌کنم که بدنه کارشناسی در استان‌ها و مرکز استان‌ها، اگر بتوانیم برخی از این تمرکزگرایی‌ها را سر جای خودش برگردانیم می‌تواند وضعیت مثبتی باشد. ما اجتماع‌های کوچکی داریم که در آن فعالیت‌های خیریه هم می‌کنیم. خود من شخصاً یک پروژه شخصی و تک نفره داشتم که با معلم‌ها در زمینه کتابخانه فعالیت می‌کردم. ایده من این بود که توسعه کتابخانه در روستاها و مدارس الزاماً جواب نمی‌دهد. کارگزار مطالعه باید معلم باشد. به صورت نقطه‌ای شروع کردم. این را برای دو سال ادامه دادم و تا ۲۰ کلاس درس در استان‌های جنوبی به پیش رفتیم. آن زمان مدارس ابتدایی هنوز ۵ کلاسی بود. کانون را گذاشتیم کلاس چهارم و پنجم. ما به تعداد دانش‌آموزان کلاس عناوین کتاب‌های غیردرسی برای معلمی که داوطلب می‌شد می‌فرستادیم و او این‌ها را وارد برنامه درسی می‌کرد. یعنی کلاس ۳۵ نفره، در طول سال ۳۵ عنوان



کتاب غیر درسی می خواند. معلم‌ها به من گزارش می دادند که چه تغییری می بینند. املاها و انشاها بهتر شده بود و به تعبیر خیلی از معلم‌ها تخیل دانش آموزان هم بهتر شده بود. یک جاهایی مدیر مدرسه مانع می شد. من وارد بحث نمی شدم که بخوام توضیح دهم. به معلم می گفتم تا مدیر را قانع کند و اگر مدیر قانع می شد کار را شروع می کردیم. این تجربه مثبتی بود. این در حالی است که در جای دیگر کتابخانه کلاسی ایجاد کردیم و جواب نداد چرا که فقط دانش آموزانی که علاقه داشتند می آمدند و کتاب می گرفتند ولی در این حالتی که توضیح دادم، معلم هر هفته کتاب‌ها را توزیع می کرد، دانش آموزان می خواندند و برای هفته بعد معلم کتاب‌ها را جا به جا می کرد و می شد موضوع انشا و گفت‌وگو. این در راستای مقابله با فقر آموزش و حرکت به سمت عدالت آموزشی بود.

پس این که می گویم مطالبه گری به این معنا نیست که بقیه فعالیت‌ها را کنار بگذارند. یک اندیشمند ایتالیایی هست به نام لاتزاراتو که دو تا از کتاب‌هایش به فارسی هم ترجمه شده از جمله کتاب «انسان بدهکار» که کتاب مهمی است. او می گوید که دیگر دوران اتحادیه‌ها و سندیکاها هم تمام شده است و الآن تشکل‌های خردی که نزدیک‌ترین ارتباط را با مسئله دارند می توانند دقیق‌ترین تحلیل‌ها را بدهند منتها نه اینکه الزاماً خودشان هم آن را حل بکنند.

برای مثال الآن وزارت رفاه یک سامانه‌ای طراحی کرده برای شناسایی فقرای دهک‌های پایین درآمدی که تحت پوشش امداد و بهزیستی نیستند. سه سطح دسترسی تعریف کرده است. یکی‌اش در سطح ملی است، دیگری در اداره کل استان‌ها است و سومی این که به نهادهای ان‌جی‌اوها، انجمن‌های نیکوکاری و

“

امیدی: در سال ۸۶، یعنی آخرین سالی که بودجه استانی بود، من مدیر بودجه اجتماعی سازمان برنامه هرمزگان بودم. سرانه دانش آموزی که به استان می دادیم ۳۶ هزار تومان بود. یعنی به ازای هر دانش آموز ۳۶ هزار تومان به مدارس داده می شد. الآن که حدود ۱۶ سال می گذرد این مبلغ شده است صفر! البته مصوب آن ۱۵ هزار تومان است اما عملاً دیگر برداشته شده است.

”

خیریه‌های ثبت شده هم گذرنامه و رمز و امکان دسترسی داده است. آن‌ها می توانند ثبت کنند و بگویند از نظر ما این خانواده در فلان نقطه کشور باید تحت پوشش باشد که نیست. بعد این‌ها می آیند در وزارتخانه و با پایگاه رفاه چک می کنند تا ببینند این اطلاعات ثبت شده درست است یا نه. بالاترین



ضریب درستی آن‌هایی است که همین نهادهای مدنی می‌دهند. این‌طور بگویم که ملی‌ها حدود ۲۰ درصد اطلاعات درست ثبت می‌کنند، یعنی

از خانواده‌هایی که در این سطح ثبت می‌شوند تنها حدود ۲۰ درصدشان دچار محدودیت‌های مورد نظر هستند. کارکنان استان‌ها حدود ۳۸ درصد و نهادهای مدنی حدود ۵۸ درصد اطلاعات درست وارد می‌کنند. چرا که کاملاً با مسئله درگیر هستند.

پس می‌خواهم بگویم که این متفاوت است. مسئله بعدی این است که وقتی من از مطالبه‌گری صحبت می‌کنم یک نوع *advoca-cy* مد نظر دارم. من نمی‌گویم که بیایند و در خیابان اعتراض کنند. در جامعه‌شناسی متفکری به نام اتزیونی «کنشگران مرزی» را مطرح می‌کند و بعد می‌آید طرفدار بسیج اجتماعی و جماعت‌گرایی می‌شود. او به روشنفکران درون دولت اشاره می‌کند. یعنی می‌گوید که جوامع نیاز به روشنفکرانی دارد که زبان آن‌ها باشد و با دولت هم قهر نباشند بلکه زبان بین حکومت و جامعه مدنی باشند و زبان جامعه باشند خطاب به دولت. یعنی یک زمانی این انتقال مسئله از

“

امیدی: یک نویسنده ایتالیایی است به نام لاتزاراتو که دو تا از کتاب‌هایش به فارسی هم ترجمه شده از جمله کتاب «انسان بدهکار» اش که کتاب مهمی است. او می‌گوید که دیگر دوران اتحادیه‌ها و سندیکاها هم تمام شده‌است و الآن تشکل‌های خردی که نزدیک‌ترین ارتباط را با مسئله دارند می‌توانند دقیق‌ترین تحلیل‌ها را بدهند منتها نه اینکه الزاماً خودشان، حداقل به تنهایی بتوانند آن را حل بکنند.

”

جامعه محلی صورت بگیرد.

من معنی «جامعه محلی» را نمی‌دانم یعنی چه! مثلاً دکتر پیران معتقد است که کامیونیتی را نمی‌شود به ایرانی ترجمه کرد و این یک چیز اروپایی است که مابه‌ازای آن را نداریم. من این‌ها را بلد نیستم. ما وقتی می‌گوییم جامعه محلی، مخاطب می‌گوید این یعنی چه؟ اگر کامیونیتی است، به قول دکتر پیران این را به لحاظ تاریخی نداشته‌ایم. اما بحث انتقال و رابطه مهم است. این که من بگویم آن نمونه‌های کنش‌گری که تهنش می‌شود این که شما قانونی برای کودکان بدون شناسنامه می‌نویسید. یک تعیین تکلیفی می‌شود. اگر چه کند پیش می‌رود، ولی پیش می‌رود و من موفقیت را در تحقق این موضوع می‌دانم. البته که این به معنای تعطیل کردن آن کنشگری‌های خیابانی نیست.

در برزیل، به ویژه در محلات شهری فقیر بحثی وجود دارد. بحث می‌گویند سیاست حضور، این نهادهایی که ساخته می‌شوند، مثل شوراهای محلی، آیا کل محله را نمایندگی می‌کنند؟ در محلات فقیر نشین برزیل سهم تعیین کرده‌اند و می‌گویند زنان باید در شورای محله عضو باشند و خانواده‌های فقیر عضو باشند و ترکیب باید گونه‌ای باشد که کل محله را نمایندگی و بازنمایی کنند نه این که کل شورا دست بنگاهداران باشند. در ایران اینجوری است. هر وقت ما به سمت شورایی‌ها آمده‌ایم، دلال‌های محله شدند شورای‌های محله و محله به دستشان افتاد.

یا نمونه اسکاندیناوی را می‌توانیم بررسی کنیم. استکهلم ۸۰۰ تا ۹۰۰ هزار نفر جمعیت دارد و شورای شهرش ۴۰۰ عضو دارد. در تهران ۳۰ عضو داشت و آن را کردیم ۲۱ عضو. چرا ۴۰۰ عضو می‌گذارند؟ چون می‌گویند که تعداد باید به گونه‌ای باشد که این ۸۰۰ هزار نفر را

“

امیدی: در جامعه‌شناسی متفکری به نام اتریونی مفهوم «کنشگران مرزی» را مطرح می‌کند و بعد می‌آید طرفدار بسیج اجتماعی و جماعت‌گرایی می‌شود. او به روشنفکران درون دولت اشاره می‌کند.

یعنی می‌گوید که جوامع نیاز به روشنفکرانی دارد که زبان آن‌ها باشد و با دولت هم قهر نباشند بلکه زبان بین حکومت و جامعه مدنی باشند و زبان جامعه باشند خطاب به دولت.

”

نمایندگی کنند. تازه این ۴۰۰ نفر شورای شهر غیر از شوراهای محلی و انواع نهادهای محلی است که دارند. یک جامعه شناس فرانسوی است که دهه چهل به دعوت وزارت تعاون به ایران آمده بود؛ هانری دروش که کار اصلی‌اش در جامعه‌شناسی دین است ولی این اواخر بر روی تعاونی‌ها هم کار می‌کرد. یک سخنرانی دارد در جمع‌بندی سفرش که بسیار درخشان است. او می‌گوید که ایران سابقه تعاون داشته ولی شما با وزارت تعاون همه آن را از بین برده‌اید و تعاونی‌هایتان الآن مرده‌اند.

البته جامعه ما ظرفیت دارد. در سال گذشته یک اتفاقی برای من در دانشگاه افتاد. به قدری نهادهایی که من حتی از وجودشان خبر هم نداشتند با من تماس می‌گرفتند که اگر نیازی هست ما تأمین می‌کنیم. من اصلاً از وجود چنین نهادهایی بین معلمان و اساتید و جامعه خبر نداشتیم! این تاب‌آوری که می‌گوییم



این است. جامعه این‌گونه از خودش حمایت‌هایی می‌کند. ما نباید جامعه را نابالغ بدانیم. این ظرفیت‌ها وجود دارد. دو تا از دوستان ما متنی را در رابطه با بحران مالی دهه ۹۰ در چارت کشورها را ترجمه کرده‌اند. گفته‌اند دو نمونه موفق یکی کره جنوبی بود و یکی برزیل که توانستند در بحران ناشی از پدیده‌های بین‌المللی و تعدیل اقتصادی که در اواخر دهه ۹۰ اتفاق افتاد سریعاً خودشان را نجات دهند. مهم‌ترین دلیل آن را تعدد و چگالی روابط نهادی بوده است. این نهادها فقط جمع‌های روشن‌فکری نبوده‌اند. در برزیل کلپ‌های رقص هم نقش پیوند برای پایداری و تاب‌آوری جامعه بازی می‌کردند. کمک کردند که جامعه از این مرحله خودش را عبور دهد. همه نوع نهادی. یک باشگاه ورزشی مثل یک نهاد مدنی عمل کرد. کانون سالمندان و فلان فدراسیون و غیره. این مقاله نشان داده است که چرا کره جنوبی موفق شد ولی تایلند نتوانست به سرعت عبور کند. تعدد این نهادها با این وضعیتشان نشان می‌دهد که ما هنوز شکست نخورده‌ایم و هنوز نمی‌شود پرچم سفید تکان داد. این ظرفیت‌ها و این پیوندها یک جاهایی خودش را نشان می‌دهد. ما اوجش را در بحران‌های طبیعی می‌بینیم یا من کلی بخیریه در سطح بندرعباس هنوز سرویس بهداشتی می‌سازند. یعنی شهری که به شدت صنعتی است و درآمد بالایی دارد، خانه‌هایی را در آن داریم که توالت ندارد. این‌ها هستند و کارشان را می‌کنند. من اصلاً نمی‌گویم که این‌ها متوقف بشوند. ولی باید گره‌ای بخورند به انتقال مسئله به یک سطح بالاتر.

کارخانه‌ی تولیدِ نابرابری

■ گزارشی از نشست تخصصی با سخنرانی پویا علاءالدینی
با عنوان «توسعه اقتصادی محلی در ایران: فرصت‌ها و موانع»



بنیاد توسعهٔ زنان و جوانان

پویا علاءالدینی، عضو هیأت علمی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران است. مقاطع کارشناسی و کارشناسی ارشد خود را به ترتیب در رشته‌های علوم ریاضی، مهندسی عمران و سپس اقتصاد پشت سر گذاشته و دکتری خود را در رشته برنامه‌ریزی شهری و سیاستگذاری کسب کرده است. از او تا کنون متون و پژوهش‌های متعددی در حوزه رفاه و سیاستگذاری اجتماعی به زبان‌های فارسی و انگلیسی منتشر شده است.

علاءالدینی ارائه‌ی خود را با اشاره به چهار ویژگی رویکردهای توسعه‌ای پس از انقلاب آغاز کرد. از نظر وی، این رویکردها، علیرغم تمام تفاوت‌ها، واجد این سه ویژگی مشترک بوده‌اند: فقدان مدلی معین برای توسعه، تلاش‌های نسبتاً پراکنده معطوف به توزیع منابع و نهایتاً تکیه بر چهار چوب کلی برنامه‌های قبلی توسعه در دوران پیش از انقلاب بدون آسیب‌شناسی کارشناسی جدی و تخصصی. مجموع این ویژگی‌ها، در ترکیب با مشکلاتی نظیر قرار گرفتن در میانه‌ی تنش‌های بین‌المللی، کاهش محسوس توان کارشناسی در سیستم حکمرانی و صدمات جدی وارد شده پس از انقلاب به حوزه صنعت و صنعتگران واقعی، به پدید آمدن موقعیتی در کشور منجر شد که دوره‌ای از طولانی از رشد کم اقتصادی و توزیع ناعادلانه‌ی منابع را پدید آورد.

“

تکیه بر فعالیت‌های سرمایه‌بر و انرژی‌بر، طرد کردن و به کار نگرفتن بخش عمده‌ای از نیروی کار کشور از جمله نیروی کار زنان، تبدیل فعالیت‌های غیرمولد به منابع سودآوری بالا و ایجاد ریسک بالا برای فعالیت‌های مولد و فقدان نظام مالیاتی مؤثر، عادلانه و کارآرا، نوعی ساختار اقتصاد سیاسی نابرابری‌ساز را در ایران ایجاد کرده‌است.

”

علیرغم چنین وضعیتی، همچنان تلاش‌های مقطعی و پراکنده، جهت شکل دادن به نوعی سیاستگذاری اجتماعی در دوره‌های مختلفی پس از انقلاب دیده شده‌است. به برخی نمونه‌های این تلاش‌های مقطعی در این دوران در حوزه‌های مختلف، به این صورت می‌توان اشاره کرد: در حوزه بهداشت، شکل دادن به شبکه‌ای از مراقبت‌های پزشکی

اولیه در روستاها، گسترش بیمه‌های اجتماعی، تقویت دایره‌ی فعالیت نهادهای حمایتی نظیر بهزیستی و کمیته امداد و تصویب قانون ساختار نظام جامع رفاه و تأمین اجتماعی در سال ۱۳۸۳ و بهسازی یا نوسازی برخی از سکونت‌گاه‌های ناپایدار شهری از این جمله‌اند.

علاءالدینی سپس با ارجاع به آمارهای مراجع رسمی ملی و بین‌المللی در برخی حوزه‌های مرتبط نظیر فقر، تورم، شاخص بیکاری کل و مشارکت نیروی کار، تولید ناخالص داخلی سرانه، ضریب جینی به این نتیجه رسید که اقتصاد سیاسی ایران پس از انقلاب، نوعی «اقتصاد سیاسی نابرابری‌زا» بوده‌است. این نوع از اقتصاد سیاسی، با تکیه بر فعالیت‌های سرمایه‌بر و انرژی‌بر، طرد کردن و به کار نگرفتن بخش عمده‌ای از نیروی کار کشور از جمله نیروی کار زنان، تبدیل فعالیت‌های غیرمولد به منابع سودآوری بالا و ایجاد ریسک بالا برای فعالیت‌های مولد و فقدان نظام مالیاتی مؤثر، عادلانه و کارآرا، به نوعی ساختار اقتصاد سیاسی نابرابری‌ساز بدل شده‌است.

او در قسمت بعدی صحبت‌هایش، تمرکز بر شکل دادن به جماعت‌های متکثر



“

تکیه بر فعالیت‌های سرمایه‌بر و انرژی‌بر، طرد کردن و به کار نگرفتن بخش عمده‌ای از نیروی کار کشور از جمله نیروی کار زنان، تبدیل فعالیت‌های غیرمولد به منابع سودآوری بالا و ایجاد ریسک بالا برای فعالیت‌های مولد و فقدان نظام مالیاتی مؤثر، عادلانه و کارآرا، نوعی ساختار اقتصاد سیاسی نابرابری‌ساز را در ایران ایجاد کرده است.

”

در سطح جامعه را به عنوان عنصر کلیدی فقرزدایی و تحقق توسعه‌ی اجتماعی مطرح کرد. در این رویکرد، استفاده از ساز و کارهای جماعتی به منظور شناسایی افراد واجد شرایط برای قرار گرفتن ذیل پوشش برنامه‌های مختلف فقرزدایی، توانمندسازی و اشتغال‌زایی مورد تأکید قرار گرفت.

تکیه بر تمرکززدایی و تأکید بر مبنا قرار دادن رویکرد توسعه‌ی مبتنی بر توانمندسازی محله‌های شهری و روستاها به عنوان سلول‌های اصلی تحقق توسعه در فرآیندی از پایین به بالا، ارتقاء ظرفیت‌های مشارکت محلی، بسیج ذینفعان از بخش عمومی، بخش خصوصی، جامعه‌ی مدنی و تشریک مساعی برای بهبود وضعیت در مناطق جغرافیایی مشخص و محدود و توجه خاص به گروه‌های محروم و به حاشیه‌رانده‌شده از جمله مهم‌ترین عناصر توسعه‌ی اجتماعی مد نظر علاءالدینی در این نشست بود. علاءالدینی در بخش بعدی، به استفاده از یارانه‌های نقدی مشروط و هدفمند به عنوان ابزاری برای شکل‌دهی به برنامه‌های توسعه اقتصاد محلی اشاره کرد. برای تحقق این هدف، مدیریت و تمهید سوی تقاضا، مشخص کردن شفاف و دقیق گروه هدف و طراحی نظامی برای شناسایی اعضای گروه هدف به عنوان پیش‌شرط‌های الزامی مطرح شدند. علاءالدینی افزود مطالعات انجام شده پس از اعمال چنین سیاست‌هایی نشان داده‌است که در صورت تحقق چنین رویکردی به صورت دقیق و مبتنی

بر شرایط بومی و زمینه‌ای، به افزایش توان مصرف، بهبود ترکیب کیفی مصرف، کاهش فقر، بهبود وضعیت تغذیه، افزایش امکان مراجعه به مراکز درمانی و واکسیناسیون، کاهش شدت کار کودکان، ارتقای نرخ میزان ثبت نام و حضور در مدارس و حتی کاهش شکاف جنسیتی آموزش در مدارس بینجامد.

تجربه‌ی ابرار

■ گزارشی کوتاه از ارائه‌ی محمدتقی شریعتی
در نشستِ بازخوانی تجربه‌ی (جامعه نیکوکاری ابرار)
در روستاهای استان کردستان



بنیاد توسعه کارآفرینی
زنان و جوانان

«طرح توسعه‌ی پایدار روستایی کردستان» در سال‌های ۱۳۹۱ تا ۱۳۹۴ توسط «جامعه‌ی نیکوکاری ابرار» اجرا شد. در این طرح، چهار روستای «گاوآهنتو»، «گیزمل سفلی»، «کوس عنبر» و «هزار کانیان» تحت پوشش این طرح قرار گرفتند. هدف از اجرای این طرح، قرار گرفتن روستاهای مذکور در فرآیند توسعه و خروج از چرخه‌ی فقر بود.

“

در جریان فعالیت‌های صورت گرفته، مشخص شد که سابقه‌ی ذهنی روستاییان نسبت به مسوولین و نهادهای دولتی و حتی خیرین، نوعی نگاه توأم با «انتظارات اعانه‌ای» است.

همچنین دو ویژگی دیگر «بی‌اعتمادی» و «فردگرایی منفعت‌طلبانه» نیز مشکلات جدی‌ای را در راه موفقیت قابل قبول طرح ایجاد کرده بود.



این اقدام، با تأکید بر و تمرکز بر تقویت اقتصاد محلی، دانش ارزشمند بومی، بهبود وضعیت اشتغال با هدف بهره‌وری کسب و کار و زندگی در روستا صورت گرفت. همچنین تلاش بر این بود که مجموعه‌های روستایی به صورت خوشه‌هایی هم‌افزا در این فرآیند به یکدیگر متصل شوند.

شریعتی سپس با ارائه‌ی داده‌هایی برآمده از آمارهای رسمی، تلاش کرد تا تصویری کلی‌تر از وضعیت اقتصادی و اجتماعی استان در دوره‌ی اجرای این طرح ارائه دهد: درآمد سرانه‌ی استانی‌ای برابر با نیمی از میانگین کشوری، نرخ بیکاری نزدیک به سی درصد در سال آغاز اجرای طرح و پراکندگی جمعیتی بالا به صورتی که ۶۸ درصد از جمعیت روستایی در نقاطی با جمعیت کمتر از ۳۰۰ نفر زندگی می‌کنند، از جمله‌ی این داده‌های ارائه‌شده بود.

وی سپس توضیحاتی در مورد ساز و کارهای اجرای این طرح در روستاهای کردستان ارائه داد. مطابق توضیحات او، از آنجا که در شرایط بازه‌ی زمانی اجرای طرح، شوراهای روستا و دهیاری‌ها، به صورت تام و تمامی نمایندگی روستاییان را در منطقه برعهده نداشتند، جای خالی نهادی که چنین ویژگی داشته باشد به وضوح احساس می‌شد. به این ترتیب، برای بسترسازی مشارکت و نهادینه کردن حضور روستاییان در فرآیندهای مورد نظر توسعه روستایی، ستادی با عنوان «ستاد برنامه‌ریزی و نظارت طرح در روستا» تشکیل شد. این نهاد در ابتدا نقش واسط میان روستاییان، «صندوق کارآفرینی امید» و «مؤسسه ابرار» را ایفا می‌کرد. بر اساس ارزیابی او، این نهاد جدید واسط توانست در مدت اجرای



داشتن تجربه در زمینه‌ی فعالیت مورد نظر، خوش‌نام بودن و مورد وثوق بودن در روستای مذکور، ساکن تمام وقت روستای مورد نظر بودن و در نهایت تعهد پیشینی به اختصاص وقت و زمان کافی جهت پذیرش مسؤلیت مورد نظر.

همچنین ساز و کارهایی نظیر واگذاری فرآیند تایید شرایط متقاضیان دریافت تسهیلات از صندوق کارآفرینی امید، اجرای پروژه مدیریت پسماند و زباله، راه اندازی مرکز فرهنگی و

طرح، در روستاهای مذکور، مقبولیتی قابل ملاحظه بیابد. در گام‌های بعدی، تلاش بر آن بود که به صورت تدریجی، نهاد واسط تشکیل شده در هر روستا، جایگزین نقش مجموعه ابرار شوند. یکی از ساز و کارهای این جایگزینی، کمک به برقراری ارتباط مستقیم میان این نهاد و سازمان‌های و تشکل‌های دولتی و رسمی در جلسات بود. شرایطی که برای عضویت در این نهاد جدید واسط تعیین شده بودند عبارت بودند از: بهره‌مندی از سواد خواندن و نوشتن،



ورزشی، هویت بخشی به ستاد و معرفی آن به مسئولان دولتی از جمله وظایفی بود که برای توانمندسازی و پایداری طرح دنبال می‌شد. در جریان فعالیت‌های صورت گرفته، مشخص شد که سابقه‌ی ذهنی روستاییان نسبت به مسوولین و نهادهای دولتی و حتی خیرین، نوعی نگاه توأم با «انتظارات اغانه‌ای» است. همچنین دو ویژگی دیگر «بی‌اعتمادی» و «فردگرایی منفعت طلبانه» نیز مشکلات جدی‌ای را در راه موفقیت قابل قبول طرح ایجاد کرده‌بود. همچنین بر هم خوردن نظم و ساختارهای پیشینی روستا که مبتنی بر هنجارهای به جامانده از زندگی عشیره‌ای گذشته بوده و هنوز با ارزش‌های زندگی در شرایط جدید منطبق نشده‌بود، بر شدت برخی از این مشکلات افزوده‌بود.

در چنین شرایط و بستری، موفقیت نسبی طرح در شکل دادن به صندوق‌های اعتبارات خرد روستایی، جز با تغییر نسبی در نوع نگرش این افراد و فضای اجتماعی مذکور میسر نمی‌شد. امری که نشان دهنده شدت در هم تنیدگی میان وضعیت اجتماعی و بافت فرهنگی و فعالیت‌های توسعه‌ای است.

جنبش کدومبشری هند: زنان به سوی توان‌افزایی

■ گزارشی از سخنرانی کریستابل پی‌جی
در بنیاد توسعه کارآفرینی زنان و جوانان



منطقه کرالا در یکی از جنوبی‌ترین نقاط کشور هند، با طبیعتی زیبا، فرهنگ و سنت‌هایی منحصر به فرد و متنوع، یکی از مقاصد گردشگری شناخته‌شده‌ی هندوستان بوده‌است. کرالا را در کنار این زیبایی طبیعی، به عنوان بخشی از جامعه‌ی هند با دستاوردهای قابل توجه توسعه انسانی می‌شناسند: دستاوردهایی که در حوزه‌های مختلف سواد، نسبت جنسی متعادل و امید به زندگی بالا شناخته می‌شود.

1. CHRISTABELL P J

استاد دانشگاه کرالای هند و کنشگر اجتماعی حوزه توسعه محلی

شد که «کدومبشری»^۱ نام گرفت. نهادی که تلاش می‌کرد با گردهم‌آوردن زنان و توانمندسازی آنان در مناطق روستایی و شهری کرالا، زنان را برای به دست آوردن حقوق خود مجهز نماید.

“

وضعیت زنان منطقه از نظر شاخص‌هایی نظیر مشارکت در بازار کار و نسبت اشتغال کرسی‌های پارلمان، چندان مناسب نبوده است. در نتیجه دولت هند خود را در این منطقه در وضعیتی متناقض می‌بیند: از یک سو موفقیت‌هایی چشمگیر در حوزه‌های توزیع نسبتاً مناسب و برابر امکانات آموزشی و دسترسی‌های بهداشتی، و از سوی دیگر، وضعیتی ضعیف در زمینه مشارکت اقتصادی و سیاسی زنان.

”

از آن‌جا که توانمندسازی اجتماعی زنان، ارتباط تنگاتنگی با توان‌افزایی اقتصادی آنان دارد، تمرکز کدومبشری بر توانمند کردن هر چه بیشتر آن‌ها از طریق فعالیت‌های درآمدزا، فراهم کردن اعتبارات خرد و آموزش‌ها و پشتیبانی‌های لازم در این حوزه قرار گرفت. با در نظر گرفتن چنین اقداماتی، تعداد اعضای این طرح به بیش از چهار و نیم میلیون نفر رسید. فعالیت‌های اقتصادی این طرح در چهار دسته‌ی کلی «کسب و کارهای خرد»، «کسب و کارهای فردی و جمعی»، «کسب و کارهای خاص» و «کسب و کارهای ائتلافی و جمعی» دسته‌بندی و اجرا شدند. این کسب و کارها از

1. Kudumbashree

اما در این میان، وضعیت زنان منطقه از نظر شاخص‌هایی نظیر مشارکت در بازار کار و نسبت اشتغال کرسی‌های پارلمان، چندان مناسب نبوده است. در نتیجه دولت هند خود را در این منطقه در وضعیتی متناقض می‌بیند: از یک سو موفقیت‌هایی چشمگیر در حوزه‌های توزیع نسبتاً مناسب و برابر امکانات آموزشی و دسترسی‌های بهداشتی، و از سوی دیگر، وضعیتی ضعیف در زمینه مشارکت اقتصادی و سیاسی زنان.

به این ترتیب دولت ایالتی کرالا از سال ۱۹۹۸ طرحی را با هدف «ریشه‌کنی فقر» آغاز کرد. این طرح شامل سه لایه‌ی مختلف بود: گروه‌های محلی، پیوند میان گروه‌های محلی در سطح بخش و سپس سطح دولت محلی. برای هر بخش، بر اساس هدف پیش‌گفته، اهداف و ساختاری سه سطحی و مشخص پیش‌بینی شد:

کمیته‌های موسوم به CDS با وظایف زیر:

- تأمین مالی خرد
- راه‌اندازی کسب و کارهای خرد
- تقویت کشاورزی جمعی
- توسعه اجتماعی
- توسعه زیرساخت‌های مورد نیاز

کمیته‌های موسوم به ADS با وظیفه‌ی زیر:

- واسپاری و تقسیم کار مسوولیت‌های مختلف به اعضای گوناگون
- کمیته‌های NHG با سه وظیفه‌ی:
 - کمک به مولدسازی و افزایش درآمد
 - فعالیت در حوزه آموزش و سلامت
 - کشف و جذب نیروی داوطلب برای توسعه زیرساخت‌ها

طراحی این ساختارها و برنامه‌ریزی برای این فعالیت‌ها، نهایتاً به شکل‌گیری نهادی جماعت‌محور متشکل از زنان و گاه مردان منجر



“

**نهایتاً به شکل‌گیری نهادی
جماعت‌محور متشکل از زنان و گاه
مردان در منطقه‌ی کِرا لا منجر شد
که «کدومبشری» نام گرفت.
نهادی که تلاش می‌کرد با
گردهم‌آوردن زنان و توانمندسازی
آنان در مناطق روستایی و شهری،
زنان را برای به دست آوردن حقوق
خود مجهز نماید.**

”

بازارهای روزانه، هفتگی و ماهیانه، برگزاری نمایشگاه‌ها و فستیوال‌ها و کمک به راه‌اندازی مغازه‌های خانگی، نهادینه‌سازی بازارهای محلی برای عرضه محصولات تولیدکنندگان محلی، تسهیل شکل‌گیری سه‌گانه‌ی بازاریابی محلی، تولید محلی و مصرف محلی، تشکیل و استفاده از تیم حرفه‌ای و متخصص برای نظارت بر لجستیک تولید و توزیع کالاها و برندسازی محلی و استانداردسازی کیفیت محصولات از جمله این فعالیت‌ها و دستاوردها بوده‌است. همچنین در

نظر تنوع حوزه‌های فعالیت، به بیش از صد نوع مختلف کسب و کار می‌رسید. در تمامی این انواع کسب و کار، مداخلات طرح از مرحله تولید تا توزیع و مصرف وجود داشت. در بخش «ائتلافی و جمعی»، سه زیرگروه کلی شامل تولید پوشاک، تولید مکمل‌های غذایی و واحدهای حوزه فناوری اطلاعات وجود داشت.

به صورت دقیق‌تر و شفاف‌تر، برخی از مهم‌ترین مجموعه فعالیت‌هایی که این حرکت که با عنوان «کدومبشری» در کِرا لا شناخته می‌شود، عبارت بودند از: مزرعه‌داری جمعی توسط گروه‌های زنان، تشکیل نهادی با عنوان «جماعت زنان برای امنیت غذایی»، زراعت زمین به صورت اجاره با تشکیل گروه‌های مسؤلیت تضمینی زنان کشاورز، برگزاری دوره‌های مهارت‌افزایی برای ارتقاء سطح مهارت کارگران و پرورش‌دهندگان حیوانات و تولیدکنندگان مواد غذایی، ایجاد همگرایی در مداخلات حمایتی کشاورزی دولت محلی، آموزش کشت محصول به صورت علمی، آموزش مهارت‌های آشنایی با بازار محصولات تولیدی و قیمت‌گذاری و زمانبندی تولید محصولات و افزایش سطح زیر کشت کشاورزان به حدود ۲۵ هزار هکتار، برگزاری

حوزه اجتماعی، توانبخشی به افراد بی‌بضاعت، تأسیس مدارس خاص برای کودکان دارای مشکلات ذهنی و راه‌اندازی بسترهایی برای ارتباط و تعامل و گردهمایی کودکان و نوجوانان محل در کنار فعالیت‌های دیگر دنبال شده‌است.

یکی دیگر از محورهای اصلی فعالیت کدومبشری، تأسیس صندوق‌های پس‌انداز مختلف اجتماعی برای پشتیبانی از فعالیت‌های در دست انجام بوده‌است. برخی از نمونه‌های این صندوق‌های اجتماعی عبارتند از: صندوق



اداره صنایع در حوزه توسعه زنان برای تهیه ماشین‌آلات، صندوق پنجایات برای توسعه زیرساخت‌ها و صندوق کدومبشری برای پشتیبانی مدیریت و آموزش. هماهنگی میان ذینفعان این صندوق‌ها توسط نهاد دیگر تأسیس شده با عنوان CDS انجام می‌شود.

در یک نگاه کلی آماری، کدومبشری در مدت فعالیت خود تاکنون توانسته‌است برای ۲۶ هزار نفر در حوزه اقتصاد خرد کسب و کار ایجاد کند. همچنین حدود ۳۵۰۰ نفر را در دوره‌ها و آموزش‌های مرتبط با مهارت‌های اجتماعی درگیر کرده‌است. ۵۲ هزار نفر از ساکنان مناطق تحت پوشش طرح در کرایه آموزش‌های مرتبط با نابرابری‌های جنسیتی را دیده‌اند.



بنیاد توسعه کارآفرینی
زنان و جوانان

تهران، خیابان قائم مقام فراهانی، کوچه دهم، پلاک ۲۴، طبقه ۲ واحد ۱۳
رایانامه بنیاد: INFO@FOUNDATIONED.IR

۰۹۳۷۷۷۲۴۲۱۰

@FOUNDATIONED

بنیاد توسعه‌ی کارآفرینی زنان و جوانان،

در ادامه‌ی فعالیت‌های هفده‌ساله‌ی خود، تلاش کرد در

سال ۱۴۰۱، اهداف زیر را در قالب برگزاری سلسله نشست‌هایی

تخصصی، محقق نماید: آشنایی بیشتر و عمیق‌تر با ادبیات

حوزه‌های توسعه، توسعه جوامع محلی، توان‌افزایی و

تسهیلگری معیشت پایدار، به روز شدن دانش بنیاد در زمینه

توسعه جامعه‌ی محلی و پیوند میان مبانی نظری و انباشت

تجربه‌های میدانی جهت اجرای بهتر در میدان و مداخله‌ی

محلی. در کنار این اهداف کلی، این سلسله نشست‌ها به

عنوان بستری جهت هم‌افزایی و انتقال تجربه در حوزه توسعه‌ی

جامعه‌ی محلی در میان علاقمندان و فعالان این حوزه‌ها،

مقدمه‌ای جهت تشکیل گروه‌های تخصصی متشکل از مشاورین

حوزه‌های توسعه جامعه‌ی محلی جهت غنا بخشیدن و به

روزرسانی طرح‌های توسعه جامعه محلی بنیاد و همچنین تولید

محتوای تحلیلی در حوزه توسعه جامعه محلی در نظر

گرفته شد. ویژه نامه حاضر به گزارش

این نشست‌ها اختصاص دارد.

